مرتضی مدرسی چهاردهی

شیخیگری
بابیگری

از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع

476
200
676

شیخی گری

بابی گری

از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع

بقلم :

مرتضی مدرسی چهاردهی

کتابفروشی فروغی

اولین تذکرهٔ مدرسی

کتابفروشی فروغی

۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در تیرماه ۱۳۴۵ درچاپخانهٔ ارژنگ بطبع رسید

آنچه از دورهٔ تذکرهٔ مدرسی چاپ ومنتشر شد:

۱- کتاب شیخی گری - بابی گری از نظر فلسفه، تاریخ واجتماع } «چاپ فروغی»

۲- رسالهٔ زندگانی وفلسفهٔ حاج ملاهادی سبزواری «چاپ طهوری».

۳- کتاب زندگانی وفلسفهٔ سیاسی واجتماعی سید جمال الدین افغانی «چاپ سوم ازانتشارات اقبال قریباً منتشر میشود».

۴- کتاب آراء ومعتقدات سیدجمال الدین افغانی «چاپ اقبال.»

۵- کتاب تاریخ فلاسفه اسلام دوجلد چاپ علی اکبر علمی.

۶- کتاب سیمای بزرگان جلداول چاپ امیر کبیر جلد دوم در دوره‌های مجله ادبی ارمغان چاپ شد.

۷- ابن خلدون وفلسفهٔ اجتماعی او «دردوره اول مجله وحید چاپ شد.»

۸- زندگانی فرهاد میرزا «در دوره مجله ارمغان چاپ شد».

۹- تاریخ نگاری وفلسفه اجتماعی آن دردوره دوم مجله وحید چاپ شد.

۱۰- ایران درجهان عرب «دردوره سوم مجله وحید منتشر میشود».

۱۱- تاریخ مختصر فقه فقهاء مذهب جعفری در دوره نهم مجله کانون سردفتران ایران منتشر شد.

۱۲- سیر حکمت وعرفان درایران باستان. «دردوره سی ودوم وسی وسوم مجله ارمغان منتشر شد».

۱۳- علم کلام - متکلمان بزرگ مذهب جعفری. دردوره های مجله ارمغان چاپ شد.

۱۴- تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی «در دوره‌های سی تاسی وسه مجله ارمغان چاپ شد».

۱۵- ترجمه متشابهات قرآن تألیف صدرالدین شیرازی باشرح احوال وآثاراو «دوره دوازدهم مجله مهر چاپ تهران چاپ شد.»

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

از آراء ومعتقدات شیعیان **شاه مردان علی مرتضی** علیه‌السلام است که : ایران مورد نظر پیشوایان وامامان مذهب جعفری است ، خدای بزرگ همیشه کشورمارا ازگزند حوادث حفظ میکند ، خائنان بآب وخاك ومردم را به بدترین مجازات ها دچار وگرفتار می سازد ، صدملیون شیعهٔ دنیا چشم به کشورمادارند ، چنانکه یکی‌ازبزرگان‌عشایرفرات‌حکایت‌کرد مرادربغداد که: من‌از اعراب عراق هستم ولی تبعهٔ دولت‌ایران می‌باشم . چون **تنهاشهریار شیعه دردنیا شاهنشاه**‌ایران است .

همه ساله تذکرهٔ اقامت خودرا تجدید میکنم، درتأییداین سخن یکی‌از دوستان قدیم که سالیان دراز درعالم عرب هم درس ما بود و اکنون شخصیت علمی‌وروحانی بزرگ پاکستان است . چندسال پیش‌که بتهران‌آمد حکایت میکرد که بمناسبت وفات **حاج آقاسیدحسین بروجردی** بزرگترین‌مرجع تقلید شیعهٔ دنیا ، **اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر** تلگراف تسلیت آمیز به **آیت الله آقا سید محسن حکیم** مخابره نمود ، چون صدها هزار پیروان مذهب جعفری پاکستان چشم بایران دارند ازاین جهت پیرو آقای حکیم شدند .

همه میدانیم که برطبق قانون اساسی مذهب رسمی کشورایران‌شیعه اثنی عشری‌است، اکثریت‌افراد ملت‌راپس‌ازمذهب جعفری‌برادران‌اهل‌سنت وجماعت ما تشکیل‌میدهند ، ولی اقلیت‌های مذهبی رسمی هم هستند که ازحقوق‌اجتماعی وسیاسی بهره‌مند میشوند ، براستی ازدیده تاریخ و اجتماع وسیاست هریك‌از این‌فرقه‌ها وشعبه‌ها و حزب‌ها شایستهٔ مطالعه و داوری است ، چنانکه‌گویند نظرشادروان **آقاسید محمد حجت کوه‌کمری** بزرگترین‌مدرس‌وروحانی حوزهٔ علمی‌قم این بود که کتابهای فرقه های اقلیت چاپ ومنتشر شود ، تا در برخورد عقاید وآراء نیك وبد را ازهم تمیز دهند ، آنگاه حقایق دیانت پاك اسلام روشن‌تر وآشکاراتر شود . بنا براین‌کتاب حاضر دربارهٔ «مسلمان وغیر

مسلمان، شیخی - بابی بحث می نماید، مناسبت این رشته از نگارش این است که:

خدا رحمت کناد **محمد بن عبدالوهاب قزوینی** را، در آغاز جنگ جهانی دوم از اروپا به تهران آمد، میخواست در آخر عمر در ایران بسر برد، مانند یك فرد مسلمان در گورستان اسلامی بخاك سپرده شود، عاقبت در کنار آرامگاه **ابوالفتوح رازی** مفسر بزرگ آرمید. در آستانهٔ **حضرت عبدالعظیم حسنی** بخاك رفت، براستی آن مرد بزرگ نمونه‌ای از بزرگان اسلام بود، مرا تشویق‌ها نمود تا نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات خود را در بارهٔ «تاریخ معاصر» بصورت «تذکره» تألیف نمایم تا زمان وفات آن نادرهٔ ادب و تاریخ ده جلد از یادداشتها فراهم شد، همهٔ آن‌ورق‌ها بنظر دقیق انتقادی ایشان رسید، بعضی از آن اوراق بصورت مقاله، رساله، کتاب چاپ و منتشر شد (۱).

---

(۱) شادروان **عباس اقبال آشتیانی** چنین نوشتند:

شرح ذیل یك قسمت از کتاب بسیار مفیدی است که **آقای مرتضی مدرسی چهاردهی** مدتهاست بهدایت و تشویق استاد علامهٔ بزرگوار آقای **محمد قزوینی** مدظله درشرح حال مشاهیر وبزرگان یك‌قرن‌ونیم اخیر ایران دردست **تألیف** دارند. این کتاب گرانبها که امیدواریم بزودی کامل و بزیور طبع آراسته گردد از آنجا که مؤلف محترم شب‌وروز خود را درکار تکمیل آن وجمع‌آوری هرگونه‌اطلاعات صرف میکنند وهمتی ملال ناپذیروذوقی‌مخصوص درراه آن بخرج میدهند البته تألیفی نفیس خواهدبود وآقای مدرسی بافراهم آوردن آن باربزرگی‌را از گردن آیندگان‌که جویندهٔ نام و نشان بزرگان ومشاهیر قریب بعهد ما باشند برخواهند داشت، ما این‌نوشته راکه درمعرفی یکی از مشاهیرقرن گذشتهٔ ایران یعنی **شیخ احمد احسائی** مؤسس مذهب شیخیه ومحرك چند نهضت مذهبی در این‌کشور نگاشته شده باکمال تشکر از نویسندهٔ آن باپاره‌ای‌توضیحات واضافه ونقصانهائی‌که باذن‌خود نویسنده بعمل آمده ذیلادرج میکنیم‌مجلهٔ یادگار ـ سال اول ـ شماره چهارم چاپ تهران.

استاد سعید نفیسی نوشتند:

دیگر ازمندرجات جالب آن«مجله جلوه»قسمت‌هائی‌است در تراجم‌احوال قرن‌گذشته که ازکتاب مستقلی‌که آقای مرتضی مدرسی چهاردهی درین←

اینك چاپ هفتم نخستین شماره از **تذکرهٔ مدرسی** با تجدید نظر بصورت جامع‌تر بنام «**شیخی گری - بابی گری**» ازنظر فلسفهٔ تاریخ و اجتماع به بیشگاه خوانندگان تقدیم میشود.

درپایان از **آقای محمد حسین تسبیحی** لیسانسیهٔ فاضل و شریف دانشگاه سپاس‌گزاراست که در تصحیح نمونه‌های چاپی و تهیهٔ فهرست دقیق موضوعات کتاب بسیارزحمت کشیدند آیندهٔ درخشانی را برای‌ایشان ازخدای بزرگ مسئلت میدارد. **ان الدین عندالله الاسلام**

۱۵شهریور ۱۳۴۵طهران

مرتضی مدرسی چهاردهی

→ زمینه تألیف کرده‌است استخراج کرده وتدریجاً درمجله انتشارداده‌اند. آقای‌مدرسی‌چهاردهی دوسه‌سالی است‌که براهنمائی دانشمند نامی‌آقای محمد قزوینی‌دست‌باین‌کار بسیارسودمند زده وکتاب‌بزرگی‌دربارهٔ اینگونه‌دانشمندان ایران‌که کسی‌در زندگی و کارهای آنها تحقیقی نکرده آماده ساخته است و تاکنون چهارنمونه ازآن‌کتاب دراین‌مجله چاپ شده وامیداست‌که همه‌کتاب یك‌جا بزودی انتشار یابد وبدست جویندگان این‌گونه چیزها برسد.

سعید نفیسی

مجلهٔ پیام‌نو - دورهٔ دوم - شمارهٔ ششم چاپ تهران

۱ شیخ احمد احسائی

۱ ـ مرد پاك(۱)

۱ در اواخر قرن دوازدهم هجری قمری دانشمند روحانی در جهان تشیع ظهور نمود که درمحافل علمی ومذهبی ایـران وعراق غوغائـی راه انداخت شیعیان درباره اودوسه دسته شدند موافقان بیشتر ازمخالفان بودند .

شیخ احمد همه جا با احترام میزیست ، درنشرمعارف اسلامی کوشش مینمود ودرفهم حدیث ذوق وسلیقه خاصی داشت، دوستدارصمیمی خاندان نبوت بود ، شیخ زاهدی بی ریا وپرهیزکار وخداپرست و دانشمندی سخندان بـود ازاین جهت دوستان علی علیه‌السلام درپیرامونش گرد آمدند، بفلسفه یونان و حکمت اشراق وعرفـان بـا نظر دیگری می دید ، خود مکتب‌جدیدی آورد که بنام مکتب شیخ مشهور گشت چون عمری را در دیار عرب بسر برده بود بسیار ساده و بـی آلایش میزیست ، هنگامیکه بایران آمد ، بـا حکمت و فلسفه تا اندازه‌ای آشنا شد آن اندیشه‌های دور ودرازرا نه پسندید! یا مطابق فهم وذوق خود نمیدید ! ناچار بفکر تأسیس مشرب خود در آمد ! با قدرت

---

۱ ـ این شرح احوال وآثار شیخ احمد احسائی نخست بصورت مقاله در جلد اول مجله «یادگار» چاپ تهران منتشرشد و با نام نویسنده وذکر مأخذ در کتاب «لغت‌نامه» تألیف علی اکبردهخدا جلد سوم نقل گردید وسپس به تفصیل در سالنامه‌ای بنام «دانشنامه» جلد اول درتهران چاپ شد .

ازروز نخستین انتشارمورد توجه وتقدیردانشمندان ومحققان قرار گرفت، درسال ۱۳۳٤ جداگانه چاپ شد باتجدید درنظر کتاب تاریخ فلاسفه اسلام تألیف نگارنده این سطور چاپ تهران نقل گردید . ثقه الاسلام تبریزی رئیس شیخیه آذربایجان آن را درمقدمه کتاب حیوة‌النفس تالیف شیخ احمد احسائی با ترجمه فارسی کتاب بقلم سید کاظم رشتی درتبریزچاپ وانتشار یافته است

قلم وبیان درایران وعراق به نشر فضیلت اهل بیت نبوت ، استنباط قواعد و احکام اسلامی سر گرم شد .

۲ ـ آنانکه ازفلسفه‌های‌مشاء واشراق‌خسته شده ویاازعلوم‌عقلی‌بیگانه بودند ازقیل وقال مدرسه گریزان گشتند ، عقاید و آراء شیخ را نموداری از حقایق آل محمد (ص) پنداشتند ، پروانه وار درپیرامون عالم روحانی عرب گرد آمدند ، در همه جا در انتشارنظریات وسخنان شیخ کوشش کردند .

۳ ـ شیخ دوستدار خاندان علی علیه‌السلام بود . میگفت بهترین‌وسیله شفاعت بدرگاه پروردگارچهارده معصوم‌هستند، بهترین‌راهنمای‌راه رستگاری دوجهانی بکاربردن سخنان‌ائمه اطهاراست، کسانیکه شیعه حضرت امیرالمؤمنین علی‌السلام وخاندان گرامیش می‌باشند باید درکردارو گفتار وپندار پیروآنان شوند تا در دوجهان رستگار کردند .

۴ ـ شیخ توجه خاصی‌باخبارداشت، دراثرممارست ومطالعه حدیث ذوق مخصوصی پیدا کرد که ازسایرعلما ودانشمندان روحانی ممتاز گشت ، در اصول عقاید میتوان گفت‌پیرواخباریان‌شد وروبه اخباری راپسندید وبدنبال تشکیکات منطقی واصولی‌نرفت ! چون از اعراب صحرا بود همان سادگی و بی‌آلایشی در کردار و گفتارش آشکار بود از این جهت هم مردم بیشتر به او علاقمند بودند. هنگامیکه شیخ برخورد به بعضی‌از اخبار مینمود که بامیزان عقلی و سلیقه او درست نمیشد ناچار راه تأویل را پیش میکشید و خبر را توجیه و تفسیر میکرد .

۵ ـ شیخ درایران وعراق‌یك نهضت مذهبی‌راه‌انداخت شاید هم‌منظوری جز نشر حقایق دین نداشت که تاکنون اثراتش در ایران و عراق و کویت و بحرین ودر گوشه و کنارهندوستان وپاکستان نمودار است .

۶ ـ بعدازوفات‌شیخ فرقه‌های مذهبی ازطرف‌شاگردان‌مدرسه‌وی‌تأسیس گردید ، هر کدام از آنان با آراء و اندیشه‌های مخصوص بخودشان بنا باوضاع واحوال محیط فرقه‌ها ساختند ! مردم را بجان یکدیگر انداختند ! ! با آنکه روح بزرگ و پاك شیخ احمد احسائی از اختلافات اسلامی گریزان بود ! !

۲ ـ نسب شیخ احمد وتاریخ تولد او

۷ ـ شیخ عبدالله فرزند شیخ احمد درباره احوال پدرخودچنین‌نوشت:

شیخ احمد احسائی پسرزین‌الدین است داغربن رمضان یکی از اجداد اوست مانند سایرپدرانش منزل وساماتش چون بادیه نشینان دیگر درکوه وبیابان بود ، معروفیتی چندان بمذهب ودین نداشتند ، چون ازمعاشران شیعه نبودند براه اهل سنت وجماعت میرفتند ، ازتعصب دوربودند وسیره پدران ونیاکان‌را پیروی مینمودند .

هنگامی مابین داغر وپدرش رمضان جنگی شد ناچار ازهمسایگی‌ایشان دورگشت !! داغرترك پدرگفت‌وخانواده خویش را بمطیرفی ازدیه‌های‌احساء انتقال داد !! زمانی نگذشت‌که ازمذهب پدران خــود برگشت ومذهب شیعه امامیه را قبول نمود .

شیخ احمد احسائی نواده سوم داغر درماه رجب هزاروصدوشصت‌دراین دیه متولد شد .

۳ ـ داستان کودکی شیخ

۸ ـ شیخ احمد چون بسن پنج سالگی رسید از خواندن قرآن فارغ شد . ازاین پس همیشه اوقات متفکر و متذکربود ! میگفت درهنگام‌آمیزش باکودکان تنم تنها درمیان بازی بود ، درهرکاری‌که محتاج بـه نظروتـدبیر بود برهمه مقدم بودم برهمه سبقت می جستم ، چـون تنها میشدم در عمارت ویرانه واوضاع زمانه نظرعبرت میکردم ، عبرت‌میگرفتم وبا خود میگفتم‌چه شدند ساکنان این‌ها وکجایند آبادکنندگان وبیاد آنها میافتادم، میگریستم، مرا با این خرد سالی عادت براین جاری بـود ، نیز میگفت‌که دیه‌ای‌کـه خانه ما آنجا بود مردمش را بمعاصی حرصی تمام بود ، درمیان ایشان‌کسی نبودکه امربمعروف ونهی ازمنکرنماید ، همیشه چیزی ازاحکام پروردگـار نمیدانستند ! چنـان بهوا وهوس سرگرم بودندکه آلات وادوات بازی‌خویش را بردرخانه‌های خود می آویختند !! بدانها بریکدیگر افتخارمیکردنـد ، ایشان را انجمن‌های‌خاص بود ، همگی آنجا جمع‌شده وبانواع واقسام‌ملاهی ومناهی گرفتاربودند ، ازطبل ومزمار ورباب وعودوتارو انواع سرودهیچیك را فروگذار نمی نمودند ، من چون برمجالس ایشان میگذشتم درگوشه‌ای با سایرکودکان می نشستم تنم درمیان آنان تنها بود ! وروحم بستگی بعالم‌بالا داشت ! چون خلوتی‌گزیده و بفکر فرومی رفتم ! بحال خویش میگریستم !

خود را بر آمیزش ومجاورتشان ملامت میکردم! گاه میشد که میخواستم خود را هلاك نمایم ! با آنکه نمیتوانستم این گونه کارها حرام است یا حلال ؟!

پیوسته فکرمیکردم ،خداوند این خلق‌را بیهوده وبرای بازی نیافریده! بعقل خویش می فهمیدم باید ازخلقت اراده‌ای فرموده باشد لکن هرچه فکر میکردم غایت ایجاد وعلت این بنیاد خلقت را نمی فهمیدم ! سینه‌ام تنك میشد! همواره دراوضاع دنیا فکرمیکردم ! عبرت میگرفتم! از آمیزش نادانان باوصف خردسالی نفرت داشته وخلوتی گزیده بحال خویش مشغول میگشتم !

۹ - تاآنکه روزی ازخویشاوندان که بکارهای نادانان گرفتار بودنزد من آمد و گفت ای‌پسرعمو چنان درنظردارم که شعری چندبگویم وازتو کمك میخواهم باآنکه کودك بودم‌قبول کردم.

اوراقی چند ازبغل درآورده نظرمیکرد ازوی گرفتم و گشودم ابیاتـی دیدم منسوب بشیخ علی بحرینی درمدح ائمه اطهار س . ع . چون اشعار را خواندیم اوراق‌را انداخت و گفت که چون«نحو» ندانی‌انشاء شعرنتوانی‌چون این سخن‌ازوی شنیدم بخاطرم رسید که تحصیل‌نحو کرده تا انشاء شعرنمایم !

۱۰ - کودکی از منسوبان مادرم دردیه‌ای نزدیك بدیه ما بود نـزد شخصی مشغول تحصیل بود ازوی پرسیدم درنحو کودك را چه کتابی لازم‌است. گفت عوامل جرجانی‌نسخه‌ای ازوی گرفتم ونوشتم لیکن‌ازابراز امرنزدپدرم شرم داشتم ولی زود ذوق این درس برمن غالب آمد خاصه برای انشاء! چرا که امری‌برترمنظورنظر بلکه متصورنبود !

۱۱ - روزی درخانه خویش در حجره خفتم اوراقی درکف گرفتم شاید پدر بیاید وبه نشیند واوراق را به‌بیندآمد ونشست ودید ازمادر پرسید درکف احمد چیست ؟!

مادر گفت نمیدانم گفت بگیروبیاورچون خواست بگیرد دست خود را چون خفتگان سست‌کردم گرفت وبرد ونمایاند گفت رساله «نحو» است‌ازکجا آورده است ؟!

گفت نمیدانم ؟ گفت بجایش نه من نیز دست خویش سست‌کردم‌درکفم نهاد سپس ازجای خویش برخاسته واوراق را پنهان داشتم پدر پرسید ایـن رساله را ازکجا آورده‌اید ؟ خود نوشته‌ام گفت میل تحصیل داری؟!

گفتم‌آری واین‌کلمه بدون اختیار برزبانم جاری شد !!

۱۲ - پدر بامدادان مرا نزد آن شیخ مکتب دار فرستاد ، شیخ مـرا

با همان کودك بمناسبت خویشاوندی هم درس ، رساله های «اجرومیه»«عوامل»
را نزد وی بانجام رسانیده به تحصیل علوم دیگر پرداختم .

۱۳ ـ ولی درائنای تحصیل چون شفای قلبی بدست نیامد باطناً منصرف گشته
ودرظاهر مشغول بودم ودر نفس خود داعیه‌هائی دیدم، قلق واضطراب دردل خود
میبافتم، همواره خواستار گوشه‌ای ازخلوت ومایل بگوشه نشینی بودم، کوه وبیابان
را دوست داشتم ، ازآمیزش بامردم ترسناك وپریشان بودم! پیوسته دراوصاف
روزگارفکر کرده وعبرت میگرفتم تااز تحصیل علوم ظاهر منصرف گشته وبهر کس
که میگذشتم کلمه‌ای از آنچه درخواب شنیده بودم نمی‌شنیدم، علوم فقه وحدیث
در کسی نمیدیدم !! با این حال درمیان مردم بودم تنم با ایشان بود و جانم
فرسنك‌ها از آنان‌دور بود ، چنان مینمود که کسی مرا میخواند لیکن‌خواننده
را نمیدیدم !! هرآن این حال درمن قوت میگرفت ونفرتم ازمردم زیادمیشد
تا ازیاران دورشده و گوشه گیری کردم ، چون مصیبت زدگان در گوشه‌محنت
نشستم ! و دربروی اغیار بستم ، بگریه وزاری وناله و بی تابی مشغول گشتم !
مانندکسی شدم که بچیزی مانوس وشاد شده باشد ؟!

بنابراین روزبروز برعبادت می افزودم ! فکرونظر کردم در قـرائت
قرآن ودقت درمعانی آن ، درخواست آمرزش در نیمه‌هـای شب و سحرها
بسیار کردم !

۴ ـ مهاجرت شیخ

۱۴ ـ درسال هزار وصد وهفتاد شش که از سن شیخ احمد، بیست سال
گذشته‌بود کسی را برای اظهار اسرارالهی نیافت! زیرا درآن سامان گروهی
ازاهل سنت وجماعت که تمایل به تصوف داشته ! برخی هم از شیعه امامی که
درمیان ایشان چند نفر ازدانشمندانی بود که رابطه‌ای با علم حکمت و فلسفه
نداشتند تاچه رسد به‌دانستن‌اسرار خلقت‌لاجرم آهنك مهاجرت کرده وراه نجف
وکربلا را پیش گرفت ! تا مگر اهلی برای امرخویش جوید ؟

۱۵ـ چون بکربلاونجف مشرف گشت درمجالس ومحافل علماء وفضلا
حاضر میشد مشاهیردانشمندان روحانی، درآن هنگام آقا باقر وحید بهبهانی ،
سیدمهدی بحرالعلوم بودند، بیشتر اوقات دردرس وبحث آنان حاضرمیگشت، کسی
ازحالش آگاه‌نبود! هنگامیکه ازسید مهدی بحرالعلوم درخواست اجازه روایت
درعلم حدیث کرد چون آشنائی باحوالش نداشت سید تأمل نمود !

سید پرسید تألیف چه دارید ؟ شیخ اوراقی‌چند که درشرح تبصرة علامه حلی درفقه نوشته بود تقدیم داشت سید پس ازدقت درنوشته‌های‌شیخ گفت :ای شیخ شایسته مقام تو آن است که مرا اجازت روایت‌دهی آنگاه اجازه‌ای نوشت بشیخ داد تا درنوشته‌ها وسخنانش که خبری ازآل‌محمد(ص) نقل نماید مستند به سلسله مشایخ حدیث باشد ، درهمان روزها رساله‌ای که‌در«قدر» که‌یك‌بحث دقیق کلامی وفلسفی است نوشته بود بآقا سید مهدی بحرالعلوم عرضه داشت و سید که مرجع تقلید شیعیان وبزرك دانشمندان روحانی‌درعصرخود بود شیخ را بسیار احترام کرد .

۱۶ – پس از چندی درعراق عرب طاعونی پدیدآمدکه همگی‌پراکنده شدند . شیخ بوطن خود بازگشت کرد ، زنی از آن سامان گرفت، اونخستین زن شیخ بود ، چندی درآنجا اقامت کرد ومشهورشد، بعد ازچندی باخانواده خود به بحرین رفت مدت چهار سال درآن دیار بود تا در ماه رجب هزار و دویست و دوازده هجری قمری بکربلا و نجف رفت پس از بازگشت در بصره توقف کرد ، خانواده خودرا ازبحرین خواست ، درآن جا ساکن شد حاکم آن دیار به بحسن سلوك با شیخ رفتار میکرد ؛ درمدت سه سال‌دربصره واحساء اقامت نمود ، دراوایل سال هزار و دویست وشانزده درروز عید غدیر وهابی‌ها، به کربلارفتندو کشت و کشتاروتاراج کردند! چندی نگدشت که شیخ‌از اجتماع خاص وعام بی زار گشت ! ناچار بحبارات که یکی از دیه‌های بصره است رفت ! پس ازچندی باز به بصره بازگشت‌کرد ! ازآنجا باز بدیه دیگر شتافت ، چندی درآنجا بود ! باز بدیه دیگری شتافت! چون ازاجتماع بیزار بود میخواست بدیه‌ای شتابد که کمترمردم درپیرامونش گردآیند !!

سید عبدالمنعم شریف جزائری ، از مشاهیر آن دیار به شیخ گفت ، هرگاه مایل بگوشه گیری ودورازمردم باشد دراین‌نزدیکی‌ها دیه‌ای است بنام صفا ده برای آسودگی خاطرمناسب‌ترازآن جایگاهی‌نیست و از رفت و آمد دور است !

بنابراین درسال هزارودویست ونوزده باخانواده بدان محل‌رفت ، یك سال‌تمام نیزدرآنجا بود ، آن‌سامان را ازلحاظ مردم وآب‌وخاك بدترین‌دیار یافت ، قصیده‌ای دربدی‌آن جا انشاءکرد لاجرم خانواده رانزد فرزندخویش شیخ علی نهاد خود بهمراه فرزند دیگرش شیخ عبدالله بسوق الشیوخ رفت ! چون شیخ محمد تقی فرزند دیگرش درآنجا بود شیخ عبدالله را برای تحصیل

نزد او نهاد خود به بصره رهسپار شد ، خانه‌ای برای زن و فرزندانش تهیه نموده آنان را ببصره خواست! پس‌ازورود ایشان‌تصمیم‌بزیارت مشهد گرفت !

۵ ـ مسافرت‌شیخ بایران

۱۷ ـ شیخ احمد درسال هزارودویست‌وبیست‌ویك بهمراه فرزند خود شیخ علی وچند نفر دیگر به نجف وکربلا شتافت ! ازآنجا بایران آمد وبه یزد رفت ! دانشمندان روحانی ومردم یزد احترام واکرام بسیار بجاآوردند خواستندکه شیخ دریزد باشد بهمین جهت پس از زیارت در مشهد مقدس به شهرستان یزد بازگشت‌کرد ! چندی درآن سامان بود ! هنگامیکه خواست یزد را ترك کند بازمردم خواهش‌ها ودرخواست‌ها نمودند ناچار قبول کرد ! بعضی ازخانواده خودرا با شیخ علی وهمراهان ازراه اصفهان وشیراز روانه بصره‌نمود ! خود با یکی اززنان اقامت‌کرد ! مشغول بحث ودرس و وعظ شد کم‌کم مشهورگشت نظریاتش درکشور ایران انتشاریافت‌که فتحعلی شاه‌قاجار بشیخ اراداتی بهم رسانید ، مشتاق زیارتش گردید !!

۱۸ـ نامه‌های پی درپی فرستاد تامکتوبی بدین مضمون‌بشیخ‌احمدنوشت «اگرچه مرا واجب است‌که‌بزیارت آن مقتدای‌امام ومرجع خاص‌وعام‌مشرف شوم چراکه مملکت ما بقدوم بهجت لزوم خودمنور فرموده لیکن مرابجهاتی مقدورنیست ومعذورم واگر بخواهم‌خود روانه یزدگردم‌لااقل‌باید ده‌هزارنفر سرباز همراه آورم وشهر یزد وادی است غیرذی ذرع وازوروداین قشون‌اهل آن ولایت‌به قحط‌وغلا مبتلا خواهندگشت و آشکار است‌که آن‌بزرگوارراضی بسخط پروردگارنیست والا من‌کمتر ازآنم‌که درمحضر انورمذکورگردم چه جای آنکه نسبت بآن بزرگوار تکبرورزم پس ازوصول این مکتوب هرگاه ما را بقدوم میمنت لزوم سرافراز فرموده فهوالمطلوب والاخود بناچاراراده یزدخواهم نمود»(۱)

۱۹ ـ چون این نامه بشیخ رسیدکار دشوارگشت چاره آن دیدکه سر خویش‌گیرد ، راه وطن درپیش ، با این وصف خواست بشیراز رفته وازآنجا به بصره بازگردد! چون‌مردم‌یزد از اراده‌اش آگاه شدند درخانه شیخ‌اجتماع

۱ـ ترجمهٔ رساله شرح‌احوال‌شیخ احمد احسائی‌بقلم فرزندش شیخ‌عبدالله‌چاپ بمبئی ۱۳۰۸ ه . ق .

کردند ، درصدد خودداری بر آمدند که مبادا شهریار ایران را چنان بخاطر رسد که یزدیان از ترس ورودش سبب این کار شده‌اند ! بدین جهت مورد بازخواست خواهند شد! بناچارعذرشان‌شنیده نخواهد شد؟ بخصوص که زمستان هم بود ازهر گونه سخن راندند ! بناچار شیخ توقف‌کرد پس‌ازآن اشراف و اعیان‌گرد آمدند درجواب نامه سلطان بی نهایت احترام و اکرام نمودند ، شهریار ایران هم روزبروز برارادتش زیادتر میگشت وچنان معتقد بود که اطاعت شیخ واجب ومخالفتش کفر است !

۲۰ ـ شاهنشاه ایران‌چند مسئله پرسید، شیخ رسائلی‌چند درپاسخ‌نوشت که درمجموعه تألیفاتش بچاپ رسید پس ازچندی خاطرشیخ درآنجاملول‌شد، ناچارآهنگ بازگشت کرد ! چون فتحعلی شاه را این حال معلوم گشت از پی جلو گیری بر آمد ! تا شیخ قبول کرد که درایران‌اقامت کند ! شاهنشاه‌خواست که شیخ درتهران بماند ! چون شیخ مایل بگوشه گیری بود ، توقف درتهران با این حال منافات داشت ، شیخ خودداری‌کرد تا وقتی باز آغاز این سخن کرد که اگرمیل مبارك باقامت تهران‌باشد ؛ خانه‌ای مناسب تعیین شود؟ منزل آسانست ولی‌اگرمن درجوارسلطان منزل گزینم باعث تعطیل‌امر سلطنت‌خواهد بود ! شاه سبب پرسید ؟ گفت آیا با احترام وعزت بایدم بود یا با خواری و ذلت ؟ شهریار گفت باکمال عزت و استقلال وجلال باید زیست نمائید رضائی بجزرضای آن‌بزرگواروسخطی‌جزسخط اونیست‌شیخ گفت سلاطین‌وحکام بعقیده من‌تمام اوامرواحکام رابستم جاری مینمایند! وچون رعیت مرا مسموع‌الطاعه دانسته‌درهمه‌امورر‌جوع بمن‌نمایندپناهنده خواهند گشت!حمایت‌مسلمانان‌وانجام حاجت ایشان نیزبرمن‌واجب‌است،چون‌درمحضرسلطنت‌میانجیگری کنم‌خالی‌از دو صورت نیست‌اگر به پذیرد مرا خوادی است ! پس شاه بفکر فرو رفت و گفت امر بسته باختیاراست ، هر شهری که احتیارشود مختارمانیزهمان‌است، مارا میل و خواهشی از خود نیست ، چون واگذار نمود مختار نیز همانست در اوایل ذی‌القعده سال هزار و دویست وبیست وسه‌هجری قمری خانواده را از بصره به یزد انتقال داد ، امر شیخ در بلاد و دیار انتشار یافت بیشتر فضلا و علما تسلیم وی شدند !! از اطراف مسئله ها می فرستادند ؟! و رساله‌هائی می‌نوشت چون نوشت چون دوسال براین روش گذشت بمشهد رفت پس ازانجام زیارت بازبه یزدبازگشت کرد ! چندی نگذشت که عازم‌مجاورت

کربلا ونجف شد مردم این شهر این معنی ناگوارآمد ! درصدد جلوگیری برآمدند هرچند خواهش نمودند قبول نیفتاد و باصفهان رفت ازآنجا به-کرمانشاهان عزیمت کرد و بخواهش شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاهی با نهایت جلال و فراغت بال دو سال در کرمانشاهان ماند ! در سال هزار و دویست و دو بود که به خانه خدا رفت خلاصه ماه مبارك رمضان را در دمشق مانده در نیمه شوال بمدینه رهسپار شد پس از فراغت از راه نجد و جبل با گروهی از حاج عزم عراق نمود ، چون وارد جبل گشت کاروان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف شد در بین راه با طایفه‌ای از دزدان جنگی اتفاق افتاد و در ربیع الاول وارد نجف اشرف شد ازآنجا به‌کربلا رفت درچهارم محرم از سال هزار ودویست و سی و چهارمراجعت بکرمانشاه نمودچند سال دیگرنیز با نهایت جلال وفراغت بال زیست ، باآنکه‌شاهزاده محمد علی میرزا فوت‌کرده بود ، دراین هنگام بعزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد . ازآنجا دو باره به یزد رفت و سه ماه درآنجا بود .

۲۱- شیخ پس از چندی باصفهان رفت علما واعیان و تمامی مردم آن سامان از او استقبال شایان‌کردند بنابر اصرار علماء و اعیان ماه رمضان را در اصفهان توقف‌کرد تمام مردم ازخاص و عام حتی علمای اعلام درآنروزها صبح وشام اجتماع وازدحام مینمودند بحدی‌که روزی تنی چند محض احصاء جماعت بر در مسجد مینشستند و شماره اینان را شانزده هزار نفر بشمار آوردند این گروه باآن‌بزرگوار بنمازحاضرشده بودند تا اینجاخلاصه سخنان فرزند شیخ به پایان رسید. (۱)

۲۲- درکتاب قصص‌العلماء تنکابنی داستان دلکشی ازاحوال‌شیخ‌نوشته شده است که در اینجا نقل مینمائیم گرچه‌کتاب قصص العلماء بقول طلاب « فضایح العلماء » ارزش تاریخی و انتقادی ندارد !! ولی چون مؤلف آن هرچه شنیده بود درکتاب خود نقل‌کرده است ماهم تقریباً آن را درباره شیخ ازکتاب مزبور اقتباس مینمائیم تا بدانید درعصر شیخ موافقان و مخالفان او چه سخنانی بهم بافته اند !!

۱- اقتباس و تلخیص از رساله فارسی شرح احوال شیخ احمد احسائی ترجمه ایست از رساله عربی عبدالله فرزند ارجمند شیخ مترجم فارسی رساله محمد طاهر است‌که آنرا باشارت حاج میرزا محمد خان‌کرمانی ترجمه‌کرد، در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی چاپ شد .

۲۳ـ نخستین کسیکه شیخ را تکفیر کرد شهید ثالث بود !! تفصیل این مقال اینست که شیخ احمد از شاگردان آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم و سایر فقها و فضلاء دیگر بود از گروهی از فقها اجازت روایت حدیث داشت حاج محمد ابراهیم کلباسی اجازه روایتی از شیخ گرفت درکتاب اشارات الاصول در جلد دوم درآخر مباحث اخبار مشایخ اجازه خود مذکور داشت از جمله آنان شیخ احمد احسائی را شمرده وصف بسیاری از او نمود ، شیخ احمد هرزمانی که وارد اصفهان میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد در مسجد حاجی نماز میگذارد حاجی نیز اقتداء میکرد ، حاج سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی بروش علماء دیگر شیخ احمد را استقبال و مشایعت نمینمود

۲۴ ـ شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن ابی جمهور احسائی صاحب کتاب مجلی را بدست آورد در کتابهای اومطالعه میکرد دربسیاری ازمقامات با اوهم مذهب است، شیخ احمد مرتاض بود درآغاز کار بسیار ریاضت میکشید کندر زیاد میخورد بدین‌سبب حافظه‌اش قوی شد !! تألیفات بسیارداشت کتاب شرح فوائد او معروف است چون رساله فوائد شیخ را به اصفهان بروند و به نظر آخوند ملاعلی‌نوری رسید بسیاراذعان بفهمم وفطانت شیخ کرد چون شرح فوائد او را باصفهان بردند عقیده آخوند نوری برگشت! میگفت من‌از رسالهٔ فوائد شیخ‌مطالبی‌استفاده نمودم که خود شیخ بآن مطالب نرسیده بود! عبارات رساله خود را معانی دیگر کرد !

۲۵ ـ هنگامیکه شیخ باصفهان رفت ملا اسمعیل که از شاگردان آخوند ملا علی‌نوری بود بمجلس درس شیخ احمد رفت در مسئله علم میان او و شیخ گفتگوشد و ملااسمعیل براوبرتری جست ! ملااسمعیل بزرگترین شاگردان آخوند ملاعلی‌بود، رساله‌ای درحاشیه بر کتاب شوارق درعلم کلام تألیف کرد.

۲۶ ـ از آخوند ملاآقای حکیم قزوینی که او نیز از مشهور ترین شاگردان آخوند ملاعلی نوری بوده شنیدم که گفت : هنگامیکه شیخ احمد احسائی بقزوین آمد در خانه حاج ملا عبدالوهاب منزل کرد روز ها درمجلس خاص درس میگفت ، همه کس اجازه حضور درآن مجلس را نداشت ، توسط حاج میرزا عبدالوهاب اجازه حضور درمجلس را خواستم؟! حاجی بشیخ گفت که آخوند بیگانه نیست ! پس از حضور شیخ در مسئله علم تدریس میکرد ، ایرادی برسخنان شیخ گرفتم جوابی گفت ! من هم پاسخ را بچند جهت تبعیر نمودم! یکی اینکه میگفت روش من ازراه مکاشفه وشهود است نه از راه برهان!

استدلال وراه شما برهان های حکمت وفلسفه است نه مکاشفه ! دوم در این مجلس مقتضی نیست که مفصل صحبت و بحث شود .

۲۷ - شیخ در اصفهان یك ساعت پیش از ظهر در دم در مسجد حکیم مینشست ، ساعت و قطب نما راآنجا میگذاشت همین که اول اذان ظهر میشد فوری یك نافله نماز میخواند تا برسیدن بمحراب در ما بین راه رفتن چند رکعت نافله را بجای میآورد !! بجای حاجی کلباسی نماز میخواند ! حاجی هم باو اقتداء میکرد ، کوشش او در نماز نافله و اول وقت بی‌اندازه بود ، چنانکه یکی از شاگردان شیخ حکایت کرد ، درکرمانشاهان خانه‌ای در همسایگی خانه شیخ که پشت بام‌آن مشرف برخانه او بود داشتم چندی شیخ بیمار گشت قدرت ایستادن بنماز را نداشت بچشم خود دیدم ریسمانی به سقف آویخته بود، نافله‌ها را بانماز واجب ایستاده انجام میداد . درهنگام ایستادن آن ریسمان را میگرفت، وی ایستاد تانافله و نمازواجب را بجای‌آورد .

۲۸ - در یکی از اوقات شیخ قرض هائی پیداکرد ! آنگاه محمد علی میرزا بشیخ گفت که یك در بهشت را بهزار تومان بمن بفروش تا قرض خود را بدهید ؟ شیخ در بهشت باو فروخت و بخط خود نوشته وآن را مهر کرد و بشاهزاده داد! هزار تومان‌ازاو گرفت وقرض‌های خود را پرداخت چنانکه آقا سید مهدی بحرالعلوم مقروض شده بود از نجف بکرمانشاهان رفت ، شاهزاده محمد علی میرزا گفت یك در بهشت بمن بفروش تا هزار تومان‌تقدیم شود ؟! سید گفت ازکجا که من مالك‌آن باشم ؟! شاهزاده گفت که تو قباله‌ای درین باره نوشته و علمای نجف وکربلاآن را مهرکنند من قبول دارم ! آن را ازخداوند خواهم گرفت! سید چنان‌کرد، هزارتومان راگرفت و شاهزاده در هنگام وفات وصیت نمودکه هردو قباله را درکفن اوگذاشتند !!

۲۹ - شیخ‌احمد ادعای‌آن میکردکه از هردانشی‌آگاهی دارد! شخصی از او پرسید که شما در علم‌کیمیا اطلاع دارید یانه؟! شیخ گفت علم‌کیمیا را میدانم! آن شخص گفت اگرشمادرکیمیا سررشته دارید؟! چرا بهشت‌بشاهزاده محمد علی میرزا میفروشید وقرض خود را ادا میکنید ؟! چراکیمیارا بکار نمی‌برید تاقروض‌خود را اداکنید؟! شیخ درپاسخ گفت‌آری من‌علم‌کیمیا دارم ولی‌کار آن را ندانم! سئوال کننده گفت، چگونه میشودکه دانش‌آن را داشته باشید وکارش را نداشته باشید ؟! گفت دور نیست چه من علم طی الارض دارم

ولی کار آن را ندانم !؟

۳۰ ـ شیخ احمد در بسیاری ازموارد درتألیفات خود مخصوصاً «کتاب شرح زیارت جامعه کبیر میگوید شنیدم از صادق علیه السلام در برخی از موارد میگوید شفاهاً از اوشنیدم مرادش این نیست که در عالم بیداری ازائمه شنیده است ! بلکه مرادش چیزی است که در رساله جداگانه‌ای نوشته است که در آغاز کار بریاضت مشغول بودم پس شبی در عالم خواب دیدم دوازده امام در یك جا جمع بودند ، من متوسل بدامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شده و عرض کردم مرا چیزی تعلیم کنید که هروقت مشکلی روی روی دهد بخوانم یکی ازشما را درخواب به بینم آن مشکل را پرسش نمایم ؟ تامراد بدست آید! آن‌جناب اشعاری‌فرمود که بخوان ! پس‌بیدار شدم . بعضی ازاشعاررا فراموش کرده ، باردیگر بخواب رفتم بازهمان‌مجمع‌وامامان‌رادرخواب دیدم، آن‌ابیات مداومت نمودم، مواظبت نمودم‌تااینکه‌ازتأییدات‌ایزدی والهام ربابی‌دانستم‌مردآن‌حضرت مداومت درقرائت الفاظ‌آن‌اشعار نیست!! بلکه باید بمضمون‌آن متصف شد، پس کوشش خودرا بکاربردم، همت گماشتم ، خود را بمعانی آن متخلق ومعتقد ساختم هرزمانی که یکی از امامان را قصدمیکردم درعالم رؤیا بدیدار اومشرف میگشتم ! حل‌مشکلات مسائل ازایشان مینمودم! تا آنکه مرا بدیار ایران گذرافتاد وبا شاهنشاه قاجار وحاکمان آمیزش شد! اعتباری یافتم خوراك ایشان را خوردم پس ازآن حالت نخستین ازمن رفت ، اکنون کمترائمه(ع)رادرخواب می بینم !!

۳۱ـ مؤلف کتاب قصص‌العلماء نوشته‌است: ازحاج سید کاظم رشتی‌شنیدم که استادش شیخ چهل اربعین ریاضت کشید تا بدرجه‌های عالی رسید ، شیخ بکرمانشاهان رفت ، محمد علی میرزا هرسال هفتصد تومان‌باوتقدیم میداشت. بکربلا رفت وفرزندش شیخ علی که فاضل بود درکرمانشان بجای پدرماند ، همیشه ذکرمیگفت ودرفکربود کمترسخن میگفت ، بیشتراوقات درعلم اصول فقه‌وفروع‌دین وحدیث وکتاب اصول کافی وکتاب استبصاررا درس میگفت‌شیخ جمع‌میان قواعد شرع وحکمت نمود، علوم‌معقول راباعتقاد خود باعلوم‌منقول مطابق ساخت ازین جهت مورد سرزنش وتکفیرشد ! چه دربسیاری ازقواعد علوم معقول باظاهر شریعت ظاهراً امکان ندارد ، خلاصه شیخ احمد سر آمد اهل‌زمان ومسلم نزد همه بود ولی درنزد حکیمان ارزش نداشت! چندان‌معتقد

بفضیلت ومعقول‌دانی‌شیخ‌نبوده ونیستند!

۳۲ـ ازآخوند ملاعلی نوری‌پرسش کردند فضل شیخ‌چگونه‌است؟! گفت عامی صافی ضمیراست! شیخ درهریك از شهرستان‌ها بزرگوار ومحترم بود، فتحعلیشاه شاهنشاه قاجار بااونهایت خصوصیت را داشت ، درهرشهرستانی وارد میشد علماء آن شهربی اندازه احترام باومی کردند. درنمازجماعت باواقتداء مینمودند تاآخرین‌نوبتی که بقزوین‌وارد شد درخانه حاج ملاعبدالوهاب‌اقامت کرد ، روزها در مسجدجمعه‌نمازگزارد علماء قزوین همه حاضرمیشدند وباو اقتداء مینمودند ، حاج ملاعبدالوهاب‌ازمریدان وشاگردان شیخ بود .

۶ ـ هنگامه تکفیرشیخ

۳۳ ـ بنابرسم وعادت، شیخ‌احمد ببازدید علماقزوین‌میرفت، بعضی‌ازعلماء هم بهمراه اوبودند روزی ببازدید حاج ملامحمدتقی که‌درواقعه قرة‌العین کشته شده ومعروف به شهید ثالث شد رفتند پس‌ازتعارف‌های رسمی‌شهیدازشیخ‌پرسید درمسئلهٔ معادمذهب شما و صدرالدین‌شیرازی یکی است ؟! شیخ گفت کوچکش چنین نیست ! مذهب من‌ورأی صدرالدین شیرازی یکی نیست !! شهیدبه‌برادر حاج‌ملاعلی گفت برود درکتابخانه‌اش کتاب شواهد ربوبیه صدرالدین شیرازی راکه درآنجا بود بیاورد .

حاج ملا علی‌چون ازشاگردان شیخ احمد بود درآوردن کتاب کوتاهی کرد شهید سوم بشیخ گفت ، اکنون جنگ نمیکنم که مذهب شما وملا صدرای شیرازی یکیست! ولی شما بگوئید که درمعاد مذهب شما چیست !؟

شیخ گفت من معاد را جسم هورقلیائی میدانم ، آن هم در همین بـدن عنصریست مانندشیشه درسنگ!! شهید گفت بدن هورقلیائی بجز بدن‌عنصریست ضروری دین اسلام است ، درروز قیامت همین عنصری است که بازگشت‌میکند نه بدن هورقلیائی ؟!

شیخ گفت که مرادمن هم همین‌است خلاصه هنگامه مناظره‌درایشان گرم شد ، ناگهان یکی ازشاگردان شیخ ازمردم ترکستان بوددرمقام جدل باشهید برآمد ، غرضش جدال بودنه کشف حقیقت ! شهید خاموش شد ! جماعت برـ خاستند ! اجتماع مبدل بدوری و دوستی‌به‌کدورت شد !

۳۴ـ درهمان روز چون شیخ برای نمازبمسجد رفت! هیچکس‌ازعلماء

بهمراه او نرفت! درمسجد حاضر نشدند؟ فقط حاج ملاعبدالوهاب بهمراه شیخ بمسجد رفت! این شاگرد باوفا ازاستاد خود خواهش کرد که رساله‌ای درمعاد وبازگشت بدن عنصری تألیف کند تا تردید وشك همه ازبین برود! ناچارشیخ رساله‌ای نوشت! افسوس که سودی نداد! تکفیرشیخ درقزوین انتشار یافت! رساله‌مزبور درمجموعهٔ تألیف شیخ بچاپ رسید.

۳۵ ـ چون هنگامه تکفیرشیخ گرم شد! شیخ مردمعروف وبزرگوار و شایسته‌احترام همه بود، ناچارحاکم شهرستان قزوین شاهزاده‌رکن‌الدوله‌علی نقی میرزا برای ازبین بردن بدنامی خود درهنگام حکومتش‌چنان‌غوغائی‌شده بود!! البته خوش‌آیند پادشاه قاجار نخواهد شد! خواست کدورت وجدائی‌را به دوستی تبدیل سازد! شبی ازشبهاعلماء را بمهمانی دعوت کرد، شهید سوم و شیخ را دعوت نمود درهنگام حضورمجلس شیخ احمد صدر مجلس نشسته بود، سپس شهید سوم آمد ونشست ومیان خود وشیخ حایلی قرارداد!!

چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یك سفره نهادند، شهید درآن خوانی که پس از او گذاشته بودند با دیگران بخوردن غذا پرداخت! در هنگام نشستن هم دست بریك طرف صورت خود گذاشت که محاذات باشیخ بود! پس از صرف غذا شاهزاده قاجار که حکمرانی با انصاف بودآغازسخن کرد! در انجام سازش کوشش بسیار کرد! گفت جناب شیخ احمد سرآمد علمای روحانی عرب و ایرانیان است!! احترامش لازم است شهید سوم باید در احترام ایشان کوتاهی روا ندارد و سخنان مفسدان راکه در میان این دو عالم فساد کرده و نهال لجاجت راکشته اند باید از بین ببرد شهید در پاسخ گفت در میان کفر و ایمان اصلاح وآشتی نیست! شیخ را در مسئله «معاد» مذهبی‌است برخلاف ضرورت دین‌اسلام منکرضروری هم کافراست! حکمران قزوین هرچند خواهش در انجام اصلاح کرد، آن اصلاح جز جنك حاصلی پدید نیامد! آن مجلس بپایان رسید و شهید در تکفیر شیخ تأکید کرد!

۳۶ـ صاحب قصص العلماء گویدروزی درکتابخانه اوحاضر بودم شخصی ادعای وصیت از شخصی میکرد وارثان منکر بودند و مینمودندکه آن شخص شیخی است (شهید سوم حکم برفساد وصیت وصایت کرد و روی بمن آورد! گفت این طایفه با فلاسفه موافقت نمودند در این قاعده «الواحد لایصدرعنهٔ الاالواحد» و دارای چنین عقیده کافر است!

تکفیر شهید در نهایت شهرت در هر دیاری گشت شیخ دیگر در قزوین

نماند و از آنجا بعراق عرب رفت .

۳۷ـ سید کاظم رشتی مقیم کربلا بزرگترین شاگردان شیخ احمد بود ! چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت ! شیخ هم وفات یافته بود در آن زمان آقا سید مهدی فرزند آقا سید علی صاحب کتاب ریاض از شدت پاکدامنی فتوی نمیداد ! پس مردم از او درخواست کردند که شیخ را شهید سوم تکفیر کرد اکنون تکلیف ما با پیروان شیخ چیست ؟! اصرار کردند ! ناچار آقا سیدمهدی مجلس بیاراست شریف العلماء مازندرانی، حاج ملا محمد جعفر استرآبادی، حاج سید کاظم رشتی را دعوت کردند چند مورد از کتاب شیخ را خواندند ! اظهار داشتند ! ظاهر این عبارت کفر باشد ولی شیخ ظاهر این عبارت ها را اراده کرد بلکه این گونه از کلمات شیخ را تأویلی است!! آن تأویلات مراد شیخ است ایشان گفتند ما اجازه نداریم تأویل کنیم مگر در آیات قرآق و کلمات پروردگار و زبان پیامبر و ائمه (ع) !! کسی که بکلمه کفری سخن گوید آیا راه تأویلی هم دارد !!

آنگاه بسید کاظم گفتند که بنویسید . که این عبارت های شیخ کفراست!

ناچار سید کاظم نوشت که ظاهراً این عبارت ها کفرست و مهر کردسپس آقا سید مهدی که هرگز فتوی نمیداد ولی بگواهی این دو عالم عادل که شریف العلماء و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی بودند حکم بتفکیز شیخ و پیروان او داد !! از آن پس بمسجد رفته مردم را موعظه کرد در این عصر و زمانه گرگان چفدی بلباس میش درآمدند. دین مردمان را فاسد و تباه ساخته است !!

اینان شیخ احمد احسائی و پیروان او هستند !! کافرند تکفیر شیخ و پیروانش منتشر شد .

۳۸ ـ علمائی که شیخ احمد و پیروان او را تکفیر کردنـد ، نخست حاج ملا محمد تقی قزوینی مشهور بشهید سوم دوم آقا سید مهدی فرزندصاحب کتاب ریاض و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی و آخوند ملاآقای دربندی مؤلف کتاب اسرارشهادة وشریف العلماء مازندرانی استاد شیخ مرتضی انصاری وآقا سید ابراهیم قزوینی مؤلف کتاب ضوابط الاصول و شیخ محمد حسن مؤلف کتاب جواهرالکلام و شیخ محمد حسین مؤلف کتاب فصول « در اصول فقه » بلکه بسیاری از فقهاء عصر شیخ و پیروانش را تکفیر کردند و در چند

مسئله با شیخ احمد اختلاف دارند که موجب تکفیر او شد. (۱)

۷ ـ گرفتاری شیخ

۳۹ ـ حاج محمد کریم خان کرمانی رکن رابع مشرب شیخیه درباره شیخ چنین نوشته :

محبوب‌ترین امور جهان در نزد ایشان خلوت، گوشه گیری ، اندیشه در ملکوت آسمان وزمین آثارت قدرت خدا بود .

تا توانست درمیان مردم نیامد !! ازدنیا ومال‌وجاه دوری کرد ! قریب پنجاه سال در گوشه‌ای نشست بسیاری ازعمرخود را در بیابان‌ها وکوه‌ها وگوشه وکنارها گذرانید ! بهترین چیزها درنزدایشان‌نماز در بیابان بود! ریاضت‌های شرعی بسیاردشوارمیکشید ، گویا دو. رتبه تمام ثروت خودرا بخشید و باز از برای ایشان اموالی بسیار گرد آمدروزی‌زنان خود راامر کرد که دراطاق دیگر رفتند! بینوایان‌راخواست‌و گفت‌تمام مال خودرا برشمامباح کردم‌همه‌را به برید!!

۴۰ ـ ازجمله محنت‌های ایشان یکی تکفیراوبود چون شیخ چیزی‌از خود نمیگفت ، فضل دیگری را نمیگفت ! ازآل محمد صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم و فضیلت آنان سخن می سرود ! مخالفان انجمنی بیاراستند و کتاب تـألیف کردند وهرروز درآن‌مجلس میخواندند! شیخ را لعن وسرزنش میکردند! بهر کسی میرسیدند آن‌منافقان‌راجستجو میکردند؟ طبع اوازچه بیشترنفرت‌دارد؟ همان را بشیخ نسبت میدادند تا اوخوب وحشت‌کند ! از روی دل تکفیرکند سپس بیکی میگفتند ! شیخ تمام علمای اولین وآخرین را ازشیخ مفید تا آقا سید علی همه را بدمیداند ! بـرخلاف اجماع تمام علماء نظـرداده است ! امیرالمومنین علی علیه‌السلام را خالق و رازق میداند !! امور تمام مردم را بعلی (ع) برگزار میداند! ازفرقه مفوضه می‌باشند ! بعض دیگر میگفتند شیخ گفته است تمام‌اشاره‌های‌قرآن بعلی‌برمیگردد ! هنگامیکه درنماز ویاخواندن سوره‌الحمد به‌کلمات ایاك نعبد وایاك نستعین رسیدند بایدحضرت‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را قصد نمایند! بگویند ای‌علی (ع) تورا عبادت میکنیم ! ازتو یاری می جویم ! به‌گروهی میگفتند که شیخ میگوید که پیامبر اسلام با جسم خود بمعراج نرفت !

---

۱ ـ اقتباس از کتاب قصص‌العلماء تنکابنی ص ۳۱ـ۴۱ چاپ‌اول ـ تهران

۴۱- هر چند شیخ در هر مجلس میگفت‌ای مردم از اینگونه عقاید بیزارم!! هرگز این‌ها را ننوشته ! نگفته‌ام ! عقیده من مانند عقاید مسلمانان است ! از هر عقیده‌ای که برخلاف اجماع وضرورت شیعیان باشد نیز بیزارهستم !! زینهار شق‌عصای مسلمانان نکنید ! درمیان‌شیعیان پراکندگی نیاندازید! هیچکس ازاونمی پذیرفت ! باطراف نامه‌ها نوشتندکه شیخ احمدکافر است! تمام شیعیان راپریشان کردند ! دل‌های ایرانیان را به شك‌انداختند !(۱)

۸ ـ کتاب شرح زیارت وقتل و غارت کربلا

۴۲ ـ حاج محمدکریم خان نوشته است (۲) گرفتاری دیگری دامان شیخ راگرفت این است که مخالفانش کتاب شرح الزیارة اورا نزد پاشای بغداد فرستادند ! گفتند درآنجا خلفا را بزشتی یادکرد !! ابوبکر وعمر و عثمان را نکوهش کرد(۳) داود پاشا براثر تحریك وکینه‌ای که از شیعیان در دل داشت پس‌ازچندی میرآخور خود رابکربلا فرستاد ! مدت یازده ماه آنجا را درمحاصره گذاشت ! تقریباً دوازده هزار گلوله توپ وخمپاره بر آن شهر ریخت ! قسمت کفش‌کن حرم حضرت امام حسین‌بن علی ع بر اثر این کار خراب شد !!

باری همینکه حکایت آن‌کتاب را بداود پاشا نشان دادند ! خبر آن داستان بشیخ رسید بسیار دلگیرشد ، دیدکه دیگرماندن‌درکربلاممکن‌نیست! خواه‌ناخواه زحمت اومیدارند فرار برقرار برگزید بمکه رفت تا هنگامیکه‌کار بدشنام وازبین بردن ثروت بود شیخ صبر کرد ! وقتی‌کار بجان رسید اسباب خانه را فروخت وبا زن وفرزند بسفرمکه شتافت تا بنزدیکی مدینه‌رسیدروح

۱و۲ـ هدایةالطالبین تألیف حاج‌محمدکریم خان‌کرمانی ص۱۰۷ـ۱۲۳

۳ ـ صاحب روضات لجناب نوشته است که درباره شیخ مردم بد عقیده شدند و جزء چهارم از کتاب شرح زیارت جامعه او را بنزد والی بغداد بردند وآن جزء طعن ولعن‌خلفای سه‌گانه وحکایت حیص و بیص دیك‌الجن(کذا) انشاء کرده بودند و والی بغداد دستور داد که کربلا را خراب کردند ص ۲۶ این حکایت دروغ محض وکذب صریح وملفق ازچندین‌حکایت است از اعراب‌جاهلیین که عمداً بابوبکروعمروعثمان ومعاویه نسبت داده شده‌است «این نکته‌ازافادات محمد قزوینی است».

پرفتوحش از این جهان رخت بربست .

۹ ـ نگاهی باختلاف اخباری واصولی

۴۳ ـ حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی در کتاب عرفان نامه چنین نوشت (۱)

درمیان شیعه اختلاف اخباری واصولی که درقرن دوازدهم هجری پیدا شد ازعجایب است که همدیگر راکافر ومبدع وواجب القتل دانستند !!اصولی که درآن قرن (که آقاباقر بهبهانی پدرآقا محمد علی کرمانشاهی) مؤسس و رئیس آن باشد ازپیش برد ! شیخ یوسف صاحب کتاب حدایق را خوارومردودعوام شیعه کرد ! میرزا محمد نیشابوری را بجرم اخباری بودن درشهرستان کاظمین به بلوای عوام کشتند ! بدنش را دفن نکرده بسکان دادند ! چند سال پس از آن شیخ احمد احسائی راکه فقیه اخباری بودکافرخواندند ! واوهم مریدانی بس متعصب دورخود گردکرد برغم اصولی یك مسلکی میانه اصول و اخبار اختراع نمود ورواج داد! اکنون«شیخیه» نامیده میشود !

۴۴ ـ بسیاری ازعلماء واعیان که هم زورعلمی دارند وهم زور دولتی، و درزمان مظفرالدین شاه قاجار که مایل بشیخیه بود طغیان کردند ! اصولیان نیز مقاومت نمودند بزیان شیخیه تمام شد ! درهمدان درسال هزاروسیصد و چهارده به بلوای عمومی به تحریك اصولی خانه‌های شیخیه راکه همه اعیان با ثروت بودند سوزاندند ! میرزا علی محمدکه ازوجوه آنان بود سوزاندند! مظفرالدین شاه قاجار نتوانست یا نخواست جلوگیری کند ! بنابراین شیخیه که می خواستند بسلطنت اوبتازندوسرافرازند سرشکسته وکم‌عنوان شدند !

۴۵ ـ شیخ‌احمد ملقب بزین‌الدین بسی‌جامد وقشری وضد عرفاوحکما بود آنان راکافرمی خواند ، فیض را باآنکه اخباری ودشمن اصولی‌بود !! محض آنکه دم ازحکمت وعرفان هم میزد بدمیگفت ! هروقت میخواست از فیض نقل مطلبی‌کند میگفت قال المسئی القاسانی تبعاً لشیخه ممیت الدین !!

---

۱ ـ مؤلف تفسیرقرآن بفارسی در چهار مجلد وکیوان نامه و رازگشا و اسرار حج وبسیاری ازکتابهای دیگرکه همه چاپ شد ودرهزاروسیصد وپنجاه و هشت قمری دررشت وفات کرد ودرسلیمان‌داراب فن‌شد.

مرادش محی‌الدین ومسیئی طعنه برنام اصلی فیض بود که محسن باشد ! بـا آنکه اودرحکمت وعرفان یك مذاق روحی‌داشت ، بعضی مدعیند که کشف نظری داشت ! یك سلول دردماغش زائد برسلول‌های عادی بشربود! باعتقاد نگارنده (هرمدعی ریاست سلول زاید دارد ! این‌عیب‌است که ازضعف واختلال‌سلول‌های اساسی پیدا میشود مانند عضو زائدوحرکت دست مرتعش وغلط‌لفظی‌درسخن» .

۴۶ ـ بعضی مطالب روحی ازعبارت‌های اخبارمی فهمید که بنظراو حق ولازمه اعتقاد می آمد پس آنان را زینت داده بزبان جدی اظهاو و مریدان را دعوت باعتقاد می نمود ، از مخالف آنان بیم میداد ، این مطلب هـا را کم‌کم‌جمع کرده رسمیت داد ! جزء مذهب شیعه‌کرد ! هرکه آنها را پذیرفت ازسایر شیعیان جدا شده منتسب بآنها شد ! آنها را مذهب شیخ احمد نامید! وخودرا شیخ دانست ! فخرکرد ، گفت شیعه خالص منم ! دیگران گمراهند! پس تدریجاً ریاست شیخ احمد افزود ، علماء ، اصول بـی طاقت شدند ، پی بهانه گشته که شیخ را ازریاست‌وقبول عامه بیندازند، حوزه ریاست منحصر بخودشان شود ولی جرئت نکردند ودل‌هایشان پرازکینه وزبانشان بسته‌بود .

۴۷ ـ تاآنکه شیخ احمدمسافرخراسان‌شد بزیارت حضرت‌امام‌رضا«ع» وازکربلا شهربشهر با ریاست‌کامل واحترامات فائقه ودخل وافرمی‌آمدکه از قزوین عبورکند ، درآن وقت ریاست سه برادر برغانی درقزوین‌استقراریافته بود ، ازغرورریاست پنداشتند ، شیخ احمد بحکم انحصارریاست علمی خودش بآنان وارد میشود ، درخانه آنان منزل می‌کند ، برجلالت آنها می افزاید ازین جهت دعوت ازشیخ نکردند ! درقزوین ملا عبدالوهاب‌نامی ازفقهاءکه امام مسجدجامع وباطایفه بودولی‌علم وریاستش‌کمتر از برغانیها بودوگروهی را باستقبال فرستاد تا بنزدیك همدان و به خانه خود دعوت نمود شیخ احمد بمنزل او وارد شد وتجلیل اووتخفیف برغانیها حاصل شد ! برغانیها بدیدن‌او رفتند وگله نمودندکه ما اعلم‌همه شیعیان‌بودیم‌می‌بایست‌برماواردشوید وحاجت بدعوت نبود؟!

شیخ گفت شرعاً دعوت مؤمن محترم است اگرچه اعلم نباشدومن تابع شرعم نه تابع اعلم !! برغانیها کینه دردل گرفتند وبهانه جـوئی نموده کلمات مجلسی شیخ راکه استنباط وکشفیات خودش بود ، برای‌همه‌آشکار میگفت‌که «باید درباره ائمه دوازده گانه معتقد شدکه آنان علل‌چهارگانه همه خلقند و

معراج پیغمبر را با بدن هورقلیائی دانست» ضبط کردند با اضافه‌های کفر در میان عوام شهرت دادند گفتند اینها غلو است در امام و کفر است و شیخ گمراه کننده عوام است ، بعضی علماء قزوین را که رقیب ملاعبدالوهاب بودند باخود همراه و هم خیال کردند .

۴۸ ـ روزی درخانه ملاعبدالوهاب برسرسفره از شیخ پرسیدند شما چنین وچنان فرموده‌اید خودتان معتقدید ؟ ! شیخ گفت بلی وهمه باید معتقد باشند آنگاه حاجی ملا محمد تقی دست از غذا کشید! گفت شما کافرید! اتباع شما کافر ومن باکافرهم خوراك نمی شوم !! ازمجلس برخاست و رفت !! در میان مردم ولوله افتاد علماء آن مجلس بهم چشمی با ملا عبدالوهاب تصدیق برغانیها نمودند اختلاف شدیدی در گرفت ! شیخ احمد در کلمات خود بیش از بیش مبالغه نمود و مردم را دعوت باعتقاد آن سخنان کرد مردم هم بحیرت افتادند درهمه مجالس وشهرها شهرت دادند! برغانی شیخ را تکفیر نموده است.

۴۹ ـ درهرشهری که درسرراه خراسان بود وشیخ احمد از آن جامیگذشت دو گروه شدند! بعضی ازشیخ دوری کردند و بعضی به عصبیت بر تجلیل شیخ افزودند عقاید شیخ شهرت کرد بعضی تصدیق نمودند ملقب به شیخی شدند ! بعضی تکذیب کردند وملقب به بالا سری ! یعنی در بالای سرقبر امام حسین وهرامامی نماز میخوانند ! برابرقبر امام میشوند چونکه شیخ احمد معتقد بود نمازدر بالای سرقبر امام باطل است زیرا قبرامام درقبله قراردارد وبرغانیها میگفتند برای ابطال سخن شیخ حتماً بالای سرامام نمازخواند! آن‌راقبله ندانست که کفراست.

۵۰ ـ برغانیها به کربلا نوشتند تکفیر شیخ نمودیم از پیش رفت شما دنبالش را بیاورید علماء کربلا هم بجرأت آمده فریاد تکفیر را بلند کردند جدائی افتاد ومذهب تازه‌ای درمیان شیعیان برقرارشد! حرف اصولی واخباری رفت! سخن شیخی وبالا سری بمیان آمد! هردونفری که درهرشهر بهم میرسیدند ازیکدیگر می‌پرسیدند آیا شیخی هستی یا بالاسری ؟ !

۵۱ ـ همین که شیخ ازخراسان برگشت وبکربلا رسید علماء کربلا صریحاً اورا کافرونجس خواندند قطع مراوده با او کردند مگرسید کاظم رشتی که نزد شیخ درس میخواند ترویج مطالب شیخ را نمود ، مشهور به شیخی شد علماء اورا نیز کافر خواندند ! اومریدعرب بسیارداشت عربها جانب اورا گرفتند! دشمنی مذهبی پایدارشد ! هرطرف قوی وپرشورشدند ودهن‌ها ازاین گونه

سخنان پرشد! چندین سال عمرمردم صرف پیرایه بندی شین وزین شد (۱) دلیل‌ها برای دوطرف ازاخبار وقرآن وعقل واجماع پیدا وبهم بافته شد!

۵۲ ـ علماء وعوام کربلا وسایرشهرستانهای شیعه دو دسته شدند باشدت دشمنی کردند! کشتارهای پهناوری از دوطرف شد بخصوص درتبریز که میرزا شفیع مجتهدکه درکربلا نزد شیخ وسید درس‌خوانده و به‌تبریز برگشته وعلم اجتهادرا بلندکرده‌بود ترویج مذهب شیخ مینمود! فامیل‌اواعیان تبریز تقویت او می‌کردند می‌گفت‌که امروز اعلم علماء شیعه سیدکاظم رشتی است! برای آنکه شاگرد شیخ وهم عقیده اوست باید طلبه‌های علوم‌اسلامی درنزد او درس بخوانند! ازاین‌جهت حوزه درس سید درکربلا پرازطلبه های ایرانی شد از جمله حاج محمدکریم خان قجر پسرحاکم کرمان‌که ازاعیان خارج و داخل سلسله علماء شده بکربلاآمده‌بود تا مجتهد شود رفت بدرس سید وعقاید سید را پسندیده وازخود نیزافزوده وبکرمان‌برگشت وعلم استقلال بلندنمود! بشهر های ایران سفرکرده مخالفت وکفربالاسری‌ها راآشکار نمود دعوی جانشینی سیدکاظم را منحصربخود برضد میرزا شفیع تبریزی نمود! خود را بنام شیخ شهرت داد پس شیخیه نیز دو گروه شدند اتباع میرزا شفیع و پیروان حاج کریم خان که اکثریت با آنان بود! سلامت عقاید و قدس با پیروان میرزا شفیع بود.

۱۰ ـ نامه شیخ احمد احسائی بملاعبدالوهاب قزوینی

کتاب شیخ احمدبن زین‌الدین الی‌الملاعبدالوهاب القزوینی.

---

۱ ـ شین یعنی عیب زدن‌وزین‌یعنی زینت دادن یعنی هریك‌مطلب‌خودرا زینت میدادمطلب طرف راعیب میزد ولی‌بزینت‌ها وعیب‌های‌بخصوص‌وساخته شد!!

۵۳ ـ بسم الله الرحمن الرحیم

الی جناب عالی الجناب ولب الالباب الداخل فی الخیرات من کل باب اهدی جمیل التحیة والسلام اصلح الله احواله وبلغه آماله فی مبدئه ومآله بحرمة محمد وآله امین رب العالمین اما بعد فان سئالتم عن محبکم و داعیکم فانـا احمدالله الکیم اما انا من جهة نفسی ظاهری وباطنی ففی راحة وامـا الناس من جهتی فقداختلفوا فمنهم من امن و منهم من کفر و لـوشاءالله مـااختلفوا ولکن الله یفعل ما یرید جاء الورع الزاهد الشیخ متقی و ارادان یطعن علـی جنا بك فلم یجدانه نظرفی بعض کتبی فی قولی ان للانسان جسدین الاول یعاد یوم القیمة و هوانجسدالاصلی والثانی اعنی العارضی الذی لیس للانسان وانماهو عرض لحق المکلف من الاکل والشرب و لیس من حقیقة و انما هو فی نفس الا مرجسد تعلیمی او بحکمه وان قلت انه من العناصرفان کل ما تحت فلك القمر من العناصرالجواهر والاعراض ونفخ الشیطان فی قلبه فقال انه کفر و هذا کافر والاخوند الملاعبد الواهاب صلی خلف الکافرو اعانه علیه قوم آخرون فقد جاؤ واظلما و زوراً و الذی تولی کره منهم لهم عذاب عظیم خوفاً علی دراهم العجم والهند حتی قالوا انك تقول ان الذی خلق السموات والارض علی بن ـ ابیطالب (ع) وحکموا بنجاسته الارض التی اطوها وبنجاسه حفرة الحسین(ع) لانی ادخل علیه للزیارة والامراعظم مماتسمع و بذلوالاموال علی ذلك القریب والبعید تشیداً لتکفیری ولا تحسبن الله غافلا عماً یعمل انظالمون و قلت هذا کلام لخواجه نصیرالدین فی التجرید و العلامة فی شرح التجرید و لایجب اعادة فواضل الانسان و بینه العلامة فی الشرح انه لایحشر الاالطینة الاصلیة وقال المجلسی کلاماً طویلامن جملته قال دویم آنکه در بدن اصلیه هست که باقی است از اول عمرتا آخرعمر واجزای فضلیه میباشد زیاده وکم ومتغیرومتبدل میشود و انسان که مشارالیه است بانا ومن آن اجزای اصلیه است که مدار حشر ونشر و ثواب و عقاب برآن است .

وفی هذا الکتاب مثل هذا الکلام کثیر والصادق علیه السلام کمافی الکافی

سئل عن الميت يبلى جسده قال نعم حتى لايبقى لحم و لا عظم الا الطيبة التى خلق منها فانها لاتبلى تبقى فى بره مستد يرة حتى يخلق منها كما خلق اول مرة هى و كل العلماء على هذا فان جعلوا هذالجسد الثانى الذى لايعود كما هو رأيى هوالجسد التعليمى اعنى العارض اوالعرض حتى انى صرحت فى بعض كتبى بان الجسد الذى يعاد لو وزن لما زاد عليه هذالذى فى الدنيا المرئى مقدار ذرة فان‌الله يقول و ان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين فقوله اتينا بها اى بعينها ذلك ولكن متى كنت كافراً جاهلا بالميعاد وانا ادعى مائه ما اخذ عرف مثلى و قد وقف علما والعجم كلهم عليها ماطعن فيها الاجاهل بمعنى قولى اومعاند منكر للحق و قدقال اميرالمومنين عليه السلام اذا قال احد كم لاخيه ياكافر احد هما لكن يا شيخ حسبى الله وكفى به شهيداً ان الله يقول به فى كتابه الحق ما يلفظ من قول الالديه رقيب عتيد و الحاصل انا اقول حسبى الله وكفى ليس وراءالله منتهى والسلام عليك ورحمةالله وبركاته وسلام على من يعز عليك و خص نفسك بالسلام .

۱۱ ـ میرزا علی محمد باب

۵۴ ـ **میرزاعلی محمد باب** ـ یکی ازشاگردهای سیدرشتی میرزاعلی محمد باب شیرازی بود ملقب بسید ذکر در درآخر ملقب به باب شد او در کربلا بود شنید که حاجی محمدکریم خان در سایه ادعاء بلند ریاستی شگرف یافت او نیز پس از چند سال دعوی نمود که من از طرف امام غایب مأمور بدعوت اظهار کتاب بیان بجای قرآن نمود ! در اندك زمانی هیجده نفر او را تصدیق نمودند ! بیشتر آنان از علماء بودند مانند ملا حسین بشرویه ای و ملا محمد زنجانی و سید یحیی کشفی پس ادعا میرزا علی محمد ریاست باطنی او در دل ها بیشتر از حاج کریم خان شد او را دجال نامید ! چون که در نزد شیعیان مشهور است که پیش از ظهور امام غائب دجال ظاهر خواهد شد! ولی ریاست ظاهری باندازه حاج محمدکریم خان پیدا نکرد بلکه مردود و مطرود همه شد دولت ایران هم که آن وقت بدست حاج میرزاآقاسی وزیر ـ محمد شاه قاجار بود حکم به حبس ابد او نمود درشیراز زندانی شد سپس او را باصفهان فرار دادند ! بخواهش حاکم اصفهان که شاید معتقد او بود باوی خوشرفتاری می‌کرد .

۵۵ ـ آنگاه زندانی را بچهریق تبریز انتقال دادند ؛ درآن زندان تا مدت دو سال بود پس ازجلوس ناصرالدین شاه قاجار او را از زندان بیرون آوردند، بحکم دولت و فتوای سه نفر از علماء آن شهر که یکی‌ازآنان حاج ـ حجت شیخی بود ، نزد سید کاظم همدرس میرزا علی محمد باب بود سید علی محمد باب را کشتند !

۵۶ ـ دشمنی شیخیه و بابیه غلیظ شد که یکدیگر را بدتراز هر کافری دانستند و بالا سری ها هم دشمنی آنان را فوزی بزرگ و اقبال خود شمردند

۵۷ ـ بگمان نگارنده سرسرمایه شیخیه وبابیه مطلب های عرفا وصوفیه بود که بطور الفاظ بهرزبانی می افتند و معنی نزد هیچ کدام نیست !! سرمایه شیخی سبك و درپرده بود ! سرمایه بابی سنگین و با تهور بود ؛ اصل مقصود هردو انحصار ریاست دینی بخود بود چه علماء شیعه باآنان هر دو منازع بودند و عوام شیعه ما به النزاع !! و دولت ایران ترسید که بابیه بعنوان ظهور موعود دعوی سلطنت نمایند وآنان نیز زمزمه وخیال سلطنت داشتنداز این جهت دولت بدفع بابیه پرداخت ؛ متعرض شیخی نشد ! لذا بابیه بیشتر ترقی کردند و اگر دولت با شیخیه هم در می‌افتادآنان نیز ترقی میکردند اگر بابیه اعتنانکرده بودآنان نیز ترقی نمیکردند !

۵۸ ـ سبب ترقی بابیه دشمنی علماء و دولت باآنها شد؛ کشتن آنان و این از امور عادی است ولی بابیه استفاده ازاین دشمنی‌ها نمودند و ترقی خود را فوق العادهٔ و معجزه شمردند ؛ نفوذ کلمه حق نامیدند ؛ علماء کربلا و نجف از داستان تکفیر شیخ احمد بیشتر دلیر شدند ؛ بنا گذاردند بتکفیر کردن هر کس که ریاست پیدا کرده بود واز اومی‌ترسیدندپس تدریجاً گروهی را تکفیر کردند ولی از پیش نرفت و خودشان شرمنده شدند (۱)

۱۲ـ نامه نظام العلماء تبریزی به کلباسی «از تبریز باصفهان»

درایام نزدیك بعصرشیخ حاج ملامحمود نظام العلماء از تبریز باصفهان به ملا محمد مهدی اصفهانی فرزند حاج محمد ابراهیم کلباسی مکتوبی نوشتند تا اندازه‌ای اوضاع و احوال آن زمان را در باره شیخ نشان میدهد قسمتی از آن این است . (۲)

۱ـ کیوان نامه جلد اول ص ۴۷ ـ ۱۳۴ چاپ تهران

۲ـ این‌نامه درکتابخانه‌آقامیرزا ابوالقاسم‌خان‌ابراهیمی‌درکرمان‌می‌باشد

۵۹ - باری حکایت تازه‌ای شنیدم بعضی‌از طلاب بسیارهرزگی درغیبت علامه دوم بلکه سلمان وابوذر دوم شیخ احمد احسائی میکنند !

این مرد خسرالدنیا و الاخرة ذالك هوالخسران المبین است .

آخرت که ندارد ولی دنیایش فوالله الذی لااله‌الا هو حضرت اقدس ظل الله بدشان می‌آید کسی پشت سرآن مرحوم بدگوید مگر این ...

نشنیده گوش بریدند تاجری را هزارتومان جریمه‌کردند بجهت سوء ادبی که نسبت بآن مرحوم‌کرده بود قطع نظراز شیخ مرحوم فتنه وآشوب در مملکت پادشاه انداختن بسیار بداست البته شما منع‌کنید !

هنوزعلمای‌کرد مرخص‌نشده‌اند بجز چند نفری بفرمایش صدراعظم‌شاه شیخی من شیخی نظام‌العلماء شیخی بفلان جای ... خندید آنکه‌شیخ را قدح نماید . چگونه قدح توان کرد آن مرحوم را حاجی والد ماجد سرکار و مرحوم شیج جعفر ومرحوم شیخ موسی ومرحوم شیخ محمد تقی ومرحوم آقا سید علی طباطبائی و میرزای قمی مرحوم آقا سید عبدالله و آقا سید رضا تماماً تمجید مرحوم‌آن بزرگوار را بنحوی‌کردن فوق آن متصور نمیشود و بدوگوش خود شنیدم مرحوم آقا سید علی می فرمودند شیخ بمقامی رسیدکه گفت سمعت عن الصادق علیه السلام من ... که میخورم والله این عبارت از خودشان بود و جسارت‌کردم بحرالعلوم هم در تمجید آن بزرگوار زیاده از حد توصیف و تمجید می فرمودند .

از مرحوم شیخ موسی شنیدم فرمودند هنا بقاقیل و عطاطیر آل محمد هذا الشیخ الجلیل والله هذه عبارة بلفظه و از مرحوم شیخ محمد تقی پدر جناب شیخ محمد باقرشماشنیدم‌که می‌فرمود شیخ‌قطعاً خدمت ائمه(ع) میرسید فرمود بمن محقق شده است .

دریزد میرزا سلیمان دررنك زهره یا مریخ، والتردیدمنی‌لامنه‌رحمةالله حرف میزدند درروز روشن بعد از اقامه‌ادله باز میرزا انکارکرد وگفت‌رنك وی سرخ است مثل‌گل سرخ شیخ فرمودند زرد است مثل‌گل زرد شیخ‌فرمود انظرالی‌السقف نگاه‌کرد دید ستاره میدرخشید وبعینه‌گل زرد است وبزرگی این ستاره چندین هزاربزرگی دنیا است ! من خدمت شیخ نرسیدم مگر به تحریص وترغیب ایشان ازمرحوم آقا سید علی شنیدم‌که می‌فرمود خدمت‌امام میرسید وآه میکشید وی فرمود آقا بمقامی رسیده که عقل‌ماحیرانند من‌عرض

کردم الحمدالله شما هم ترویج کردید شرح کبیر وشرح صغیر تألیف فرمودید درهرقریه شاگردمجتهد یامتبحری‌دارید والله هذه عبارته نقلته بلفظه‌ای‌آخوند خرپیری درپالان من میکنی مرد که میگوید سمعت عن‌الصادق‌علیه‌السلام ومن درمیان استبراو استنجا وحیض ونفاس غوطه می‌خورم نمیدانم که این طلبه‌هـا هنوز هررا از برفرق نگذاشتند چه ... میخورند !!

آخوند ملاعلی نوری درنجف اشرف فرمود حدیث است که‌مؤمن کبریت احمر است این‌مرداست! میگفت درتفسیرقل‌هوالله احد رد برایشان نوشتم‌وبعد توبه‌کردم مرحوم‌حاجی‌اقتداء بایشان کردند نمیدانم‌علماء هشتاد ساله شما چه بحث به سنیان دارند ! یهود ونصارا بما می‌خندید ! باری شما منع نفرمـائید اگرممتنع نشد فلایلو من‌الانفسه اینجا تشریف آورد تـا جزاء عمل خود را بچشد ذق‌انك‌انت‌العزیزالکریم میشود والسلام.

فرزند حاج‌ملامحمدجعفراسترابادی درکتاب‌مظاهرالاثارشرحی درباره شیخ احمد نوشته است که ترجمه‌خلاصه قسمتی‌ازآن چنین است (۱)

۱۳ - تکفیر شیخ

۶۰ - درآن زمان آقاسیدمحمد مجاهدمرجع تقلید شیعیان‌بودپیروانش درعراق عرب‌وایران بودند گروهی‌ازشاگردانش ازسخنان‌وکلمات شیخ‌باستاد بزرگوارشکوه نمودند وسید هم حکم‌بکفر شیخ‌احمد صادر نمود ! عموم‌علمای کربلاونجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند درآن روزگارپدرم درسفرحج‌بود وشیخ‌که ازماجرای تکفیر خبرشدگفت علماء این دیار فقیه واصولی هستند ! ازعلوم معقول وحکمت بیگانه‌اند ! کلماتش‌تنها حکیمان میفهمند! راضی‌شدکه پدرم دراین باره هرچه حکم‌کند قبول نمایند .

اندك مدتی از این داستان گذشت پدرم ازسفر مکه‌بازگشت سیدکسی‌را نزدپدرم فرستاد وکتاب شرح زیارت وچند رساله ازتألیفات شیخ را هم‌برای مطالعه واظهارنظرارسال کردپدرم پس‌ازمطالعه‌ودقت‌درنوشته‌ها گفت‌عبارت‌های این‌کتاب‌ها ورساله‌ها متشابه وقابل‌تأویل‌است ! بحکم مقبوله ابن‌حنظله‌واجب

۱ـ حاج ملا محمد جعفر شریعتمدار نواده ملاسیف الدین استرآبـادی متوفی ۱۲۶۳ ازدانشمندان روحانی‌مقیم تهران بودکه برای شرح احوال وآثار او نگاه کنید به مجلدات الذریعة ـ روضات الجنات ـ قصص العلماء ـ تاریخ بیداری ایرانیان‌کشف‌الحجب ـ فهرست کتابخانه برلن ـ ذیل‌کشف الظنون .

است که حکم سیدر اطاعت نمودولی برای استوارشدن حکم وحکومت درمسئله تکفیر چاره‌ای نیست بجز اینکه با شیخ بگفتگو پرداخت ! آنگاه دید که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟!

پس ازچندی پدرم شیخ را درحمام ملاقات کرد وجویای احوال یکدیگر شدند شیخ اظهار تشکر نمود که فوراً او را تکفیر نگفته بتأخیر انداخت...

شیخ عقاید وآراء خودرا بیان کردوپدرم وارد بحث وانتقاد گردید مردم خبرشده وبرای تماشای بحث‌درحمام گردآمدند ! شیخ مطابق ظاهر نوشته‌های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت همان گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته‌های اوفهمیده بودند آنگـاه علامه استر-بادی حکم بتکفیر شیخ کرد و هنگامه‌ای در کربلا و سایر شهرهـای ایران آغاز شد (۱).

۱۴ ـ ماجرای جلوگیری از ورود شیخی بگرمابه درتبریز

۶۱ ـ هدایت درکتاب روضة‌الصفای ناصری جلد نهم چنین نوشت:

ذکرمجملی‌از واقعات این‌ایام‌درتبریزوقوع یافته درسلطنت‌ناصرالدین شاه قاجار ازواقعات بدیعه‌این‌ایام‌بوده که چون درمیانه‌علمای‌شیخیه‌ومجتهدین اصولیه دربعضی مطالب دینیه خلاف رأی واقع شده یکدیگر را بنا حق‌تکفیر و تقبیح و تفضیح روا دارند وهمانا در این اوقات از تبعه و تلامذه آن طایفه که پیروان شیخ‌احمد احسائی‌بوده‌اند سخنی‌درخدمت جناب میرزااحمدمجتهد تبریزی بنحوی مخالف شرع مطهره معروض داشته‌اند جناب مجتهدعصرحکم برتکفیر آن طبقه‌رانده وپیروان آنان را کافر خوانده وبردع ومنع آنان از گرمابه مسلمین فتوی داده و این حکم در افواه عـوام و خواص تبریز افتاده بود ودراین وقت مردی ازجماعت شیخیه قصد گرمابه‌کرد بنابر حکم مجتهد تبریز گرمابه بان اورا ممانعت‌از دخول گرمابه خودنموده آن عالم بخشم‌درآمد گرمابه‌بان راگرم بکوفت وسخنان سرد بگفت جماعتی بحمایت گرمابه دار درآمدند وبا اوبمخاصمه وملاطمه پرداختندآن‌سوی نیزمردم برعایت واعانت

---

۱ ـ مظاهرالاثار جلد اول ص ۱۰۶۴ ـ ۱۰۶۵ از مجلدات هشتگانه که نسخه بخط مؤلف درکتابخانه استاد مجتبی مینوی است.

وی اجتماع کردند و با طبقه مخالف بنیاد نزاع برنهادند رفته‌رفته آتش‌فتنه بالا گرفت ومردم‌فتنه‌جوی از دو سوی بر آن آتش‌دامن‌زدندو کار بمکاوحه‌ومناطحه کشید و کسی‌آبی بر آن آتش نریخت تا بدان رسید که تمام کسبه واهل حرفهٔ شهر ودکه‌ها بربستند و با دشنه و خنجر بیکدیگر پیوستند و بیم آن بود که شهری بر دوگونه شده یکدیگر را تاراج وقتل کنند نواب شاهزاده ملك‌قاسم میرزا که درآنگاه حکمران آن بلده بود عاقلان رابخواند و بر خوان نشاند و باب تدبیر التهاب‌آن آتش شعله ور راتسکین واطفاء نمود و فیمابین علماء و مسببین هر دو طبقه طرح مسالمه و مصالحه در افکند تا عامه خلایق‌ازاین منازعه لفظی ومقارعه ظنی باز رستند و مطمئن البال در پس دکان کسب وعمل خویش فرو نشستند .

۱۵ ـ شیخی و کشفی

۶۲ ـ سیدکاظم‌رشتی درکتاب‌دلیل المتحیرین نوشته است مراداز‌شیخی وکشفی اصحاب شیخ احمد احسائی است، مقصود از جمعی که ایشان راکشفیه نامیدند منسوبان آن جناب است بجهت اینکه خداوند عالم کشف کرده است پرده نادانی را از نظر و دل‌های آنان ،کسانی هستند که کشف شده است از ضمایر آنان تاریکی شك‌ها و شبهه‌ها و بر آنان ظاهر شده است نور حق با دلیل‌های روشن و ایشانندکسانیکه روشن کرده است خداوند عالم بنورهدایت و ایمان دل‌های‌آنان‌را باز داشته‌است نظروگوش و دل‌آنها را بمعرفت‌توحید و تجرید و معرفت رسول خدا و ائمه هدی (ع) س که ارکان توحید هستند ، کسانی هستند که پروردگار از چشم‌باطن‌آنان کشف کرده است پرده را وازبین برده است ازآنان شك و تردید و نیرنگ و اشیاء را هم چنانکه حقیقت آنها است شناخته‌اند، هرچیزی راکه‌نشناخته‌اند علم آن را بر خداوند مسلم‌دانسته و بر ناتوانی و کوتاهی خود چنانکه در شأن امکان است قبول کرده‌اند این نام را اگر چه میتوان بهر کسی‌که پیش از جناب شیخ و بعد از او صاحبان کشف بوده‌اند اطلاق نمود.

۶۳ ـ ولی‌بیشتر استعمال کشفی نظر بمقابله غیر کشفی براین فرقه‌است چنانکه استعمال امامیه برفرقه اثنی عشری گرچه درست است اطلاق‌باین اسم بر هر کسیکه امامی برای خود قرار داده ولـی دشمنان مشهور کردند این

نام را براین گرام چنانکه مشهور اهل سنت و جماعت است رافضی را برای اثنی عشریه و حال آنکه پروردگار عالم در جهان زر این اسم را مخصوص اینها داشته است و بر هر کس باطـل را ترك نموده است این نام شامل و صادق است .

۶۴ ـ سید کاظم‌رشتی بازهم درکتاب دلیل المتحیرین درباره‌شیخ‌استاد خود چنین نوشته است مراد از اسم شیخیه‌که در این روزها این فرقه‌را بدان اسم مینامند چنانکه اثنی عشری را برافضی گویند واین شیخ جلیل وعالم‌نبیل شیخ احمد زین‌الدین احسائی وحید عصر ویگانه دهر، اخذکرده است علوم راازمعدنش ! برداشته است ازمنبعش‌که عبارت ازائمه طاهرین س. ع باشد.

۶۵ ـ این‌علوم درخواب‌های درست وپاك ازائمه خدابآن‌جناب میرسید و شك و تردیدی در این نیست‌که شیطان بصورت های مبارک‌که ایشان متصور نمیتوان شد و خود را بایشان مشتبه نتواند نمودپس نخست جناب حضرت‌امام حسن علیه السلام را درخواب دید وآن حضرت زبان مبارك خود را بردهان او نهاد و در باطنش نوراقبال مبتهج‌شد وازفیوضات خداوند وانقطاع‌واغراضش تمام ماسوی‌الله وتوکل باعتمادش بخدا بود.

۱۶ ـ نظرشاگران شیخ نسبت باستادخود

۶۶ ـ ابراهیم‌بن‌عبدالجلیل ازفضلای شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی بود در رساله‌ائی بنام تحفة الملوك فی‌سیرالسلوك(۱) در مبحث اختلاف علماء چنین مینویسد :

در اول ورود بحضور مسعود علامه عالم مروج دین خاتم‌استادی استاد البشر وحیدالعصر شیخ احمد احسائی اعلی‌الله مقامه‌که هنوز این مقامات را ندیده بودم وغور تمام درعلم‌منطق ومجادله‌که اهل عالم در همین محافل‌غور دارند داشتم مسائل چندکه حل آن بعلم و منطق و طریقه مجادله راست نیاید نزد بنده بلکه همه علمای عصر لاینحل بود از جناب مستطاب سئوال کردم از آن جمله اختلاف علمای شیعه بودکه یکی اخباری و دیگری اجتهادی یکی

---

۱ ـ مؤلف ابتداء کتاب را درسال‌هزارودویست وچهل وهفت بعباس‌میرزا وبعد از مرگ او همان نسخه را بـه محمد میرزا ولیعهد تقدیم نمـود یك نسخه خطی ازاین‌کتاب درکتاب خانه شادروان اقبال‌آشتیانی‌بود .

عمل بمطلق مظنه کند دیگری بظنی خاص که از کتاب وسنت حاصل آید وهمچنین یکی بارشاد باطن وطریقه ریاضت مردم را بحق دعوت کند و دیگری برهان عقلی واستدلال فلسفی؟

عرض کردم در اینصورت بمن یقتدی طالب الحق لیهتدی قال رحمةالله کلاماً موجزاً فی حق المذهب احق ان یکتب بالذهب بل هو مکتوب فی اللوح المحفوظ و محفوظ عندالله و مرفوع الیه اذ هو الکلم الطیب و الکلم الطیب یرفعه قال رضی الله عنه یقتدی بعالم عامل متورع یعنی بالکتاب والسنه همین کلام مختصر طالبان را کافی باشد چه عالم عامل که باورع و تقوی باشد بنور ایمان راه رود واز صراط مستقیم کنار نشود خاصه که عمل بکتاب وسنت نماید که خود صراط مستقیم ومیزان قویم است .

۶۷ـ ملامحمد حمزه شریعتمدار مازندرانی که یکی ازشاگردان شیخ احمد بود در باره شیخ خود چنین نوشت : من در مجلس درس شیخ در اصفهان در اندك زمانی بهره بسیار بردم و نصیحت و وصیت باین فقیر کرد که بجای دقت در کتاب‌ها و قواعد فلسفی وعرفانی صدر الدین شیرازی وکتاب اسفار مطالعه و دقت درشرح عرشیه آن و سایر مؤلفات نمایم وبخط شریف خود دراین باره وصیتی نوشته است که در میان قرآن مجید گذاشتم، اکنون هم هست متوفی هزار و دویست وهشتاد و یك پس ازورود ببار فروش «بابل» برحسب وصیت بتدریس کتاب شرح عرشیه پرداختم وآن را شرح ومزج نمودم ببسط تمام که تا نصف جلد اول شرح عرشیه شیخ سه جلد شرح آن شده است .

۶۸ ـ یکی ازشاگردان فاضل میرزا حسن کرمانشاهی (حکیم معروف قرن اخیر) حکایت کرد مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت (ملا علی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسائی بشمار میرفت، همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل مینمود ! تا آنکه شیخ باصفهان رفت ملاعلی درس وبحث خودرا احتراماً برگذار بشیخ احمد نمود! شاگردان ملا علی بدرس شیخ حاضر شدند درمیان بحث وتدریس یکی از شاگردان اعتراض کرد که کلام حضرت شیخ دور است! دور هم بقول اهل منطق باطل است! شیخ توجهی ننمود ! درس خود را بپایان رسانید ! پس از چند جلسه اصحاب ملا علی نوری دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است ! ترك درس اورا گفتند و ملا علی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علمی شیخ

احمد احسائی‌را میکرد.

۶۹ - بیشتر کتاب‌های شیخ چاپ شده و وقف عمومی است و برخی از کتاب‌ها و رساله‌های اوراسیدکاظم رشتی و حاج محمدکریمخان کرمانی وسایر مشایخ شیخیه ترجمه ونقل وشرح کرده‌اند.

۱۷ - عقیده شیخ درباره مهدی موعود (ع)

۷۰ - سیدکاظم‌رشتی رساله‌حیاة النفس تألیف شیخ راکه دراصول‌عقاید است بفارسی ترجمه نمود اینك گلچینی ازآن را برای روشن شدن عقاید شیخ که ترجمه شاگردش است در اینجا نقل مینماید.

امام زمان کیست ؟!

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند قائم آل محمد محمدبن الحسن العسکری (ع) زنده وموجوداست ولی در نزد ما شیعیان دوازده امامی‌بجهت اجتماع فرقه محقه بروجود آن حضرت وظاهر خواهد شد و زمین را ازعدل پرخواهدکرد بعد ازآنکه از جور وستم پرشده باشد وفرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام غائب منتظر واجماع فرقه محقه تابع اجتماع ائمه ایشان است . واجتماع اهل بیت حجت است چه حق تعالی ایشان را پاك فرمود پس سخن ایشان حجت است زیرا نمیگویند مگرحق .

۷۱ - ولی اجماع شیعه پس ازآن نیزحجت است بجهت کشفش از قول امام ایشان معصوم است ولی اهل سنت وجماعت بسیاری از ایشان باما اتفاق دارند وبقول ما قائلند وبعضی راگمان آنست که مهدی‌اکنون موجود نیست‌پس ازاین موجودخواهد شد، برخی راگمان این است که‌آن عیسی‌ابن‌مریم‌میباشد ولی حدیث مروی که اتفاق فریفتن است سخن پیامبر (ص) میباشد.

« من مات ولم یعرف‌امام زمانه مات میتته الجاهلیته » این دو گفته را باطل مینماید این‌کلام عام است و برزبان ماوراست است اکنون که هرگاه کسی بمیرد وامام زمان خود را نشناسد مرده است مردن جاهلیت وشرك‌است این دو قول درصورت عدم وجود امام بیهوده ولغو خواهد بود با آنکه سابقاً گفتیم که وجود امام لطف است از طرف پروردگار و لطف آنکه سابقاً گفتیم که وجود بر حسب حکمت پس درست نیست تکلیف بدون لطفی موجود شود چه آن شرط تکلیف است و مشروط در نزد این انتفاء شرط از بین میرود .

۷۲ ـ هر کس که عقیده داشته باشد که حضرت متولد شده است هم‌عقیده بوجودش دارد زیرا هیچکس معتقد نیست که آن حضرت متولد شده واز این جهان رخت بر بسته است و کسی که بعید میداند که چگونه این مدت دراز را عمرمیکند برحقیقت این حکمت برنخورده است که ردآن ممکن نیست و آن بقای حضرت خضر (ع) است که جدش‌هود پیامبر بود باآنکه در زمان‌ابراهیم علیه‌السلام تولد یافته است بنا بر دوقول مشهور واکنون او باقی‌است بلکه تا نفخ صور است او بزرگترین آیتی است بر وجود قائم وشیطان تا روز قیامت باقی است هرگاه روا باشد دشمن خدا باقی باشد خضر که دلیل برای مصلحت جزئی است نسبت بسوی مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر خداوند و قطب وجودش است پس چگونه جایز نیست بقاء کسی که بستگی تمام برمصالح نظام دنیا و دین وآخرت دارد با اینکه بروایات امت واحوال ایشان اتفاق دارند که قیام قائم خواهد شد و رسول (ص) فرمود که در دنیا باقی نماند مگر یك روز که خداوند آن روز را بلند خواهد نمود تا آنکه ازاهل بیت و از ذریه من ظهور کند.

کسیکه اسم اواسم من وکنیه اومانند کنیه من خواهدبود وپر کند زمین را ازعدل و داد چنانکه پرشده باشد از جوروستم.

۷۳ ـ آن گروهی که ازاهل‌سنت وجماعت‌عقیده داشته که‌او عیسی‌بن‌مریم است این حدیث نبوی سخن‌آنان راتکذیب می‌کند اتفاق بردرستی این‌حدیث دارند زیراکه عیسی از اهل بیت وذریه حضرت پیغمبر نیست و نامش‌وکنیه‌اش مخالف نام عیسی است.

۷۴ ـ همچنین این حدیث تکذیب می‌کند سخن‌آن‌کس راکه گفته‌است آن قائم مهدی‌عباس‌است که مهدی‌از فرزندان وذریه پیامبر نیست بنابراین واز برای‌منصب‌طالب‌حق این‌سخن می‌ماندکه آن امام دوازدهم از ائمه علیه اسلام است و نهم از ذریه مولانا حسین‌بن علی(ع) است.

۷۵ ـ درست دقت کنید سخن شیخ احمد و شاگردش سیدکاظم رشتی که که ناشرافکار وعقاید استاد می‌باشد درباره امام زمان(ع) عقیده روشنی نوشته است که عقیده تمام شیعیان دوازده امامی است بدبختانه اوضاع واحوال‌محیط و اغراض خصوصی آن شیخ پارسا و روحانی بزرگ شیعه را تکفیر کردند!! ناچار بسوی خانه خدا فرار کرد! ازغصه درکنارخانه خدا وفات کرد! بعدها

باکلك سیاست روز فرقه‌ها درست شد !! اختلاف در شیعیان انداختند ! شکاف عمیقی در عالم اسلام تولید کردند تا روزبروز جهان اسلام ناتوان شد ! و هر یك از کشورهای اسلامی بگرفتاری هائی مانندایران مبتلا شدند ! دانشمندان بزرگ روحانی هم ازترس‌تکفیر عوام‌لب راگزیده وکنجی گرفتند ! ازابراز عقیده علمی و دینی ودینی وبحث وانتقاد که نشانه ترقی وخوشبختی واجتماع مسلمانان است خود داری نمودند تا درگمنامی وفلاکت و دربدری مردند !

۱۸ ـ شیخیه وبابیه

۷۶ ـ میرزا محمد حسین حجة الاسلام تبریزی در رساله‌ئی‌که درباره شیخیه وبابیه تألیف نمود چنین نوشت .

بهمین جهت همیشه ردآنها را علمای ما کرده ومیکنند دشمنی‌که آنان با ما داشته ودارند اندازه ندارد !چنانچه در این باب چند آیه درست کردند و درکتاب خود ثبت نمودند! پیروان خود را از مجالست ومعاشرت با این فرقه محقه باز داشتند ازجمله‌آنها درکتاب بیان در معرفت اسم‌قدوس کلماتی بهم یافته است .

و حاصل معنی کلماتشان‌که همه غلط و بیرون از قواعد واسلوب عربی است، گفته است شیخ وسید وسایر فقهاء اهل توحید نیستند چنانچه پیش‌ازاین حرام‌کرده بودیم نظرکردن باساطیروکتابهای شیخ و سیدهم چنین از امروز حرام‌کردیم مجالست را با آنها بجهت اینکه مبادا شما راگمراه بکنند وشما کافرباشید ! همچنین‌گفته است‌با شما دشمنند ودر روی زمین امروز دشمن‌هستید با ایشان وآنان با شما دشمنند و در روی زمین امروز دشمن‌تر از آنها نسبت بشما و دشمن ترازشما بآنان‌کسی نیست (۱)

۱۹ ـ آراء ومعتقدات شیخ

۷۷ ـ حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف درکتاب شرح منظومه‌در بحث‌اصالت وجود «صفحه ۵چاپ تهران۱۲۹۷ه.ق.» شرحی‌نوشته‌است که‌تمام

---

۱ ـ رساله‌علم‌الحجة‌لاتمام‌للحجة‌لمن‌انکر وایضاحا للمحجة‌تألیف‌حجة‌الاسلام تبریزی چاپ سنگی

اساتید علم وحکمت روی‌سخن حکیم سبزواری را بشیخ احمد احسائی میدانند ترجمه حاشیه منظومه این است :

هیچیك‌ازحکماء باصالت وجود و اصالت ماهیت معتقد نبودند مگریکی ازمعاصران که این عقیده راقائل است وقواعدفلسفی را محل اعتبارقرارنداده و در بعضی از مؤلفات خود گفته است ماهیت منشاء کارهای زشت و این امور اصولی هستند و اولویت برای اصلیت دارند.

بدیهی است میدانید که شرعدم ملکه است وعلت عدم‌عدم است و ماهیت اعتباری را تولید میکند بدان که برای ممکنی زوج ترکیبی ماهیت ووجودی است وماهیت راکلی‌وطبیعی نیزمیگویندکه در جواب‌ماهو گفته‌میشود وهیچیك ازحکما نگفته‌اندکه ماهیت و وجود دو اصل هستند چه این گفته لازمه‌اش‌این است که درچیزی دوچیزمتباینی باشد.

«پایان»

۷۸ ـ نگارنده این سطور گوید : شیخ احمد احسائی که قائل باصالت وجود واصالت ماهیت شده است گویااز زردشت گرفته باشدکه قائلند بدو مبدء یزدان واهریمن که یکیرا خیرمحض و دیگری راشرمحض میدانند !!

تمام حکماء قائلندکه شیئیت شئی بصورت است شیخ احسائی میگوید شیئیت شئی بماده است .

۷۹ ـ حاج ملانصرالله دزفولی که از معاریف علمای دوره ناصری بود شرح‌نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدیدرا بنا بدستور ناصرالدین شاه قاجارترجمه‌کرد به عبارت هائی که گوئی ترجمه تحت‌اللفظی ازعربی است بکلی ازقواعدانشاء فارسی دور است! درباره شیخ احمد احسائی ومشرب شیخیه چنین نوشت :

باید دانست هم چنان که‌درمیان صدهامفأخران علماء مذهب امامیه نیز اندك مخالفت‌هائی شده است ومنشاءآن چنك زدن باخبار متشابه و وارده‌در کتب اخبار وتأویل‌نمودن‌قرآن باخبارغیرموثق است که دون شأن‌ائمه‌میدانند اندك غلوی در باره ایشان نمودند پس حادث گردید مذهبی که آن را مذهب شیخی میگویندکه مؤسس آن شیخ احمد احسائی بود، ازاو است اصطلاحاتی در اداء مطلب خود، ازاین جهت مرادهای شیخ ترقی داده شد و رونق دادند آن مسلك را بحدی که نسبت داده میشد بمسلك بخودش ، گفته‌اند مذهب سید کاظمی !! در میان شاگردانش مردمی نادان وبی سواد و طالبان اسم و آواز بودندکه بسی ادعا میکردند مطالبی را که نه شیخ احمد ونه سیدکاظم مدعی

آنها بودند !! از ایشان بیرون آمدرکن رابع وبابی و قرةالعین که تفسیرحالا-
تشان ظاهر و آشکار است ! این مفاسد را علما مقدمه ظهور مهدی و قائم آل
محمد(ص) میدانند. (۱)

۸۰ ـ درکتاب قصص العلماء درباره فهم حدیث شیخ داستانی نقل شد،
که دقیق‌تر از آن را آقا سید حسن تقی‌زاده در رساله تاریخ علوم در اسلام
چنین نوشته‌اند:

اعتقاد با حادیث ضعیف بقدری رایج شدکه بنابر معروف در نیمه اول
قرن سیزدهم یکی از علمای مؤسس یکی از طریقه‌های معروف(متوفی در سنه
۱۲۴۲) که ظاهراً معتقد بقبول ودرصحت احادیث برحسب شم خود بود دراین
باب با شیخ محمد حسن معروف صاحب جواهر الکلام بحث شدیدی داشت و
شیخ باطاق دیگر رفته وروایتی جعل نمود با عربی خیلی فصیح و در کاغذ کهنه‌ای
نوشت وکاغذ را خیلی مندرس وکهنه‌ترکرد و پیش آن عالم آورد وگفت لطف
فرموده دقت بفرمائید این حدیث صحیح است یا ضعیف و وی پس از دقت و
باصلاح خود رجوع بهشم خود گفت این حدیث کاملا صحیح ومعتبراست وهمین
شخص درکتب جسیم وعظیم خودکه در ایران طبع شده و در حوزه‌های خاصی
تدریس میشودبا آنکه اتباع وی او رابزرگترین علمای شیعه میدانندخرافاتی
مضحك بجای حقایق دینیه یا علوم مثبته درج کرده که بقول عامیانه آدم شاخ
درمیاورد وازآن جمله برای امثال اسامی که ملائکه درج میکندکافی است مانند
ملکی که اسم او دارای حرف را «ونون ورا» بوده غین متوالی ودرآخرئیل است
وملائکه دیگرمانند ظلمطعائیل وحصذ غائیلا وهکتائیل وهکخائیل وهکذا که از
ترکیب حروف جعل وموهومات جفری ساخته است وخلف معروف اودرکتاب
بزرك دیگری که بعنوان شرح برقصیده عبدالباقی افندی موصلی نوشت ودرسنه
۱۲۷۰ قمری در تهران بطبع رسیده برای مدینه علم که لابد درآسمان است
بیست و دومحله شمرده و در وسط محله بیست و دوم ۱۶۰ کوچه (باصطلاح او
بند) ذکرکرده با نام ونشان وصاحب هریك از آن بندها را با اسمی عجیب که
شبیه بکلمات مهمل و مذیان ومرکبات جعلی از حروف تهجی است یادکرده

---

۱ ـ چهار جلداز ترجمه شرح نهج البلاغه در کتابخانه استاد مشکوة موجود
است جلدآخرآن در سال ۱۲۹۰ ترجمه بفارسی شد.

است (۱)

۸۱ ـ ملا محمد اسماعیل ابن سمیع اصفهانی که ازحکماء معاصر شیخ احسائی بود شرحی بنام حاشیه بررساله عرشیه ملاصدرای شیرازی نوشته است که قسمتی‌ازآن درآخر کتاب اسرار الایات صدرالدین‌شیرازی درتهران‌بچاپ رسید دراین شرح ایراداتی برشرح عرشیه شیخ احسائی گرفته واعتراضات‌او را برمشرب فلسفی حکماء جواب داد.

ترجمهٔ تقریبی مقدمه ملا محمد اسمعیل چنین است: فاضل نبیل بارع شامخ شیخ المشایخ شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی که خدا او را نگهدارد از بلاها محفوظ دارد شرحی برعرشیه ملاصدرا نوشته که تمام آن جرح است برای اینکه مراد مصنف را از الفاظ و عبارتها ندانسته است! اطلاعی هم بر اصطلاحات نداشته است! کتاب عرشیه ملاصدرا شیرازی کتاب عظیمی است. بعضی از دوستان امر کردند که شرحی برآن بنویسم وپرده ازآن بردارم (۲)

۸۲ ـ صاحب روضات الجنات نوشته است که محدث نیشابوری دربارهٔ شیخ میگوید.

فقیه محدث عارف‌وحید در معرفت‌اصول‌دین است، از او رسائل‌محکمی باقی مانده و در مشهد امام حسین یعنی کربلا با او اجتماع افتاد شکی در جلالت و فقیه بودن او نیست از سید علی طباطبائی صاحب‌کتاب ریاض وشیخ جعفر نجفی و بسیاری از علمای قطیف و بحرین اجازهٔ روایت حدیث داشت! گروهی از او اجازهٔ روایت داشتند مانند شیخ کلباسی صاحب کتاب اشارات الاصول که سه روز دراصفهان برای وفات شیخ مجلس فاتحه ترتیب داد.

۸۳ ـ مؤلف‌روضات الجنات درشرح‌حال شیخ، شیخ را بخوبی‌میستایند درآخرشرح احوال شیخ رجب برسی درباب سید محمد علی باب شرح بسیار مختصری مینویسد، ازتاریخ اوهام و خرافاتی که در مذهب شیعه امامیه پدید آمده بحث دقیقی مینماید و رشته را متصل به شیخ احمد می‌سازد! در بارهٔ مشرب شیخیه چنین نوشته است پیروان جماعت که آلت معطلهٔ تاویل هستنددر این اواخر پیدا شدند، درحقیقت ازبسیاری ازغلاة تند تر رفته‌اند!!

نام ایشان شیخیه وپشت سری است!! این کلمه از لغات فارسی است که

---

۱ ـ ص ۲۱-۲۲ ازانتشارات دانشکده علوم معقول ومنقول.

۲ ـ ص ۱٦ چاپ تهران

آن را به شیخ احمد زین‌الدین احسائی منسوب داشته‌اند ، علت آن اینست که اینان نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی میخوانند ! برخلاف منکرین خود یعنی فقهاء آن بقعهٔ مبارك که در بالای سر نماز می‌خوانند و به بالای سرمشهورند ! این طایفه بمنزلهٔ نصاری هستند که درباره عیسی غلو کرده به تثلیث قائل شده‌اند شیخیه نیابت خاصه وبابیت حضرت حجت را برای خود قائل هستند . (۱)

۸۴ ـ مؤلف روضات الجنات ازمشهورترین بزرگان دانشمندان روحانی جهان اسلامی است نوشته‌اش دربارهٔ شیخ مورد استناد علماء دیگر شد ،درحقیقت فتوی درخصوص شیخ داده واورا ازجرگهٔ سایرشیعیان مرتضی علی جداساخته و در ردیف غلاة قرار داد !!

۸۵ ـ کنت دوگوبینو وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران در کتاب «سه سال در ایران» دربارهٔ شیخیه چنین نوشته است:

یکی ازاین مسلك‌های پنهانی مسلك مذهبی شیخی است شصت ویا هفتاد سال پیش ازاین در شیراز بوجود آمد.

شیخی‌ها که امروز شماره‌شان نسبتاً زیاداست بر سریك موضوع باشیعه‌های ایران اختلاف دارند وآن چگونگی زندگانی امام دوازدهم یعنی مهدی علیه‌السلام میباشد .

۸۶ ـ شیعیان میگویند امام دوازدهم زنده است وبا قالب جسمانی خود مرور ایام می‌نماید تا روزی که اراده نماید وظاهرشود.

ولی شیخی‌ها با این عقیده مخالف هستند ! میگویند که امام دوازدهم یعنی مهدی علیه‌السلام با قالب روحانی زنده می‌باشد ! آزادی او هم بدست خودش نبوده بلکه مانند سایر بندگان خدا تقدیر و سر نوشتش بدست خود ذات باری تعالی است .

۸۷ ـ درتعقیب این نظریه‌شیخی‌ها میگویند که روح امام دوازدهم قابل انتقال است واکنون ازبدن یك نفر ببدن دیگری منتقل میشود باین طریق که وقتی قالب جسمانی‌ازبین رفت روح آن امام بجای اینکه محوشود مکان‌دیگری یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب مینماید و باین طریق با مرور ایام زنده‌است .

---

۱ ـ روضات الجنات ص ۲۸۵ـ۲۸۷ چاپ تهران

۸۸ ـ دیگر از عقاید شیخی‌ها مربوط بزن است ! میگویندکه تعداد ازدواج گرچه حلال می‌باشد ولی‌کار بسیار بدی است ، نیز این دسته‌درایران قائل به تساوی زن ومرد هستند ومیگویندکه استعداد زن‌کمتر ازمرد نیست و نباید اورا از امور اجتماعی محروم نمود !!

۸۹ ـ شیخی‌ها نسبت بقرآن هم‌نظریه دارند، میگویندکه شاید بعضی‌از قسمت های قرآن از طرف جبرئیل آورده شده و حضرت رسول (ص) شخصاً آنها را تدوین‌کرده باشد.

۹۰ ـ عقیده شیخ یکی از عقاید پنهانی است‌که در نتیجه فساد طبقه آخوندها (بطوری‌که در سطور قبل گذشت) در ایران پدیدار شده است (۱)

۹۱ ـ در مقدمه‌کتاب نقطة الکاف تألیف میرزا جانی‌کاشانی راجع به شیخیه و اصول مذهبی‌آنان چنین نوشته‌اند (۲)

غلاة چندین فرقه بوده‌اندکه در جزئیات با هم اختلاف داشته‌اند ولی بقول محمدبن‌عبدالکریم‌شهرستانی‌درملل‌ونحل معتقدات ایشان از چهارطریقه بیرون نبوده است .

۱ ـ تناسخ ۲ ـ تشبیه یا حلول ۳ ـ رجعت ۴ ـ بد

شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزء این طریقه اخیره باید محسوب نمود میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمدکریم خان کرمانی‌که هنوزریاست شیخیه در اعقاب اواست هردو از این فرقه یعنی‌شیخیه بودند بنابراین‌اصل‌وریشه طریقه را دربین‌معتقدات وطریقه‌شیخیه باید جستجو نمود اصل‌عقاید شیخیه از قرار ذیل است .

۱ ـ ائمه اثنی عشر یعنی بایازده فرزندش مظاهر الهی و دارای صفات الهی بوده‌اند .

۲ ـ ازآنجاکه امام‌دوازدهم در سنه دویست وشصت‌از انظارغایب گردید وفقط درآخرالزمان ظهور خواهدکرد . برای اینکه زمین را پرکند ازقسط وعدل بعد ازآنکه پرشده باشد از ظلم‌وجور و ازآنجاکه مؤمنین دائماً بهدایت و ولایت او محتاج باشند وخداوند بمقتضای رحمت‌کامله خود باید رفع‌حوائج

---

۱ ـ سه سال در ایران تألیف‌کنت دوگوبینو ترجمه ذبیح‌الله منصوری ص ۷۶ـ۷۷ چاپ تهران.

۲ ـ قسمت اول مقدمه‌که عیناً در اینجا نقل میشود و ارزش تاریخی‌دارد بقلم شادروان محمد قزوینی است .

مردم را بنماید وامام غایب را درمحل دسترس ایشان قراردهد بنابراین‌مقدمه همیشه باید ما بین مؤمنین یك نفرباشدکه بلاواسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشته واسطه فیض بین امام و امت باشد. این شخص را باصطلاح‌ایشان شیعه کامل گویند.

۳ ـ معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان‌باقی میماند جسم‌لطیفی است‌که ایشان جسم هور قلیائی گویند بنابراین شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند از این قرار :

۱ - توحید ۲ - نبوت ۳ - امامت ۴ - اعتقاد بشیعه کامل در صورتیکه متشرعه یا بالای سری «یعنی شیعه متعارفی» به پنج اصل معتقدند.

۱ - توحید ۲ - عدل ۳ - نبوت ۴ - امامت ۵ - معاد.

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر محتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورت اعتقاد بقرآن را با آنچه قرآن متضمن است از صفات ثبوتیه وسلبیه خداوند و اقرار بمعاد و غیرآن و اگر بنا باشد عدل که‌یکی ازصفات ثبوتیه‌خداوند است ازاصول دین باشدچرا سایر صفات ثبوتیه ازقبیل علم وقدرت وحکمت وغیره ازاصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض یك اصل دیگر که آن را «رکن رابع» خوانند در باب اعتقاد بشیعه‌کامل که واسطه دائمی‌فیض‌بین‌امام وامت‌است‌براصول‌دین‌افزوده‌اند و شکی نیست‌که شیخ احمد احسائی وبعد از او حاجی سید کاظم رشتی درنظر شیخیه شیعه‌کامل و واسطه فیض بوده‌اند.

بعد از فوت حاجی سیدکاظم رشتی در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه ابتدا معلوم نبودکه جانشین وی یعنی شیعهٔ‌کامل بعد از اوکه خواهد بود ولی طولی نکشیدکه دومدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاجی محمدکریم‌خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متاخرین گردید دیگر میرزا علی محمد شیرازی که خودرا بلقب باب یعنی درمیخواند ومفهوم ومقصود ازاین کلمه تقریباً همان معنی بودکه ازشیعه‌کامل اداره میشد (۱)

---

۱ ـ نقطة الکاف‌یك مرتبه درلیدن از بلاد هلند چاپ شد و مقدمه‌آن یك مرتبه جداگانه در ۱۳۲۹ ه . ق . در بمبئی چاپ شد که از ص ۲۷ ـ ۳۰ در اینجا عیناً نقل‌گردید وبتازگی هم‌برای مرتبهٔ دوم مقدمهٔ آن جداگانه در تهران بچاپ رسید.

۹۲ ـ گلرزیهر مستشرق یهودی که مطالعات دقیقی در تاریخ اسلام و علم کلام اسلامی نموده در کتاب عقیده و شریعت در اسلام دربارهٔ شیخیه چنین گفته است : در آغاز قرن نوزدهم میلادی فرقهٔ جدیدی ظهور کرد که از مذهب شیعهٔ امامی که ایمان به دوازده امام دارند اخذ شده است . و آن مذهب شیخی است که اتباعش پیرو مخصوص امام غایب هستند ولی همه آنان بقدس و عبادت سبقت داشته‌اند و بروش غنوصیون هستند که صفات الهی در اشخاص و اجساد حلول میکنند و آنان قوای خلاقه دارند (۱)

با ساطیر معروف امامت که از قدیم بوده است مبالغه دارند و اهتمامی در این باره مینمایند و در ردیف غلاة هستند (۲)

۹۳ ـ حاج میرزا محمدخان مجدالملك در رسالهٔ مجدیه نوشته‌اند:

مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیخ است این اوقات يك علت مزمنی شده و بجسد دولت و ملت ایران حلول کرده. قوای ملت را مثل مزاج دولت علیل نموده است .

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مسئولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است . عن قریب ولیعهد دولت ایران را تشریفات اندرونی و بیرونی (از) منسوبان امی او که امت معتبری شده‌اند . يك شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصبیت این مذهب بعمل وامیدارد که از حوصلهٔ دولت و ملت خارج باشد.

الحق از برای دولت بزرگی ننگی است ولیعهدی تعیین کند که مردود ملت شود (۳)

۹۴ ـ کیوان قزوینی در کتاب میوه زندگانی چنین نوشت (۴)

---

۱ ـ غنوصیه منسوب به غنوصی کلمه‌ای است یونانی که بمعنی معرفت میباشد سپس اصلاح شده است که بوسیلهٔ نوعی از کشف بمعارف عالی واصل میشود ولی در نفس تلقین میشود که ذوق معارف الهی پیدا شود ص ۱۸

۲ ـ ترجمه العقیدة والشریعه فی الاسلام چاپ مصر ۱۹٤٦ میلادی ص ۲٤۱

۳ ـ رسالهٔ مجدیه تالیف حاج میرزا محمدخان مجدالملك متوفی ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ هجری در تهران که بامقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی در شهریور ۱۳۲۱ در تهران چاپ شده ص ۱۰ رسالهٔ مجدیه بخط مؤلف در نزد نگارنده این کتاب است .

٤ ـ کیوان قزوینی مدتی در گیلان بود تا سخت بیمار شد و مدتی در بیمارستان امریکائی رشت بستری شد و در ۱۳۵۸ هـ . ق وفات کرد و در سلیمان داراب دفن شد.

همان فقه اخباری ها است ولی پیروان حاج محمدکریم خان بعضی از عقاید برمطالب شیخ احمد افزوده‌اند و یا مطلب های مجمله شیخ را تصریح کرده‌اند در فقه نزدیك بمسلك صوفیه‌اند که رئیس را یـکی میدانند و او را خیلی شخصیت میدهند، جزاوکسی حق نظر در احکام فقه ندارد اگرچه قوه استنباط داشته باشد !!

۲۰ ـ نظر شیخ دربارهٔ علم خداوند

۹۴ ـ سیداسمعیل طبرسی نوری که ازدانشمندان بنام دوره ناصری بود کتاب بسیار نفیسی در اصول عقاید شیعه امامی در سه مجلد بزبان ساده‌فارسی نوشت بنام «کفاةالموحدین». در جلد اول‌دربحث علم الهی قسمتی ازسخنان متکلمان وحکیمان خصوصاًشیخ احمداحسائی‌را مورد بحث وانتقاد دقیق‌قرار داد بخشی ازآن دراینجا نقل می‌شود :

با دلائل عقلی ونقلی و بضرورت مذهب و دین اسلام ثابت شده‌است‌که در ذات خدا جهل راه ندارد! اواست‌کامل بالذات و محیط بهمهٔ چیزها با علم وقدرت و در نزد ذات او چیزی‌هرگز مخفی‌نیست! اصل سنت وجماعت منکر آن نیستندمگر جهم‌بن صفوان! کسی ازشیعیان‌مخالف ننمود مگرطائفه‌کشفیه! حاصل‌آنکه عموم‌دانشمندان‌اسلام‌اگرچه‌حکمای‌اسلامی‌در کیفیت علم‌پروردگار که چگونه که‌آیا حصولی است یا حضوری؛ دراصل ثبوت علم یزدان هیچکس مخالفت ننمود.

تا آنجاکه بعضی نسبت داده‌اند بحکماءکه گروهی از ایشان علم حق تعالی را بجزئیات نفی می‌نمایند ولی عبدالرزاق لاهیجی درکتاب‌گوهرمراد منکر میشود. میگوید این نسبت اصلی ندارد روی هم رفته مخالف صریح در مسئله همان طایفه کشفیه می‌باشد ! در میان این طایفه‌کسیکه شایستگی داشته باشد که در سخن او ایرادگرفت وکلامش برای همه اصناف آن طایفه مورد قبول و اطاعت باشد همانا عالـم نبیل و فاضل جـلیل شیخ زاهد عارف شیخ احمد است .

۹۵ ـ علامه نوری بیش از دویست صفحه درین باره گفتگو مینماید و سخنان شیخ را در مسئله علم پروردگار عیناً نقل کرد، و آنگاه مورد بحث و انتقاد دقیق علمی قرار داد، چنین گوید:

قول باینکه خداوند عالم باشیاء است که حادث است پس از وجود و تحقیق چیزهاواین‌مخالف با ضرورت مذهب بلکه مخالف با ضروری دین‌است! هیچکس از مسلمانان قائل باین سخن نشده‌اند مگر جهم بن صفوان از اهل سنت مجلسی نوشته‌اند که این سخن را نسبت بابی‌الحسن بصری و اصحاب او علامه نیز دادند، هم چنین‌نسبت بهشام بن‌حکم نیزدادند ولی بیش‌ازآنکه بدیانت شیعه درآید! اما در انوارالنعمانیه سید نعمت‌الله جزائری این قول‌را مخصوص بهمان اصحاب جهم‌بن صفوان دانسته است! خود شیخ احمد نیز در میان مسلمانان این قول را در کتاب شرح عرشیه از جهم‌بن‌صفوان میداند!

۹۶ ـ حقیر گوید آنچه سید جزائری از مذهب اصحاب جهم‌بن صفوان نقل‌کرده است تفاوتی با سخن شیخ احمد ندارد مگر که شیخ محلی ازبرای علم حادث اوقرار میدهند! نیز از برای آن مراتبی قائل است.

تفاوت آن خواهد بود که صفوان‌علم‌ذات پروردگار را منکر است«پناه برخدا»که منصف بعلم نیست تا آنجا که علم بذات خود ندارد برخلاف سخن شیخ که قائل است که حق بعلم ذاتی‌خود عالم بذات خود میباشد ولی دانابچیز های غیر از ذاتش نیست مگر بعلم حادث خود عالم به چیزها است پیش از آنکه اتفاق افتد شیخ میگوید که عالم است حق تعالی بعلم حادث خود پس‌از اتفاق چیزها پس تفاوتی ما بین سخن اووسخن صفوان می‌باشد! بنابر تقریر خود امر برد ووجه خواهد بود، بنابرتقریر سید نعمت‌الله‌جزایری قول‌صفوان راازیك جهت تفاوت دارد.

۹۷ ـ خلاصه درمیان‌مسلمانان خصوصاً درمیان شیعه دوازده امامی کسی این سخن را نگفته است! هیچیك ازاصحاب ائمه وعلمای امامی بلکه علمای اهل سنت وجماعت بجز صفوان قائل باین نشده است! ولی اصل نسبت معلوم نشده است بلکه ضرورت مذهب بلکه ضرورت دین است که خداوند همیشه‌بعلم ذاتی خود عالم بتمام چیزها ازکلیات وجزئیات چنانچه بود ومیشود ونمیشود بدون‌آنکه تغییری در دانش پروردگار واقع شود.

۹۸ ـ آری‌درمیان قدماء فلسفه وجمهورحکماء اختلاف بزرگی‌درمسئله

علم پروردگار است ولی آنان بیرون از فرق اسلام میباشد چنانچه ظاهر و هویدا است اختلاف آنان زیانی بدعوی ضرورت مذهب و یا ضرورت دین نمیرساند ! (۱)

۲۱ ـ کلام نفسی از نظر اشاعره وشیخ

۹۹ ـ شیخ احمد در کتاب شرح عرشیه در بحث کلام نفسی میگوید کلام نفسی امریست معقول ودرین باره سخنانی دارد، دوموضوع بزرك راادعامیکند یکی آنکه علماء و حکماء مقصود اشاعره را بدست نیاوردند! دیگر آنکه اشاعره هم نتوانستند حاصل مقصود خودشان را بروش روشنی بیان نمایند ! تا ایرادی به سخنانشان گرفته نشود حاصل سخن شیخ در توجیه کلام نفسی این است .

۱۰۰ ـ که مراد اشاعره ازکلام نفسی همان حدیث نفس است که برخی از مردم گاهی حدیث نفس با عبارت‌های مختلف درذهن وخیال خود مینماید!

۲۲ ـ صابئی‌ها وشیخ وکلمه هور قلیائی

۱۰۱ ـ صابئان در کنار رود وآب جاری زندگانی میکنند چون بیشتر مراسم مذهبی آنان با آب جاری است گروهی از آنها دربصره زیست نمایند بی‌آزار وکارگر میباشند شیخ احمد با آنان تماس گرفت و ازمذهب صابئیان چون مردمی کم وبیش اطلاعاتی بدست آورد وکلمه هورقلیائی را ازآنان گرفت و همهمه‌ای درمعتقدات اسلامی راه انداخت.

چنانکه درجواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب جوامع الکلام مینویسد ترجمه فارسی آن این است : هورقلیائی لغت زبانی است که در این زمان آنان را صبی می‌نامند واکنون دربصره واطراف آن بسیار هستند.

۲۳ ـ تالیفات شیخ

۱۰۲ ـ یکی از دلکش‌ترین بحث تاریخ ادیان تحقیق در آراء وعقاید بزرگان آنهاست، طرزفکروهوش صاحبان آن را نشان میدهد که درچه‌مسائلی فکر کرده‌اند ! چگونه درعلوم و ادیان نظریاتی ابراز نموده‌اند! اجمالی از

---

۱ ـ کتاب کفایة الموحدین در سه جلد دومرتبه در ایران چاپ شد

طرز فکرو افکار شیخ احمداحسائی که‌مؤسس مشرب شیخیه ومحرك چندنهضت مذهبی است بحث نمودیم، اکنون درباره کتابها و رساله‌های شیخ اشاره‌می‌شود تا خوانندگان هوشمندبعد ازتوجه‌به‌چگونگی‌آن خواهند دانست، شیخ‌چگونه فکرمیکرد! درچه چیزهائی مطالعات ونظریاتی داشت .

شیخ مانند بسیاری از شاگران و پیروانش بکثرت تالیف ممتاز بود و مهمترین کتابهای او این است :

۱ ـ شرح کتاب عرشیه صدرالدین شیرازی چاپ ایران

۲ ـ شرح کتاب مشاعرصدرالدین‌شیرازی طبع ایران

این دوکتاب درحقیقت‌انتقادکلامی‌وفلسفی است برکتابهای ملاصدرای شیرازی که ملا اسمعیل خواجوی آن را جواب نوشته وچاپ شد .

۳ ـ رساله قواید مشتمل بر کلیات معارف وحکم الهی واصلاحات‌فلسفی وکلامی شیخ

۴ ـ رساله درتحقیق ازمراتب وجود وشرح حروف بیست و هشت‌گانه بطوریکه با مراتب تکوینیه مطابق باشد! معنی عقل وشئونات تصورات‌آن در عالم غیب وشهود واسرار دیگر «خطی»

«تحقیق دراین رشته ازبحث که‌اقتباسی است ازمذاهب حروفیه ونقطویه که بامضامین عرفان رنك‌آمیزی شده وبا اخبار وآیات قرآنی چاشنی‌زده‌اند تالیف جداگانه‌ای است ازنویسنده ناچیز این‌سطور که چاپ خواهد شد».

۶ ـ رساله مشتعمل برجواب چند پرسش ازکیفیت معنی بسیط الحقیقة کل الاشیاء واستفسار از حق این مسئله «خطی»

۷ـ۸ دورساله در پاسخ چند پرسش در موضوعات فقهی «خطی»

۹ـ کشکول در بعضی تجربیات و اخبار غریب و دعاها وغیره خطی

۱۰ ـ رساله در پاسخ بعضی از پرسش‌ها در باره معانی انـالله وانااليه راجعون و در خصوص رؤیت پروردگار «خطی»

۱۱ ـ جوامع‌الکلام دومجلد بزرك

جلد اول مشتمل برچهل رساله و جلد دوم مشتمل بر پنجاه و دو رساله و دوازده قصیده در سوگواری حضرت امام حسین علیه‌السلام چاپ تبریز

این کتاب مشتمل است بر غالب مباحث علوم اسلامی ازادب ولغت فقه-اصول فقه- فلسفه - کلام - رباعیات - علوم غریبه که آن‌ها راتشریح وتألیف نمود

۱۲ - شرح الزیارة الجامعة «بعربی» چاپ ایران

۱۰۳ - این کتاب ازمشهورترین تالیفات شیخ بشمار میرود. مدتها در مجالس بحث ومناظره علمای روحانی قیل وقالی راه انداخت شیخ درباره‌این زیارت در مقدمه‌کتاب خود چنین نوشته است :

زیارت جامعه مابین شیعه باندازه‌ای مشهوراست که محتاج باثبات وذکر سندآن نیست، تمام شیعیان بدون گفتگو آن را پذیرفتند ، با اینکه مشتمل بر مطالبی شگفت واسرار مشکلی است که بعضی منکر آنند ولی چون این زیارت مطالب بلیغ و امور بدیع واسرار منیع واحوال شریف رفیع را در بردارد، عقل سلیم بصحت ورود آن‌ها گواهی میدهد.

۱۰۴ - زیارت جامعه را حضرت صدوق درکتاب «من‌لایحضره الفقیه» وشیخ طوسی درکتاب «تهذیب» نقل کرده‌اند. شیخ احمد احسائی بیشترمطالب کتاب خود را از شرح فقیه «روضةالمتقین» علامه مجلسی اول اقتباس نمود ، چنانکه صاحب‌کتاب روضات الجنات نوشته است شرح زیارت جامعه درحدود سی هزار بیت‌کتابت داردکه مشتمل برسه جزء است (۱)

زیارت جامعه شرح‌های بسیاری بفارسی و عربی شده است که بعضی از آنها چاپ ومنتشر شد .

جد بزرگوار نویسنده ناچیزاین سطورعلامه استاد آقا میرزامحمدعلی مدرس رشتی چهاردهی شرح زیارت شیخ احمد احسائی را بفارسی ترجمه و خلاصه کرد (۲)

---

۱ - جلد اول ص ۲۶۲-۲۶۳ چاپ تهران

۲ - برای‌شرح احوال وآثار آقامیرزا محمد علی‌مدرس رشتی چهاردهی مراجعه شود به مجلدات‌الذریعة ورساله‌المشیخة‌تألیف آقا شیخ‌آقابزرك تهرانی و جلد دوم‌احسن الودیعة چاپ بغداد وجلدچهارم ریحانةالادب چاپ تهران وکتاب سیمای‌بزرگان تألیف نگارنده چاپ‌تهران. وتاریخ‌علمای‌معاصرین‌تألیف خیابانی، اعیان الشیعه‌تألیف آقا سید محسن امین چاپ دمشق - معجم‌المولفین‌تألیف رضا کحاله چاپ دمشق - فهرست کتابخانه آستا نقدس رضوی جلد ۵

۲۴ ـ وفات شیخ

۱۰۵ ـ پس‌ازیکسال اقامت در اصفهان شیخ احمدبکربلا مشرف گشت، ازکربلا عازم حج خانه خدا شد، ازبغداد بشام رفت، در اثنای راه مزاجش ملالتی بهمرسانید و روزبروز شدت میکرد تادر دو منزلی مدینه جهان فانی را تر گفت ! در روزیك شنبه بیست ویکم ماه ذی‌القعدة الحرام هزار ودویست وچهل‌ویك هجری بدنش را بمدینه نقل‌کردند، در بقیع پشت دیوار بقعه‌مطهر طرف جنوب مقابل بیت الاحزان دفن‌کردند.

۱۰۶ ـ تمامی عمرش هفتادو پنج سال بود (۱)

در روضات الجناب تاریخ‌تولدذکرنشده فقط مؤلف‌آن شیخ را درحدود نود سال وتاریخ وفات‌را درآغازسال‌هزارودویست وچهل وسه نوشته‌است.(۲)

۱۰۷ ـ ادوارد براون انگلیسی درکتاب تاریخ ادبیات هم تاریخ‌وفات ومدت عمر شیخ را از روضات الجنات نقل نمود (۳)

۱۰۸ ـ معتمدالدوله فرهاد میرزا درکتاب سفرنامه حج خود درباره آرامگاه شیخ نوشته‌اند:

در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحرینی است سنك نازکی بربالای قبر او بوده‌که شکسته شد،معلوم نشدکه از نازکی شکسته شده یاکسی عمداً شکسته‌است چنان‌که شیخ علی پسر اوگفته «ان‌ابی‌ضیعوه تلامذته»

وفات شیخ در ماه رجب هزار ودویست وچهل و دو هجری قمری‌واقع شده و از سنك قبر او معلوم نمیشودآنچه هم نوشته سنك سستی‌بوده ضایع شده است (۴)

۱۰۹ ـ احتمال قوی داردکه سخن فرزند شیخ درست باشد چنانکه‌در آغاز شرح احوال نوشتیم‌که تاریخ تولد شیخ را در سال هزاروصد وشصت‌وشش

---

۱ ـ تلخیص و اقتباس از رساله فارسی شرح احوال شیخ که ترجمه‌ایست از رساله عربی تألیف شیخ عبدالله فرزند شیخ ومترجم فارسی رساله محمد طاهر است که‌آن را باشارت‌حاج میرزا محمدخان‌کرمانی‌ترجمه‌کرد و در ۱۳۰۹قمری در بمبئی بچاپ رسید .

۲ ـ روضات الجنات ص ٣٦ چاپ تهران ۱۳۰۶

۳ ـ ترجمه جلد چهارم ص ۲۷٦ چاپ تهران ۱۳۱٦ شمسی

٤ ـ هدایته السبیل تألیف‌فرهاد میرزا ص ۱۲۸ چاپ تهران

ثبت نمودند چون رساله شرح احوال شیخ بقلم فرزندش مورد توجه و اعتبار در نزدآقا سیدکاظم رشتی ومشایخ شیخیه بود، همه بآن استناد نموده‌اندبنابر این قول صاحب روضات‌الجنات وکسانیکه از اوپیروی کرده‌اند، باگفته‌فرهاد میرزا درباره وفات‌شیخ درست نیست !

۲۵ - برای‌داوری تاریخ

۱۱۰ - شیخ درکودکی‌وآغاز جوانی گوشه گیربود، هیچگاه‌باکودکان و جوانان هم بازی نمیشد، چون از تفریح گریزان بود ناچار بخود سرگرم میشد، همیشه با خود فکر میکرد در محیط کوچك خانوادگی و دیه و شهر کوچك تنها راهی‌که برای فکرکردن پیداکرده بود امور مذهبی بودناچار توجه‌بامور دین‌پیداکرد، خواب‌هائی دیدکه هریك‌ازآن‌ها او را بعالم‌دیگری کشانید ؛ بسیار شادان وخوش‌بودکه خواب شیرینی دید و مخصوصاً چون‌ذاتاً پارسا وپرهیزکار بود بیشتر کوشش داشت، در خواب امور مشکل راکشف‌کند وگمان میکرد، رؤیای صادقه‌است‌که پرسش‌های اورا در خواب حل میکندچه بعدها در اخبار اهل بیت خوانده بودکه شیطان‌ها هرگزبصورت پیامبران و اولیاء وپاکان در خواب نخواهند آمد! هرچه در پارسائی وتقوا کوشش‌میکرد و بیشرفت مینمود خواب‌های شیرین‌تر و دل‌پذیرتر میدید همان افکاروروحیه بودکه او را برانگیخت هرچه را در امور مذهبی و یا درفهم حدیث و عقاید مشکل بنظر رسد با خواب و رؤیای صادقه‌کشف‌کند البته درآن‌گونه مسائل ابتداء فکرومطالعه میکرد، بعد با توسل بارواح پاك بزرگان دین درخواب چیزهائی میدید ویامی‌شنیدکه پایهٔ‌آراء ومعتقدات اورا تشکیل‌میداد! پرسش می‌شدکه این‌سخن را ازکجامیگوئید بانهایت وارستگی پاسخ میداد ازحضرت امام صادق شنیدم ؟!!»

۱۱۱ - شیخ قطعاًدروغ نمیگفت چه دراخبار و احادیث مکررخوانده بود، بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل در خواب بآنان وحی میشد ! خوابی که رؤیای صادقه‌باشد یکی ازنود و نه جزء وحی است‌که بانبیاء واردمیشد ! بنای روحی و سلول های دماغی شیخ از آغاز کودکی تا پایان عمر با این خصوصیات سرشته شده بود و به افکار وعقاید خود سخت معتقد بود.

۱۱۲ - شیخ مشرب اخباری داشت اخبار را به ظاهرتاویل‌میکردبقول

خود تاویلی که موجب رضای خدا و رسول است ، به فضائل خاندان علی(ع) معتقد بود، در دوستی آنان بی‌اختیار بود ، میخواست بهروسیله‌ای که هست در نشر فضیلت آل محمد (ص) کوشش کند .

شیخ احمد مردی پرهیزکار وخدا شناس وشب زنده دار بود ، هرگز بدنیا وآنچه دراو هست علاقه‌ای نداشت، ازهرچه که آثارریاست و خودفروشی ازآن هویدا بود گریزان میشد بدبختانه شخصیت برجسته شیخ مورد حسادت بعضی ازمعاصرین قرار گرفت و مورد تکفیر واقع شد.

۱۱۳- هرچه درآثارشیخ نگاه‌میکنیم‌چیز تازه‌ای‌نیاورده بلکه همان‌آراء وعقاید اسلامی است که با مشرب‌اخباری وذوق فلسفی وعرفانی مخصوص‌بخود مورد بحث قرار داد. مانند هرمجتهد اسلامی نظریاتی از خود ابرازکرد چه درآن زمان جنگ اخباری واصولی دامنه داشت ؛ هنوز اصولی هاکاملا رشد پیدا نکرده بودند؛ طرفداران علم حدیث درگوشه وکنار مشغول ترویج روش مذهبی‌خود بودند ؛ امثال صاحب حدایق که تمام دوره فقه اسلامی را با اخبار جمع‌آوری کرد. تألیف مهمی‌پدیدآورد،صاحب تفسیر برهان‌که تمام قرآن را دردومجلد بزرگ با اخباراهل‌بیت تألیف وتفسیر کرد وکتاب معالم‌الزلفی که کتاب کلانی است در اخبار و معجزه های ائمه شیعیان که ازشاهکار های تاریخ نویسی از لحاظ علم حدیث است بوجودآمد همه مؤلفان این‌تألیفات بحرینی بودند و تقریباً هم شهری شیخ احمد بودند ، این گونه کتابها تأثیر بسزائی در پرورش فکری و روحی شیخ نمود ، ازطرفی هم صاحب‌کتاب مجلی ابن ابی جمهور احسائی است که عرفان وفلسفه را با اخبار بهم‌آمیخت .

۱۱۴- شیخ روشی‌را درباره‌ائمه اطهارمانند صاحب‌تفسیر برهان‌وصاحب حدایق وطریقه‌ای در علم کلام ما بین روش صاحب کتاب مجلی و شیخ رجب برسی اختیارکرد تأسیسات او تشکیلات تازه‌ای را در بحث‌های علوم اسلامی پدیدآورد که قیل وقالی درمدرسه‌ها و اجتماع راه انداخت .

۱۱۵ - چون با نظر انصاف بآثار چاپی شیخ مراجعه نمائیم خواهیم دید که در بسیاری از علوم اسلامی در عصر خود استاد وصاحب نظر بود ، در معاصرآن خود بی مانند بود در فلسفه وعرفان پیروی ازاصطلاحات قوم‌نکرد و ایرادهائی به محی‌الدین‌عربی وصدرالدین شیرازی‌وفیض کاشانی گرفت گفته است که ایشان از ظاهر شرع اسلامی دور شدند وبا سلیقه و ذوق خاصی که‌در

تتبع درآثار و اخبارآل محمد(ص) داشت عقاید وآراء فلسفی را موردداستفاده قرار داد.

۱۱۶ ـ چنانکه در طی‌شرح‌احوال شیخ از قول صاحب روضات‌الجنات وحاج‌محمدکریم خان کرمانی‌نوشتیم کتاب‌شرح زیارت جامعه تألیف‌شیخ‌احمد را به بغداد نزد والی بردند واورا برانگیختندکه مردم کربلا را کشتار کند هرگاه چنان باشد پس چرا درهنگام کشتار کربلاخانه وکاشانه سیدکاظم رشتی شاگرد وجانشین مؤلف‌کتاب شرح زیارت بست بشمارمیرفت ؟ مردم ازترس جان خود بخانه سید رشتی پناهنده شدند ؟!!

بارگاه صحن‌ها وحرم‌های حضرت اباعبدالله (ع) و حضرت ابوالفضل عباس با آن همه جلال و شکوه که دارای صحن و حجره‌های فوقانی است و شهریت وعظمت‌کربلا برای‌آن است ؛ همه ساله چندین هزارنفرازشیعیان علی ازاطراف دنیا بزیارت حسین(ع) نایل میشوند چگونه مرقد امام سوم شیعیان بست نشد؟! خانه شاگردشیخ‌که ناشرافکارشیخ بود ومحرك کشتارعمومی کربلا کتاب اوبود درامان بود ! پیروان عقیده شیخ‌که یکی ازآن عقاید مندرجات کتاب شرح زیارت است با ناشرافکارسید از کشتن محفوظ بمانند ؟ دیگران که برخلاف عقاید شیخ وسید بودندکشته شوند ؟!

اینها وبسیاری ازمطالب دیگردرطی شرح احوال وآثارسیدکاظم رشتی روشن خواهد شد .

۲۶ ـ نظرسیدکاظم رشتی درباره شیخ

۱۱۷ ـ سیدکاظم‌رشتی‌شاگردبنام‌شیخ‌احمداحسائی‌درکتاب‌دلیل‌المتحیرین درباره استاد خود چنین نوشته :

عصرویگانهٔ دهرکه اخذکرده‌علوم را ازمعدنش‌وبرداشته است ازمنبعش که عبارت باشد ازائمهٔ طاهرین واین علوم درخوابهای صادق ونومهای‌صالح ازائمه هدی علیهم‌السلام به شیخ میرسید وشبهه وریبی در این نیست‌که شیطان بصورتهای ایشان متصورنمیتواند شد! خود را بایشان مشتبه نمی‌تواند نمود ! پس اولا جناب امام حسن علیه‌السلام را درخواب دید وازطرف حضرت مؤید وتوجه شده فیوضات‌کامله القا وشامل حالشان گشت پس زمانیکه متنبه و بیدار

شد وازآن حالت بازماند متهیج شد درباطنش نوایرتوجه واقبال متبهج شد ار فیوضات خداوند وانقطاع واعراضش ازما سوی الله وتوکل واعتمادش بر خدا وانقیاد وتسلیمش بررضای‌اوباشوق وافروحب متکاثرچنان دردلش جای گرفت که ازخورد وپوش زیاد برقوت لایموتی که سد رمق کند بکلی فراموش کرد ! ازمعاشرت خلق روی درهم کشید وپیوسته دلش بحق مشتغل وزبانش ذاکرودر آفاق وانفس‌متفکرودرعجائب‌حکمتهاوغرائب قدرتهای خدا با حیرت‌وآگاهی ناظرمیبود درمصالح واسرارخداکه درخلاتق وحقایق اشیاء مضمراست‌اندیشه میکرد تا بحدی‌که این فکروذکرش بکلی از اکل و شرب و قرار و منام و معاشرت انام مانع‌آمدو تا دوسال بهیچ وجه ملتفت احوال خود نشده شب و روزقراروخواب‌ازخودباز گرفت تابدروجودش حلال‌شد وبنیان جسم‌شریفش‌رو باضمحلال نهاد وباین مشقات اعمال وعبادات وتکلفات وریاضیات‌تاب‌وتوانش متحمل نشد ! دراین احوال حضرت رسول(ص) را درخواب دید! ازطرف‌آن حضرت منظور نظرعنایت گردید پس زمانیکه از خواب بیدار شد حرارت آن نوایرخموش‌وبحرعنایت‌بجوش‌آمد واخذکرد ازایشان هرگونه علوم‌واسرار! طالع گردیدازافق قلبش مطالع‌انوار! این علوم واسراررا نه همین درخواب اخذ ودرك نمود .

۱۱۸ ـ بلکه پس ازبیداری دلایل‌وبراهین باهره ازکتاب خداوطریقهٔ بیانات ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و ارشادات ایشان پیدا کرده دلایل و براهین مستحکمهٔ عقلی نیزکه درهرمقامی حجت است درهریك از علوم اقامه نمود و ظاهروباطن‌ومغزوپوست جمیع‌دلایل را جمع کرد ! ازبرکت انفاس امام‌معصوم وفیض توجه برحی وقیوم مطلع شد برجوامع علوم و احاطه کرد بر کلیات رسوم ! دورنیست‌که بر خاطرشنوگان خطور کند که آنچه ما بیان نموده‌ایم ادعائی است‌بی‌بنیه وقولی است بی حجت غافل ازاینکه بینه ودلیل این‌مطلب ازظاهرترین براهین وواضحترین دلایل است ! چراکه اگرچه دردنیانیستند ولیکن‌کتب مصنفات ایشان اینك‌موجود وسؤالاتی‌که درهریك ازعلوم‌ازایشان شده وهریکی را با بیان واضح ودلیل لایح جواب فرموده‌اند حاضرو مشهود است ! چنانچه درهرعلمی ازعلوم‌که تکلم کرده بی‌آنکه برکسی تأسی کند یا نفس خود را برتقلید احدی منسوب‌کند مستقلا قدم بمیدان بیان نهاده‌بطوری

که گویا مؤسس و بانی آن علم بود ، وآن چیزی که بیان فرمود از قبیل استدلالات وجواب سئوالات نه در کتابی مسطور است و نه از کسی مذکور و مشهود پس اگربی شایبهٔ جوربنظرانصاف برکلام اونگری وطبیعت‌را بصداقت وصافی طویت خود باز گذاری مطالب و بیانات ایشان را چنان می‌پذیرد که گوئی مگراین کلام را شنیده وفقرات آن را فهمیده اینک کتب ایشان موجود ومصنفات ایشان مشهود وسیاق کلام و بیان ایشان معروف و طریقهٔ احتجاج و استدلال اومکشوف است .

۱۱۹ ـ آن شیخ جلیل منفرد و معرض از جمیع مردم و مشتغل بر یاد خداوند وروگردان از کل ماسوی‌الله روزگاری دراحساء بگذرانید درحالتیکه پیوسته ازاهل آن شهردوروبا مسجد ومحراب مقرون ! ازجمیع یاران دنیوی روگران وحافظ عهد وپیمان وبی میل ورغبت ازدنیا مانندکسی که از آن در گذرد ناظربسوی وی چنانکه کسی بوحشت وبیم بچیزی نگرد آمال و امانی آن جناب ازدنیاومافیهامقطوع واوقات شریفش مصروف بسجود ورکوع‌دامن همت اززینتهای دنیوی فروشسته ونظرازبهجتهای آن بازبسته تا زمانیکه دست جوروظلم درازوشیوع فتنه وفسادآغازشد وطایفهٔ از معابدین در این اطراف و اکناف علم جوربرافراشتند در این حال علم وحکمت آنشیخ باقتضای دلایل و براهینی که برخود شیخ ظاهر بود خروج از آن بلد و عزیمت شهر دیگر را مصلحت دید بالجمله شهربشهروده بده تشریف فرما می‌شدندکه تا آنکه وارد بصره شدند وعیال خود را درآن شهرسکنی دادند .

۱۲۰ ـ خود بنفس شریف وفرزند ارجمند وبعضی ازاتباع قصد زیارت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمودند و باین قصد روانهٔ آن مقصد شریف شدند تا به یزد رسیدندوخبرورود درآن شهرشهرت کرد وبعضی مشاهیرعلمای آن بلد ازوصول اومستحضر شدند مقدمش را مغتنم وقدرش را معظم شمردند و اهالی آن شهرتکریم او را فرض داشتند وجمیع علماء درخدمتش حاضر و از هرگونه علوم مستفید وبهره‌ورشدند .

۱۲۱ ـ واورابرجمیع علوم عالم وچون بحرمواج یافتند اذعان کردند مراورا جمیع علماء ومعترف آمدند و متخاضع شدند براو تمامی ادباء و شعرا چراکه آن جناب درعلم عروض سمیرودرعلم کیمیا واکسیربی نظیربودچنانکه

اظهار نمود قواعد و مراتب آن علم وارکان اربعهٔ آن علم و آن چیزیراکه درهر ربعی از آن از عجایب و غرائب مندرج است و شرح کرد قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در اینعلم که فرماید (سئلمونی عن اخت النبوة و عصمة المروة الناس یعلمون ظاهرها وانا اعلم ظاهرها و باطنها فما هوالاماء جامد و هواء راکد وارض سائلة ونارحاملة) وذکر کرد باطن این علم واسرارواطوارآن را بطوریکه متحیرشدعقول وظاهراست آنکه آنجناب این باطن راازامیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه اخذ نموده بلحن خطابی کـه فرمایند (نحن‌العلماء و شیعتنا المتعلمون) وبازفرماید (وممامن احداحبنا وزاد فی حبنا واخاص فی معرفتناو سئل عن مسئلة الاونفثنا فی روعه جواباً لتلك المسئلة) وهمچنین درعلم اعداد واوفاق بیان کردمراتبی که عاجز آمد ازاتیان مثل آن‌اهل خلاف ووفاق وبیان کرد اسرارآن راوظاهر نموده‌انوارآنرا وآشکارساخته ازاوصاف اشکال‌وهیأت ووضع اشکال مراتبی راکه برغیرآن جناب مخفی بود وذکرنموده مبدءواصل اشکال وبیان‌فرموده حقیقت شکل مثلث‌ومربع راتا صد اندرصد بطوریکه‌مجال ذکرآن تنگ است و درعلم حروف تصرفاتش معروف و در علم بسط وتکثیر بی‌نظیرودرعلم جفراوراست قواعد مقرره وقوانین مقننه ازکلیات وجزئیات و بدایت ونهایت آن علم وتحقیق کرد حقیقت جفرومبدء اشتقاق‌اصل‌تحقیقش‌را از نبی وولی علیهما السلام .

۱۲۲ ـ درعلم تفسیر بیان کرد ازمدلولات اخبار واضحات آثارمراتبی راکه ذکرنکرده‌اند مفسران ومطلع نشده‌اند مگرقلیلی ازایشان چنانکه‌پنهان نموده است جهات تفسیررا ازتفسیرظاهروظاهرظاهر و باطن و باطن باطن و تأویل تأویل تأویلرا ومعین داشته فرق ما بین این تفاصیل را ووجود شرایط وسایرآداب واحوال تفسیروکیفیت جاری ساختن‌آنرا مشخص نموده ودر علم حدیث سید محدثین ورئیس محققین است و درعلم درایت اوست رافع رأیت و دافع ظلمت و جواب داد شکوك و شبهاتی راکه برای منکرین آن علم اتفاق افتاد امادرعلم رجال اوراست‌ممارست بسیاروحفظ تتبع بیشمارچنانکه‌دراصول هریکی ازرجال جمع‌کرد جمیع اقوال را اعم از مدح وقدح و تحقیق حق و ترجیح‌صدق ودرعلم مزبورازاعاجیب زمان ونوادردوران بود ! درعلم اصول مهذب قواعد ومقنن قوانین بود وعالم بود بر جمیع مسائل و مطلع بر جمیع

اختلافات که درآن علم کرده‌اند و محقق مطالب و مبین فواید و شارح جمیع کیفیات استنباط از آن علم بود! درعلم فقه اعلم فقها ومجتهدین وصاحب قوهٔ قدسیه وملکه الهیه ومطلع برجمیع فتاری واقوال یود .

۱۲۳ ـ فوت نشده بود ازاوچیزی ازآن مسائل درمدت سنین وشهوری که درخدمت آن جناب بسر بردم ندیدم که درمسئله‌ای ازمسائل که از او سئوال می‌شد محتاج باشد برتفکری یا رجوع ونظری بلکه مستحضر بود برجمیع ادله وشقوق آن واختلاف علماء درآن مسئله واین ازجملهٔ عجائب کرامات آن جناب است همچنین سایرعاوم که ذکر بعضی را منتشرو بعضی را مستتر داشتم و علوم بیشماردیگر که برمن ظاهر نیست وعجائب وغرائب بسیاراستخراج مینموداین علوم واحوال را جمیعاً ازکتاب وسنت واستدلال میکرد هر یك از آنها را با حکمت ومجادله وموعظهٔ حسنه وشاهد می‌آورد هریکی را از مسائل این فنون مختلفه بآیهٔ از محکمات کتاب وحدیثی از محکمات احادیث و دلیلی از ادلهٔ عقلی مستنیره بنورالله ومثلی ازعالم حس و شهود چنانکه باریتعالی فرمایـد سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه‌الخق) و قوله تعالی و یضرب‌الله الامثال للناس ومایعقلها الاالعالمون) وقوله تعالی (ولقد صرفنا فی هذاالقرآن من کل مثل‌فابی اکثرالناس الاکفورا) واین مقامی که ذکر نمودم مقامی بس بزرگ وامری بس‌خطیراست واحدی را یارای تحصیل ووصول باین مقام نیست مگر کسی که عنایت خاصی ازجانب باری وتوجه ونظری ازاولیای طاهرین علیهم‌السلام باحوالش شامل باشد .

۱۲۴ ـ چون علماء یزد وادباءآنها این خبرحامع وفضل بارع وزهد بالغ را مشاهده نمودندکه‌با وجود این فضیلت وتفوق باحدی مزاحم‌ومعارض ومنازع نیست بلکه موقرومذکروشاکرمهذب‌الاخلاق جامع علم وعمل و محیط هرگونه فضایل است همگی علماء وعرفا وادباء وفصحا وشعرا و ارباب صنایع اذعان واعتراف کردند برفضیلت‌اوندانم بکدام صفت اورا وصف می‌کنم وکدام کمال اورابیان می‌نمایم‌وحال‌آنکه نوراومخفی نمیماند وفضلش بوصف وتعداد راست نمیآید (لوجئته لرأیت‌الناس فی رجل والدهرفی‌ساعة والارض فی دار) چندانکه درسفروحضرملتزم خدمت ومستفید صحبتش بودم بروزنمیکرد از او مگرهرروزنکته‌های لطیف وچیزهای شریف وهردمیکه در خدمتش قدم میزدم

اعتقاد جدیدی ووثوقی دیگر برعقیدهٔ خود افزوده میدیدم واعتماد ووثوق‌تازه درخود مشاهده مینمودم وهرآنچه ازآیات و دلایل و حجج و کرامات که از ملاحظهٔ‌آن عقول حیران میگشت‌ازآن جناب بظهورمیرسید شك وریبی نداشتم که ازمواهب وعنایات رب‌الارباب وتأئیدات ائمهٔ علیهم‌السلام است .

۱۲۵ ـ شهریزد در آن اوقات مجمع علماء و معدن فضلا بود از قبیل آخوند ملا اسماعیل عقدانی‌که فاضلی‌کامل ومجتهدی واصل ومرجع و مقدم و رئیس اهل‌آن شهربود حکمش براهل‌آن بلد نافذ و ساری و حدود شرعیه در محکمه‌اش واقع وجاری میشد ازقبیل قطع وقتل و تعذیر و امثال آن و فهمی مستقیم وقادروجرأتی درامورداشت‌که احدی را با اویارای مقاومت ومنازعت نبود وازجمله علمای‌آن شهرعالم فاضل وکامل واصل جامع‌المعقول والمنقول حاوی‌الفروع والاصول حاجی رجبعلی بودکه عالم‌کامل متقن درعلوم ومرجع درغالب رسوم بود و ازجملهٔ علماء جناب فاضل مدقق و محقق میرزا علیرضا که فاضل ادیب اریب ومطلع ازجمیع علوم بود خصوصاً علم لغت و سایر علوم ادبیه وسید جلیل ومجتهد نبیل سید حیدروحکیم متقن ملا مهدی وعالم‌بی‌بدیل وسید نجیب جلیل میرزا سلیمان وعالم‌کامل میرزا محمد علی مدرس وغیراینها ازعلمای فحول واهل معقول ومنقول وسایرطلبه مثلاآخوند ملا حسین یزدی وملاحسین کرمانی وملا ابوالقاسم و غیرهم که همگی این فضلاء آن ایام در یزد حاضر بودند معترف ومنقاد گشتند به شیخ و اذعان نمودند بر آن فضل بالغ و علم بارع و اختلافی در علم و عمل او نتوانستند پیدا نمود و در هر مقامی‌که ازمقدم داشتن یکی ازعلماء برسایرناکزیربودند اورا بر نفس خود مقدم میداشتند مثل نمازجمعه‌ها ونمازعیدها و نماز جنایز و همچنین زمانیکه جمیع علماء حاضرمی‌شدند قول شیخ مقدم بود واگراختلافی میکردندشیخ را حکم وقولش را محکم میداشتند .

۱۲۶ـ بالجمله درجمیع بلادصیت فضلش‌منتشروخبرش‌مشتهرشدتا فتحعلی شاه ازاین مستحضروملاقات‌آن جناب را مشتاق شد وبسبب اینکه صیت‌علمش عالمگیروو سعت فضلش‌شهیرشده بودمیل وافربدیدن‌اورسانید . حکمی‌برحاکم یزد نوشت‌که اورا خواهش عزیمت بجانب تهران نماید چون ملتمس‌سلطان‌را به اوعرض‌کردند از قبول‌آن و عزیمت عراق اباء و امتناع نمود چون مراتب

بعرض سلطان رسید سلطان مجدداً و مکرراً طالب شده بگماشتگان خود باز
نوشت ایشان دوباره خواهش سلطان را تبلیغ نمودند ودراجابت آن اصرارو
مبالغه کردند واظهارداشتندکه با وجود اشتیاق وخواهش مجدد در صورت عدم
اجابت سلطان بیم مضرت هست پس زمانیکه این را شنید عزیمت تهران نمود
وجناب عالم فاضل میرزاعلی رضا درآن سفرمواظبت خدمت و ملتزم صحبتش
داشتند تا به تهران رسیدند وسلطان درنهایت اعزازواکرام با اوملاقات کرد
ومحل ومقام خود ساختند ودرمنزل خود نازل نمودند هرکس که در تهران
بود ازقبیل علماء وطلاب علوم وغیرهم باکمال اعزازواحترام بخدمتاوآمدند
وهرگزدرمدت اقامت تهران احدی بمقام مخالفت وانکارش برنیامدپس سلطان
خواهش کردکه آنجناب اهل وعیال خود را از بصره بایران انتقال دهد و در
تهران اقامت اختیارکند آنجناب آنکه عیالـش را بایران بیاورد قبول کرد
خواهش دیگرراکه درتهران ودرجوارسلطان مقیم باشد اجابت ننمود و گفت
که من درشهری که مقر سلطان باشد اقامت نمیتوانم کرد چرا که در صورت
اقامت من درچنین شهری از دوحال خالی نیست یا طالب عزت من هستید یا
ذلت من اما ذلت البته مقام شما اقتضا نمیکندکه باحوال من جاری نمائیداما
عزت برای من حاصل نخواهد شد زیرا که سلطان مرجع امور انام است و
مدار سلطنت مربوط است بر قبض و بسط وقطع و قتل واخذ وبذل پس چون
خلایق میل واقبال شما را نسبت بمن مشاهده نمودند ودانستندکه قول من در
نظرسلطان مستحسن ومقبول است درمقاصد وحوائج خویش بسوی من رجوع
می‌کنند هرگاه شفاعت‌وخواهش‌امورخلق را رد نمایم البته درنظرآنهامکروه
خواهم بود وهرگاه‌خواهش‌آنها راقبول‌کنم وبرشما اظهاردارم بازازدوحالت
خالی نیست یا قول مرا دربارهٔ مقاصد مردم قبول می‌نمائید یا نه اما شق اول
گمان ندارم معمول بدارید چراکه احتمال اختلال ومفاسد درامرسلطنت‌بنظر
می‌آید اما در صورت عدم قبول قول من البته ذلت من حاصل خواهد شد پس
انسب واحسن بحال شما ومن‌آنست‌که درشهردورتر بسر برم چرا که اینهمه
بلاد متعلق برشما وهرجائی‌که باشم جوارشماست سلطان قول شریف راتصدیق
کرد واختیاربرخودآنجناب باز گذاشت و او سکنای یزد را انتخاب نمود و
بآنجا معاودت‌کرد وشخصی ازجانب سلطان مأمورشده اهل وعیال شیخ را با

اعزازواکرام تمام ازبصره بیزدآورد .

۱۲۷ـ همچنین شیخ مدت مدیدی بیش ازپنج سال دراحسن احوال در یزدساکن ومشغول تدریس ونشرعلوم واظهارغرایب رسوم بود تازمانیکه بعضی ازمطالب شیخ که درنزد غیراهلش غیرمعروف بود درمیان خلق شهرشهرت کرد وروزبروزمردم بسوی آنمطالب حریص شدند وازشنیدن آنها در عجب میماندند پس آن جناب شخصی راامر کرد که بمنبررفته خطبه بخواند وبگوید :ایها الناس بدرستی که علم را ظاهروباطنی است واین دوبا هم مطابق ومتوافق وغیرمختلف وغیرمتناقضند وهرظاهربرطبق باطن وهرصورت بر مثال حقیقت است چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرماید «ان قوماً آمنوا بالظاهروکفروا بالباطن ولم يك ينفعهم ایمانهم شیئاً وان قوماً آمنوابالباطن وکفروا بالظاهرولم يك ينفعهم ایمانهم شیئاولاایمان ظاهراًالابباطن» ایها الناس بدرستی که اهل ظاهرراجناب رسول (ص) مستقرومأمورکرد بعمل نمودن آنچیزیکه ازظاهر دردست داشتند بدون تغییروبی آنکه العیاذ بالله خلق را درعقیدهٔ باطل مغرور وعاطل بگذارد بلکه همانچیزی که اهل ظاهربآن معتقد ومتظاهر بودند عقیده درست و حقی است که شك وریبی درآن متصورنیست پس آنچه ازباطن واسرارموافق ومطابق ظاهراست بدون شبهه وریبی حقست وآنچیزی که مخالف ومناقض ظاهراست و شاهروباطن مختلفند درانتساب رتقی وامری ازامورپس چنین باطنی باطلست وواجب است احترازوردآن چراکه اینگونه باطن مخالف واقع ومکذب خداوند تعالی ورسول اوست همچنین آنچیزی که نسبت میدهند بمن از ظاهر و باطن هرگاه مطابق وموافق اعتقادی است که فرقهٔ محقهٔ ناجیه بآن معتقدند پس آنرا قول من بدانید ومن گویندهٔ آن قولم وآنچیزی که مخالف است با ظاهراقوال واعتقادات فرقهٔ محقه آن قول من نیست ومن ازچنین قول واعتقادی بری هستم ایها الناس لاتختلفوا فتهلكوا و لاتناقضوا فتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرین پس ازانجام اینفقرات خطیب ازمنبرفرودآمد واز تعیین این معیارومقیاس حواس مردم را تسکین داد وازتبیین حق مبین وسواس شیاطین انسرا ازصدور دورنمود ازآن پس پیوسته صیت فضل شیخ بلندومحبتش درقلوب جاگیرمی شد .

۱۱۸ـ هنگامیکه بقصدزیارت روانهٔ مشهد رضا(ع) گردید،وعلمای مشهد

عموماً در خدمتش مجتمع آمدند و علمای آن بلد که در فروع و اصول به آنها رجوع می‌شد و بحدی معروف ومشهور وجلیل القدر بودند امثال سه برادر فاضل متبحر میرزا هدایت‌الله ومیرزا داود ومیرزا عبدالجواد وخالوی ایشان جناب فضل مجسم وفحل مقدم آقا ابو محمد وسید جلیل میرزا معصوم وغیر ایشان از اعیان علماء و وجوه فضلاء که شیخ را برخود مقدم میداشتند وتعظیم و اعزازو اکرامش را رعایت مینمودند وبمراتب علم و فضلش معترف ومعتقد می‌بودند و همچنین سایر علماء وطلاب که درمشهد مقدس حضور داشتند ابداً صادر نشد از احدی ازایشان حرکتی که منافی احترام واکرام او باشد.

۱۲۹ ـ پس ازچندی شیخ بیزد مراجعت کرد وبحکم آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام شیخ را در خواب بزیارت خود دعوت فرمود سفر عراق در پیش گرفت واهل یزد روز خروج آنجنابرا با اهل و عیال خودمیشوم شمردند و کدورت شدید وحزن عظیم بکل اهل آن بلد رو داد وتدابیر وحیل گوناگون برای فسخ عزیمت آنجناب اندیشیدند چرا که برکت و دوام شوکت خود را بوجود او میدانستند بالجمله بهیچوجه این تدابیروحیل درفسخ عزیمتش سودی نبخشید وازآنشهر خارج شدواهل آنشهر را قرین حسرت ومبتلای بکاء ومحنت گذاشته متوجه عراق شد.

۱۳۰ ـ تا زمانیکه شیخ باصفهان رسید ومن ملتزم خدمتش بودم تمامی اهل اصفهان بخدمتش فایزشدند خصوصاً علماء وحکام واعیان آنشهر بخوشترین اطوار ملاقات آن بزرگوار رادرك نموده ودرتعظیم وتکریمش دقیقهٔ ترك نکردندواحدی به آنجناب نسبت بدی نداده وقول ناشایست ونامناسبی نگفت وشهراصفهان در آنروزها مثل همین ایام مجمع علما و معدن فضلای معقول بود و ریاض علم و حکمت درآنجا سبزوخرم وبازار اهل معرفت گرم بود و ازاعیان علماء وفقهاء و حکماء جمعی درآن بلد حاضر بودند که زبان بیان وصف ایشان عاجز است مثل سیداجل حاجی سیدباقر وعالم کامل حاجی محمد ابراهیم ملقب بکلباسی و عالم کامل شیخ محمد تقی وعالم متقن وفاضل مؤتمن میرزا باقر نواب وحکیم عظیم ملاعلی نوری وعالم کامل محمد علی نوری وفاضل جلیل ملا اسماعیل مشهور بواحدالعین و ملاعلی اکبر وآقا میرمحمد حسین سلطان العلماء وغیر اینها از علمای عظام که مرجع و رؤسای اسلام بودند همگی با آنشیخ جلیل با حسن

اطوار سلوك و رفتار کرده وقولش راجمیع مقاصد ومطالب مقدم ومسلم‌دانستند واز رسائل وکتب شیخ نسخه‌های متعدد استکتاب کردند وفضائل ومناقب او را در هرجائی انتشار دادند ومفاخرومکارمش را ورد زبان و بیان خودساختند و اکثری‌ازکتبش‌درنزدایشان مشهور وممدوح شد سیماشرح‌الزیارة جامعه وغیر آن از رسائل وجوابهای سئوالات‌باوجود اینهمه تدبر ونظر نه برخبط وخللی واقف شدند ونه غلط و زللی درآنها یافتند.

۱۳۱ - با اینکه شیخ در اکثرمسائل مخالفت با اشراقیین و رواقیین و مشائین نمود، در ردو ابطال اقوال آنها اصرارکرد و حکمائی‌که در اصفهان تشریف داشتند همگی این مطالب را حامل واین‌مسائل راقائل بودند باوجود این احدی ازآنها جرأت بررد وانکارکلمهٔازکلمات‌ومطلبی ازمطالب‌آنجناب نکرد، نهایت آنچیزیکه گفتند این‌بودکه مطلب جزیکی نیست‌ولیکن‌اختلاف در اصطلاح‌دانسته است وشکی نداشتند اینکه‌عقیدهٔشیخ وقول او سدید وبتصدیق سزاوار است ولی چنان دانستندکه اینمطالب منافاتی با اقوال حکمـا ندارد بالجمله جمیعاً مصدق فضائل شیخ بودند واحدی عیبی ونقصی باو نسبت نداده بلکه بقلب‌کسی شکی و ریبی ازاو درنیفتاد.

۱۳۲ - درآنروزها بعضی ازاهل‌آن بلدسئوال کردند ازنسبت پایهٔفضل ملاعلی النوری با مقام فضیلت آقامحمد بیدآبادی شیخ فرموده که تمیزمابین این دو نفر موقوف بررسیدن ممیز است برمقام آنها وحال آنکه من در علم وفضل ازایشان پست‌ترم وبمقام ایشان نرسیده‌ام چگونه میتوانم یکی از ایشان را بردیگری ترجیح داد .

۱۳۳ - چهل روزدراصفهان شیخ باعلمای‌اعلام درکمال‌عزت واحترام بسربرد و اوراگرامی‌داشتند و مقدمش را معظم ومغتنم شمردند ، بمقام انکار علم وفضل وجلالت قدر او برنیامدندتا بوقتی‌که بعزم مقصد ازآن شهربیرون آمد وتمامی علما ازاین معنی‌متأسف بودند وطالب‌شدندکه اورا بتوقف‌اصفهان ترغیب نمایند ولیکن‌چون ازکیفیت خواب‌دیدن‌ومأموریت ودعوت اومستحضر بودند وجمعی‌کثیر برحسب امر نواب‌شاهزاده‌محمدعلی میرزا باستقبال‌آمده بودند تکلیف واصرارخود را بیموقع دیدندماکلمایتمنی المرء یدرکه‌بالجمله ازاصفهان بیرون شده بکرمانشاهان رسیدند.

۱۳۴ - نواب شاهزاده بـا گروهی انبوه استقبال کرده وبا عزت‌عظیم وشأن کبیراو را داخل شهر نمودند کل‌علماء واعیان واشخاص آنبلد دراستقبال حاضربودند وپس از ورود بشهرشاهزاده‌اصراربسیار مستدعی شدکه ازآن‌شهر تشریف نبرده در نزد او اقامت نمایند چون مأموریت شرفیابی عتبات عالیات ائمهٔ اطیاب داشت مأمول شاهزاده‌را درهنگام‌مراجعت قبول نمود پس‌شاهزاده ضروریات ولوازم‌سفرش را مهیا ساخته روانهٔ زیارت گردید وبعداز تقبیل‌عتبهٔ ائمهٔ هدی علیهم‌السلام بکرمانشاهان مراجعت نموده بازشاهزاده بطور شایسته استقبالش کرد و شیخ در آن شهرقرار گرفت ومدت مدیدی با علماء وفضلای آن شهر بسر بردهمگی متفق بودند بر فضل وجلالت و رفعت مقامش و متحیر بودند درمراتب زهد و ورع وتقوی واعراضش از دنیا ومراقبتش بامرآنچیزی که موجب تقرب خداست وازعلمای آن بلد چهار پرادر عالم جلیل و فاضل که در فضل و علم و ریاست و جاه ومنزلت اربعه متناسبه بودند آقا محمدجعفر وآقا احمد وآقامحمد اسماعیل وآقا محمود اولاد آقامحمد علی بن استادالکل آقا محمدباقر بهبهانی وغیراینها ازبزرگان‌علمای آن‌بلد وعموم طلاب‌محصلین به شیخ با خوشترین مسالك سلوك داشتند ومقام منزلت اورا دراشرف وارفع مقامات قرار دادند وعزت واکرام او راملاحظه ومراعات مینمودند واحدیرا در مراتب فضل وجلالت قدر اوجرأت اغماض و مجال اعتراض نبود در مدت اقامت کرمانشاهان مکرر بزیارت ائمهٔ‌عراق فایز می‌شدند.

۱۳۵ - درهریکی‌از اسفاربا عموم‌علمای عتبات عالیات ملاقات‌می‌نمود ازقبیل الطباطبائی و سیدعلی محمد و الشیخ حسن ابن‌شیخ محمدعلی‌السلطان و الشیخ خلف‌بن عسکرکه این علماء متوقف عتبهٔ سیدالشهداء صلوات الله‌علیه بودند وازعلمای نجف‌اشرف الشیخ جعفر الشیخ حسین‌النجف وشیخ خضرشلال و سیدباقرقزویتی وغیراینهاازعلمای اخباروفضلای اطهار متوطنین نجف‌اشرف وسادات اخیار وفضلای اطهار وسید رضای‌شبر و سیدعبدالله شبرو سید لطفعلی و دیگرفضلا وسادات ازقبیل‌السید حسن وسید محمدفرزندان سید محسن وسید هاشم بن سیدراضی شیخ اسدالله و سایرعلمای سکنهٔ عتبهٔ‌کاظمین علیهما‌السلام‌و عموم این علماء وسایرعلمای‌متوقف عتبات در وقت ورود جناب شیخ درتعظیم وتکریم او ساعی و درتمجید وتبجیلش مراقب بودند علی‌الخصوص آقا سیدعلی

که درتعظیم وتکریم او بیشتر مبالغه مینمودوشیخرا عالم ربانی میناءیدومتحیر بود در تبحر او در جمیع علوم و معرفتش بر کلیات رسوم ومیگفت درك این مقام احدیرا میسور نیست چز بیاری جناب باری .

۱۳۶ ـ شیخ درمدت توقف درعتبه علیه در رواق مقدس مشغول افاده و تدریس شرح رساله علمیه بودکه از ملامحسن کاشی است همگی طلاب و علماء ومحصلین درمجلس درسش حاضر می‌شدند وجمیع زبانها درمدح فضل وجلالت قدرش ناقل و در وصف جامعیت ومعرفت او بر حقایق اشیاء وسلوك او مسلك ائمهٔ هدی علیهم السلام قایل بودند واحدی از آنها بکلمهٔ غیرمستحسن در حق او متکلم وبه نسبت نالایقی جسور نبود حتی مکرراً بعضی از اجزای رسائلش را بجناب آقا سیدعلی برده واستدعا کردند که در آنها نظر کند وهرچه ازحق وباطل در آنها ملاحظه کند بیان نماید پس سید آن اجزا را گرفته دو روز نگاهداشت روز سوم آنها را بیرون آورده دو دست خود را بسوی آسمان بلند نمود و از خدا و رسول خدا وامیرالمؤمنین وفاطمهٔ زهرا وسایر ائمهٔ هدی علیهم السلام شهادت طلبید و بحق آنها سوگند خورد که غیرمطالب علیه و مقاصد سنیه که دراین رسائل مندرج است چیزی مشاهده نکردم وعیبی درهیچیك ازاینفقرات بنظر نیاورم وفهمیدن این جوره مطالب فن من نیست ومن درمطالب اصولیه و فقهیه عالم و واقفم من چگونه درچنین لجج غامره که کشتیهای بیشمار در آن غرقست غور توانم کرد.

۱۳۷ ـ دربعضی سفرهای زیارت ائمه عراق که شیخ را بامیرزا ابوالقاسم قمی ملاقات اتفاق افتاده بود نسبت شیخ کمال اعزاز واکرام بعمل آورده وبعضی رسائل اورا مشاهده کرد بفضل واسع وجلالت مقام او شاهد وقایل گردید ونیز با شیخ حسن بن مرحوم شیخ حسین آل عصفور در تعریف وتوصیف فضل وجلالت اورطب اللسان بود.

۱۳۸ ـ آداب وسلوك علمای اعلام با آنعالیمقام بدینگونه ملحوظ می‌شد واحدیرا ازعلمای آن عهد که بعضی‌را ذکر نمودیم واکثری را اسم نبردیم شکی و ریبی از شیخ در دل نبود ونسبت عیبی ونقصی ندادند وحرف ناسزاواری بر زبان نیاوردند وانکار اورا بخاطر نگذرانیدند همه کس باین معنی اطلاع واتفاق دارد وهرگاه کسی این مراتب راانکار کند شمس را در رابعة النهار انکار نموده

است وامور وبديهيه ضروريه را منكرشده است وحرفى زده‌است كه احدى بااو متفق واورا مصدق نمى‌شودوهر گاه كسى‌چنين منكرى‌را تصديق كند مثل آنستكه منكر آفتابرا در وسط آسمان تصدين كرده باشدو گمان ندارم كه احدى ازعقلاء اگرچه درتعصب وعناد بدرجهٔقصور رسيده‌باشداين مراتبرا انكار واين كيفيت را تكذيب تواند نمود رفتار واحوال علمائى كه‌ما مشاهده نموديم با شيخ بهمين قرار بود وميل واتصال وحسن سلوك ايشانرا بدينگونه ديديم چنان علمائى كه مرجع حل وعقد مهام انام و رؤساى اهل اسلام بودند وايشان بودندعلماى‌شيعه كه مدار احكام وتشخيص حلال وحرام با وجودآنها قوام داشت .

۱۳۹ ـ بعضى‌ازعلما كه‌فيض صحبت‌ايشان‌را درك نكرديم و ايشان‌مولاى جليل واستاد نبيل مارا ملاقات ومشاهده نموده بودند واورا معظم ومكرم‌داشته فضل وحسن احوال او را تصديق كرده بودند ازجمله آقا سيد مهدى طباطبائى بحرالعلوم است كه وحيدعصر وفريددهر بود وسيد جليل ميرزا مهدى‌شهرستانى شيخ جعفرالنجفى شيخ حسين آل عصفور كه هريك از ايشان رؤساى عهد خود بودند ودرقطرى ازاقطارزمين مرجع انام ومصدر احكام‌شرع مبين بودنداگر چه ما را شرف ادراك فيض خدمت ايشان دست نداد ولى‌مكاتبت‌آنها واجازه‌ها كه اكثرى بخط خود اين علماء مكتوب بود دلالت ميكند بركمال اعتقاد و تصديق واعتمادآنها برآنجناب ازآن جمله اجازهٔ سيد اجل.

اول بحرالعلوم است كه بخط آنمرحوم ديدم.

دوم سند اجازه سيدثانى ميرزا مهدى شهرستانى

سوم اجازه شيخ جعفر

چهارم اجازهٔ شيخ‌حسين بن‌محمدبن‌احمدبن ابراهيم البحرانى‌الدرازى

پنجم اجازهٔ مرحوم‌آقا سيد على طباطبائى

وشيخ اجازه‌هاى بيشمار ديگر ازاكثرعلماء داشت .

۱۴۰ ـ ازمراتبى كه بيان نموديم‌معلوم شدكه جميع علماى اسلام كه‌در جميع اقطار مشهور بودند مثل بحرين و قطيف و احساء ومشاهد مشرفه نجف اشرف‌وكربلا وكاظمين‌وساير بلاد عراق‌مثل بصره، حله، بغداد، جزاير، فلاحيه، عراق عجم مثل همدان، كرمانشاهان، بروجرد، تهران، قم، اصفهان، شيراز، كاشان و بلادخراسان مثل نيشابور، طوس، سبزوار، طبس، تون، كرمان، يزد،

رشت، قزوین، وبجز اینها جمیع علمای این بلاد درجلالت شأن و رفعت مقام شیخ متفق‌القول بودند وبا وجود انتشار رسائل وکتب مصنفاتش .

۱۴۱ ــ اگرچه شیخ‌راتوجه واقبال‌بسوی ایزدتعالی وانقطاع‌ازاغراض دنیویه نه بحدی‌بود که نظر بمطالعۀ کتب گمارد وتصنیف وتألیف درعلوم ورسوم نماید ولکن از آن پس که درمیان بلاد وعباد انوارفضلش ساطع و اعلام علومش مرتفع آمد وخلق‌درحل‌مسائل‌غامضه ومطالب‌مفصله روی‌حاجت به‌شیخ‌درآوردند بیان بعضی ازمقامات عالیه‌ومطالب خفیه رابرای‌رفع شکوك وشبهات قلوب‌ناس برخود لازم دیده رسائلی درجواب بعضی‌سؤالات وکتبی دربیان بعضی مقامات و مطالب عالیات تصنیف فرمود همۀ این‌کتب و رسائل‌که بملاحظۀ این علما و فضلا رسید احدی ازایشان بمقام رد و انکار وطعن و عیب‌گوئی برنیامده بلکه همگی برجلالت‌وعلو مقام‌آن متفق ومصدق‌بودند و شیخ را صاحب اخلاق‌حسنه دیدند واورا جامع‌علوم‌وآداب وحاوی حسن خلق وخلق و درهرحالت‌چنانکه شأن وشیوۀ علماء است خاشع وخاضع یافتند کماقال‌الله تعالی انما یخشی‌الله‌من عباده العلماء وقال‌مولینا‌الصادق علیه‌السلام‌اذا تحقق‌العلم فی‌الصدر خاف ومن خاف هرب ومن هرب نجی پس ادعای ما ثابت و قول ما مبرهن گردید هذا نباء من معی ونباء من‌قبلی لعلهم یتذکرون بنابراین اجماع علمای فرقۀ‌محقه وگروه شیعه‌که برجلالت استاد و رئیس ما معتقد گردید اتفاق واعتقاد نمودند براینکه شیخ درحضرت جل وعلا از واصلین فائزین وازجملۀ مقتدین اولیای کرام وسالك مسلك حق ویقین است .

۱۴۲ــ نمیدانم احوال کسی‌که با جمیع علمای شیعه و رؤسای شریعة و مستحفظین‌دین‌ومرجع‌اسلام ومسلمین‌مخالفت کند چگونه‌خواهد شد قال‌الله‌تعالی ومن‌یشاقق‌الرسول من‌بعد ماتبین‌له الهدی ویتبع غیرسبیل‌المؤمنین نوله‌ماتولی ونصله جهنم وسائت مصیرا نه آخر مؤمن غیرشیعه نیست و رؤسای مؤمنین غیر علماء نیستند پس وقتیکه کلمۀ‌آنها متفق و قولشان درامری مجتمع شد و بهیچ وجه معارضی بهمنرسید چگونه میشود که همگی بر خطا و ضلالت باشند بلکه اجتماع علماء و عدم مخالفت ایشان دلیل است برقول رئیس آنها واجماعی‌که کاشف ازقول حجة خداکه مطهر ومبراست ازکل مالایحبه‌الله غیر این نیست پس وای براحوال آنکس‌که باجماع علمای فرقۀ محقه مخالفت‌نماید وایشانرا

ازسلوك طریقهٔ حقه مانع آید.

۱۴۳ـ اکنون که اتفاق واعتقاد علمای اعلام رادرحق شیخ اجمالا ذکر کردیم شروع بر بیان مبدء اختلاف وصدور فساد نمائیم . فاقول : واثقا بالله المتعال و ومستعیناً به فی کل الاحوال بدانکه نمی نویسم مگرهمانطوریکه برملك رومان بیان خواهم کرد که ازاولین داخل قبرونخستین مسائل خواهد بود و نمیگویم مگربهمان تفصیل که بچشم خود مشاهده کرده‌ام وخدا رادرآنچه می نویسم گواه می‌طلبم واینکه بیان می کنم در حضور جماعتی از خلق و محضر و مجمع ناس واقع شده چنانکه کسی انکار آن نتواند کرد وهرگزذکرنمیکنم مگر امورروشن وبغایت جلی راکه بر احدی از حضار مخفی نمانده باشد وبعضی وقایع دیگر که اتفاق افتاد واکثری برآن‌واقف‌نشدند در دل مکنون و درقلب خودمحزون میدارم تا هنگامیکه پرده ازروی سرایر باز افتدودرحضورآنکه ازغیب‌وضمایر آگاه است باخصام مقابله ومطالبه انتقام کنم وملایك را بگواهی طلبم چراکه مرارتها از ایشان کشیدم و جرع مرعلقم از دستشان چشیدم و اطاعت بفرمودهٔ خدا وپیروی برائمه هدی علیهم‌السلام کرده‌صبروتحمل گزیدم وبفرمودهٔ امیر المؤمنین علیه‌السلام نظر کردم که‌فرماید: وطفقت‌ارتای‌بین ان اصول بیدجزاء او اصبرعلی طخیة عمیاً یشیب‌فیها الکبیرویهرم‌فیهاالصغیر ویکدح فیهاالمؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبرهاتی احجی فصبرت‌وفی‌العین قذی وفی‌الحلق شجی اری تراثی نهبا بحقیقت متحمل امرعظیمی شدم وصدمه و آزار بزرگی ازناس دیدم بی‌آنکه جرمی برمن لازم‌آید وارتکاب معصیتی وتغییرشریعتی و وتبدیل سنتی ثابت‌کنند یا حلالی را حرام وحرامی را حلال نموده بدعتی در دین گذاشته یاهتك‌حرمت کسی راکرده یامال کسی را خورده ومستوجب‌قصاصی شوم بلکه بمحض شبهات افواهی وامور خیالی که خودشان بربطلان‌آن قائلند اینچنین اهانت وآزاری رسانیدند ومن متوکلاعلی‌الله‌صبروتحمل کردم‌چنانکه ازجانب خداوند بدان مأمور بودم .

۱۴۴ـ همان‌اوقات‌شیخ بخط شریف‌خودمکتوبی‌بمن‌نوشت که همین‌عبارت آنست واما الاحتمالات‌الواردة‌فلیس‌لهاالاالصبرفان‌لکل شیئی‌مقدراً الاالصبرفان الله یقول انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب واما هذا الامر فلابدله‌من مقرولکل نباء مستقر و لایحسن الجواب علی التعیین و ستعلمن نباه بعد حین

پس صبر وتحمل کردم چرا که عالم بودم بر اینکه صبر در عهد ازل و عالم اول عهدیست معهود ومیثاقی است مأخوذ بجهت اموری چند که مبانی آنها در عالم اول مستحکم است چنانکه اشاره فرماید امام علیه السلام در دعای ندبه اللهم لك الحمد علی ماجری به قضاءك فی اولیائك الذین استخلصتهم لنفسك و دینك اذاخترت لهم جزیل ماعندك من النعیم المقیم الذی لازوال له ولااضمحلال بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنی الدنیه و زخرفها وزبرجها فشرطوا لك ذلك فعلمت منهم الوفاء بذلك فقبلتهم وقربتهم وجعلت لهم الذکر العلی والثناء الجلی وچنانکه خداوند فرماید اصبر کماصبر اولوالعزم من الرسل ونیز فرماید وما صبرك الا بالله ولاتحزن علیهم و لاتك فی ضیق ممایمکرون ان الله مع الذین اتقوا والذینهم محسنون اکنون حقیقت احوال را با صدق مقال شرح دهم واگر افترائی گفته آید جرمش برمن است وانا بریئی مماتجرمون .

۴۵ – بدانکه چون سفر زیارت شیخ بعتبات عالیات مکرر شد نوایر خلاف خامدوعیون نفاق راقد گشت والسنهٔ خلق برفضل وجلالتش ناطق وامهاد علومش درقلوب مستعدین متداقق آمد و پس از تقبیل عتبات عالیات بکرمانشاهان که مسکن او بود معاودت نمود ولی باقتضای بصیرت ومعرفت شائق وطالب بود که در جوار قبر مولانا ابی عبدالله الحسین(ع) وطن گزیند بالجمله بعد از تدابیر ومعالجات کثیره از کرمانشاهان مستخلص شده خود را برسدهٔ سنیهٔ حسینیه رسانید و در آن مکان مجاورت نهاد تا وقتی که کتاب اجل نازل گردد چون مدت قلیلی در آنجا قرار گرفت اهل شرارت وشقاق که مبتلای مرض نفاقند بحرکت آمده نزد سید مهدی بن آقا سیدعلی رفته امررا براو مشتبه نمودند و بعض عبارتهای محذوفة الاول والاخر والوسط پیش او بردند عبارتهای چند که نه برسبك آنها انس ونه برآن اصطلاحات معرفت داشتند وغیر مقصود ازآن عبارات را باوذکر کردند وازبیم خلل درامور دنیویه خود عناد باطن وفساد کامن خود را اظهار داشتند تصیدت الدنیا رجالا بحبها ولم یدرکوا خیرا بل استحقوا شرافاعمالهم حب الغنی فاصمهم فلم یدرکوا الاالخسارة والوزرا چنان پنداشتند که شیخ در ریاست دنیویه که مدت آن قلیل ونفعش سهیل وعاقبتش وخیم وعقوبتش عظیم است طمعی هست ونمیدانستند که اورا نه طمعی در آن هست ونه نظر رغبتی برآن چرا که برعاقبتش عالم برحقیقتش عارف است بالجمله سید را فریفته امر را مشتبه

نمودند آن هم بجهت صداقتی که داشت غافل ازمقصودایشان بود که از اظهار
حسد و کینه که در دل تنك خود دفینه کرده بودند چه درنظر دارند و آنهارا
گفت که امر برمن مشتبه بوده است از آن پس بیجهت اظهاراعراض نموده و گوش
بافسانۀ ارباب اغراض بداد وقول مفسدین راپذیرفته اغماض کرد ازاینکه بحسب
ضرورت مذهب مطلقا اعتباری برخطوط وقراطیس نیست چه جای آنکه عبارت
محذوفة الاول والاخر بوده باشد وبا بصیرت صافیه نظر نکردند براینکه این عبارات
و امارات اصطلاحی است که از آنها بیگانه اند ولهجه ایست که اهل آن نیستندغافل
از آنکه اصطلاحات اهل هرفنی را ازخود آنها اخذ ومعانی هر لغتی ازاهلش درك باید
کرده شود واندیشه نکردند که اینگونه اظهار اغراض وتکلم بکلمات غلیظه غیر
متناسبه موجب فتنۀ شدیده ومحنت غیرسدیده میگردد ومردم اهل مفاسد وشرور
وطالب فتنه وفسادند وتمهید مکر وحیله رادرایقاع فساد وسیله درتحصیل منال دنیوی
وعوارض فانیه که اولش خسران وعاقبتش حرمانست میدانند پس چون سید اظهار
اعراض کرد و بعض کلمات که مناسبش نبود تکلم نمود ناملایمات دیگر را بر کلماتش
افزوده در میان عوام مشهور کردند وبافواه جهال انداختند ونوایر فتنه وفساد
را مشتعل ساختند و درنزد عوام اعم ازمرد و زن گفتند که شیخ احمد کافر شده
است چون از سبب کفرش پرسیدند اسنادش را بسید دادند وحال آنکه سید از
این معنی غافل بود چون از سید دراین باب سؤال کردند جواب داد که مردم
چنین میگویند وازاین ماجرا چیزی برمن معلوم نشده است نافضاً لجیبه مبرعاً
لعیبه پس خلق بسعی اهل ضلال در همین احوال تردید وشبهۀ عظیم وتشویش
شدید باقی ماندند تا وقتیکه مجلسی مرتب ساختند و اهل حل وعقد را جمع
نمودند که اگر میخواستم اسامی اشخاص آنها را می‌شمردم ولی ازتکریم آنها
نگذشتم وخواستند که سجلی در تکفیر اینچنین عالم ربانی تحریر کنندوصحیفۀ
دربطلان عقاید نور سبحانی بنویسند چون ابتدا باین عمل شنیع کردند زلزلۀ
شدیدی واقع شده جمعیت آنها را متفرق ساخت وحال آنکه وقوع زلزله تا
آنشب درکربلا بلکه درجمیع عراق مشهود ومعهود نبوده وبعدازمشاهدۀ چنین
کرامت از شیخ آنگروه بهیچ وجه متنبه نشده چنانکه عادت پیشینیان آنها بود
برقولهای مهمل واسنادهای باطل خود افزودند وبا تعبیرهای غریبه امر بر
خلق مشتبه نموده و این عناد را درقلوب عوام که امثال انعام هستند و ضمایر
زنان که مردۀ ابلیس‌اند جاگیر ساختند.

۱۴۶ ـ شخصی ازجنت خدا دور واز رحمتش مهجور بادکتابی نوشت‌و جمیع مذاهب باطله را ازقبیل مذاهب ملاحده و زنادقه وصوفیه وغلات ومفوضه ومذاهب اهل تثلیث ومکاید اهل تلبیس را درآن کتاب درج کرده وکل آنها را براین عالم ربانی و ولی صمدانی نسبت داد و مجلس عصری مرتب ساخت که خلق درآنجا جمع می‌شدند وآن کتاب را بر آنها میخواند ومیگفت که اینها عقاید شیخ احمد احسائی است پس صدای خلق بـرلعن و تبری بلند می‌شد و نمیدانستند که شیخ ازآنها ومعتقدین آنها بری و بیزار است واین شیوه‌ایست که قبل ازایشان معاویه را بود که او دراهم‌ودنانیر خلق را میداد تا احادیث کذب وافتراء از قول رسول‌خدا(ص) درمذهب امیرالمؤمنین وتعریف وترضی ازخلفای سابقین جعل کنند و در شهرها شهرت دهند وامر میکرد که اینگونه احادیث را انتشار داده و درمکتبها باطفال یاد دهند. (۱)

۲۷ ـ نظر ثقة‌الاسلام شهید در بارهٔ شیخ وصوفیه

۱۴۷ ـ در مرآت الکتب ثبت است : و قد نسبه جمع من‌العرفاء الی انفسهم وحسبوه منهم حتی ان المیرزا ابوالقاسم الذهبی المعروف بمیرزا بابا ذکر فی‌آخر کتابه قوائم الانوار عند ذکره للسید قطب‌الدین محمد النیریزی الشیرازی قال ما ترجمته ان السید قطب‌الدین اقام مدة فی‌النجف و درس فی الفتوحات‌المکیة واستفاض منه‌السید‌السند محمدمهدی بحرالعلوم والشیخ‌جعفر النجفی والملا محراب الجیلانی الی ان قال و ایام توقفه فی‌لحسا تربی عنده الشیخ الاحسائی ووصل الی‌کمال العلم والعمل حتی صار معروف العالم و قال ابنه السید محمد مجدالاشراف فی‌رسالةتام‌الحکمه وهی‌کالدیباجة لکتاب‌والده المزبور وما ترجمته ملخصاً ان السید قطب‌الدین محمد المذکور جعل‌المولی محراب الگیلانی مأموراً الی اصفهان وعراق العجم و قرر السید مهدی بحر العلوم والشیخ‌جعفر النجفی‌فی‌العتبات‌العالیات والشیخ‌احمدالاحسائی‌الی‌اطراف الایران الخ .

۱ـ کتاب دلیل المتحیرین‌تألیف سید کاظم رشتی‌ترجمه میرزا رضی متوفی که درهزار ودویست وشصت‌ویك هجری ترجمه وچاپ شد.

ولكن الحق احق ان يتبع فان السيد قطب الدين المذكور كما صرح به في رياض العارفين كان من تلامذة الشيخ علي نقي الاصطهباناتي ومعاصر الشاه سلطان حسين الصفوي وتوفي في سنة (۱۱۷۳) ثلث وسبعين ومأة بعد الف و نظم السيد المذكور قصيدته العشقية في سنة الف ومأة وخمسة واربعين بعد مضي ستين من عمره و قد ادرج القصيدة بتمامها في كتاب قوائم الانوار وقد وعرفت ان ولادة الشيخ الاوحد كان في سنة (۱۱۶۶) ست وستين ومأة والف فيكون عمر الشيخ عند وفاة السيد قطب الدين قريباً من سبع سنين فكيف يصح ما ذكره ثم وجدت بخط الفاضل الميرزا محمد تقي حجة الاسلام نقلا عن خط الفاضل الشيخ علي نقي المعروف بالشيخ علي ابن العلامة صاحب الترجمه انه قبض والده القمقام في الثاني و العشرين من شهر ذي القعدة سنه احدي و اربعين ومأتين بعد الالف بمنزل يقال له هدية قبل المدينة المورة بثلثة منازل و نقل الى المدينة و دفن في البقيع تحت الميزاب خلف الحائط الذي فيه ائمة البقيع عليهم السلام مقابل بيت الاحزان بيت الزهراء عليها السلام و كان ذلك من كرامة الله تعالى لـه لان من كان مع الحاج الشامي لايمكن نقله ولكن الله سبحانه اراد اكرامه بمجاورة رسوله و آله عليهم السلام فاخفى امره عن اعداء الدين انتهى :(۱)

۲۸ ـ نظر آقا سید محمد هاشمی کرمانی مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان

۱۴۸ ـ شیخیه پیروان عقاید شیخ احمد ابن زین الدین احسائی میباشند چون بنا باصطلاح خود آنها ازشیخ تبعت مینمایند بنا براین به شیخیه معروف شده اند .

شیخ احمد احسائی ازلحاظ رعایت احترام درموقع زیارت سیدالشهدا علیه السلام و گویا سایر ائمه نیز همیشه در پائین پامیایستاد وآداب زیارت را بجا میآورد وبخود اجازه نمیداد که دربالای سر بایستد شیخیه نیز همین عمل را انجام میدادند ولی چون سایر فرقه های اسلامی زیاد باین موضوع اهمیت نمیدهند و ازهرچهار طرف آداب زیارت را بجا میآوردند و در بالای سرهم میایستند

۱ ـ کتاب مرآت الکتب تألیف ثقة الاسلام شهید تبریزی

بنابراین شیخیه سایرین را (بالای سری) میگویند.

این بود وجه تسمیه شیخیه بالا سری و اما تاریخچه وبالا سری ظهور مؤسس این فرقه :

۱۴۹ - درسال ۱۲۲۱ قمری شیخ احمد ابن زین‌الدین احسائی - از اهالی احساء جزء منطقه قطیف واز ملحقات بحرین درساحل عربستان که از علماء زمان خود بود نظر بفتنه و استیلای (وهابی‌ها) درآن حدود راه کربلا و ازآنجا راه ایران را درپیش گرفت ودراین زمان درحدود ۵۵ سال ازعمروی میگذشت درایران دریزد سکونت کرد. پس‌ازاندکی علماء فارس وخاك کرمان درمسائل باو مراجعه میکردند و اندك اندك شهرتی بسزا یافت . زهدوورع‌او مورد توجه قرار گرفت درآن زمان فتحعلی‌شاه در ایران سلطنت میکردشهرت (شیخ) بگوش او نیز رسید و در دومرتبه طی دونامه از وی دعوت نمود که با تجلیل کامل به تهران بیاید وشاه را از محضر خود مستفیض سازد. دعوت‌اول را قبول نکرد ولی دعوت دوم را پذیرفت ازراه اصفهان بتهران آمد.

دراصفهان بعضی مراجع تقلید زمان‌ازقبیل مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی مجتهد معروف به‌وی احترام زیاد قائل وبوی اقتدا کردند بوی‌اجازه داد واز وی‌اجازه گرفت .

چون به‌تهران رسید فتحعلیشاه فریفته اخلاق و زهد اوشد وهرچه‌اسرار کرد که در تهران بماند قبول نکرد و عازم یزد و بعد زیارت مشهد گردید از مشهد بسایرنقاط وازآنجمله به قزوین آمد قبلا یکی از مجتهدین قزوین از شیخ دعوت کرده بود که در خانه وی منزل کند ولی شیخ برحسب وعده قبلی بخانه مجتهد دیگری رفت ازهمین جا بنای گله وشکایت آغازشد.

ازقزوین بکرمانشاه آمدوبعد به عتبات حرکت نمودوازآنجا بطرف مکه ومدینه حرکت نمود و درسال ۱۲۴۱ قمری (۱۳۳ سال قبل) درسن ۷۷ سالگی در دومنزلی مدینه وفات یافت و در بقیه و درجوار ائمه بقیع مدفون شد تألیفات شیخ بسیار وازلحاظ تألیف جزء اشخاص درجه اول محسوب میشود.

۱۵۰ - **آغاز اختلاف** - شیخ دارای‌عقاید وافکاری‌است که‌آن عقاید پیش قاطبه افراد وحتی بسیاری ازاهل علم همه جدید وتازه فرض شده ولی‌با مطالعه درتاریخ اسلام وتحقیق وموشکافی میتوان گفت :

که مقداری‌ازآن عقاید تازگی ندارد بعضی فرق امامیه وباطنیه وعرفا

وسلسله‌های گوناگون دیگر اسلامی نیز نظیر آن عقاید را گفته وداشته‌اند .
ولی سایر علمای تا آن روز عقائد خودرا درجملات و کلمات مشکلی میگفتند که همه معنی آنرا درك نمیکردند .
شیخ پشت پا باین اصل زد وعقاید خود را با زبان صریح تر و واضح تر وعبارتی روشن گفت که همه فهمیدند وبنا براین جنجالی بپاکردید خود شیخ همه جا گفته معتقدات من با اخبار وآیات منطبق است و میگفت من غیر از (قال الباقر وقال الصادق) هیچ نگفتند و حتی در یکی ازبیانات خود ادعا میکند و میگوید که بکلمات من خطا راه بردار نیست زیرا که من پیرو ائمه اطهارم ولی مخالفین او اصل اخباری که وی بدانها استناد واستدلال کرده بود مورد اعتبار نمیدانستند و میگفتند این اخبار از علمای غلات (یعنی غلو کننده) یا اسماعلیه بوده وبهمین جهت درفضائل ائمه اطهار بیش ازهمه لزوم مبالغه وغلو کرده‌اند واین برخلاف حقایق واصول دین اسلامی است .
آنچه‌در تاریخ مطالعه کردیم تا برگشت شیخ ازسفر مشهد هیچ گونه اختلاف نظر بارزی با او در تاریخ دیده نمیشود ولی مثل آنست که در شهرقزوین این اختلاف سرچشمه گرفت و دامنه آن بعراق عرب وبعداً بسایر بلاد کشیده شد.
درتمام حیات شیخ مخالفت وضدیت حاد شدیدی که منجر بخون ریزی شود دیده نشده .
عده‌ای از طلاب وفقهای کربلا ونجف با او در مسائلی مانند معراج و معاد وفضائل ائمه (ع) اختلاف نظر پیدا کردند واظهار میداشتند که این عقاید با ظواهر شرع و آنچه جزء معتقدات عامه مردم است منطبق نیست ولی این اختلاف اندك اندك عمیق‌تر میگردید تا در زمان جانشینان شیخ بصورت حادتر وشدیدتری بروز کرد.

۱۵۱ - مورد اختلاف چه بود؟

اختلافات اساسی درچند مورد مهم و در چند مورد کم اهمیت تر بود .
اصول اختلاف بین شیخ وسایرین را میتوان دراین نکات خلاصه کرد :

۱ - معاد

مفهوم معاد درنزدعامه امامیه وغیرشیخیه این است که روزی مردگان دو مرتبه بدنیا برمیگردند و قالب هستی میپوشند گر چه متکلمین وعرفاء تصریح میکردند که عود فضولات بدن وچیزهای زیادی که غیرازنفس انسان باشد لازم

نیست ولی شیخ صریحاً گفت دیگراین جسم (عنصری) برنمیگردد وعود نفوس مردم دریك کالبد لطیفی است که بالنسبه بعالم برزخ وقیامت جسم محسوب میشود ولی جسمی لطیف تر ازاین جسم دنیائی. اختلاف اول ازاینجا شروع شد.

۲ ـ معراج

عامه متشرعین معتقد بوده و هستند که پیغمبر اکرم (ص) با همین جسم ظاهری مشهود ازخانه (ام‌هانی) خواهرامیرالمؤمنین(ع) بآسمانها وعرش اعلی وبهشت ومقام (قاب قوسین اوادنی) یعنی جائیکه فاصله‌او باخدا باندازه دوسر کمان بود عروج کرد شیخ اصل معراج و معراج جسمانی را همچنانکه همه میگفتند قبول و بدان اظهار ایمان کرد ولی گفت پیغمبر اکرم (ص) در هر فلکی از افلاك جسمی متناسب با جرم وجسم آن فلك برای خود گرفت تا خرق والتیامی لازم نباشد وورود درافلاك مختلف برای بدن ظاهری و جسمانی او مشکلی ایجاد نکند.

(توضیح: این‌از معضلترین مباحث است وورود درآن از مقتضیات روز دور است ومانند بهاری از متکلمین وفقها باید گفت این گونه مسائل را باید تعبدا قبول کرد).

۳ ـ وجود امام عصر (ع)

سومین مورد اختلاف مهم‌موضوع وجود امام زمان (ع) میباشد که شیخ وجود او وظهور ویرا از اصول مسلمه حتمی دینی معرفی میکند ومیگفت امام زمان جزء سکان یك عالم‌روحانی است غیر ازاین عالم مادی وازآنجا برهمه عالم امکان حکمرانی دارد و روزی‌هم که خدا بدو اجازه دهد بدین دنیاظاهر شده وعالم را پس ازظلم وجوریکه فراگرفته پرازعدل و داد خواهدکرد .غیر شیخیه میگویندامام زمان (ع) باهمین‌بدن جسمانی‌زنده و موجود ولی‌ازانظار غایب است وایراد بر شیخیه میگیرندکه این عده بـا این ترتیب منکر وجود مبارك امام زمان (ع) دراین دنیا هستند.

۴ ـ مقام ائمه ونایب امام

اختلاف دیگر برمیزان اعتقاد بائمه است. غیرشیخیه معتقدندکه دراین قسمت شیخیه راه مبالغه‌درپیش گرفته‌اندومیگویند شیخ احمداحسایی وسایرین در کتب خود ائمه را بپایه ربوبیت رسانیده‌اند واین برخلاف حقایق اسلام است.

نسبت بنایب امام وکسیکه ازجانب امام باید دراین دنیا راهنمای‌دینی مردم باشد نیزاختلاف بارزبین‌عقیده شیخیه وسایرین وجود دارد. (شیخ)مثل بعضی از فرق مسلمین وامامیه وجود درجال بزرگ وشیعیان کامل را واسطه‌بین مردم و حضرت امام زمان (ع) میداند ولی معتقد است که یکفرد واحد و یك شیعه‌کامل انحصارا باید سمت نیابت خاص حضرت‌حجت را در دنیا داشته‌باشد وبعقیده شیخیه این شخص هم وجود پیشوای شیخیه‌که اورا رکن رابع‌مینامند میباشد. بدیهی است‌که این عقیده مورد مخالفت شدیدوصریح سایرعلمای‌اعلام ومراجع تقلید خواهد بود و با شدت آنرا مردود میدانند.

اصول اصلی اختلاف ازموارد بالاآغازشد.

۱۵۲ ــ تاریخ مؤسس وموجد سلسلهٔ شیخیه مرحوم شیخ احمد بن شیخ زین‌الدین احسایی (۱) ومعتقدات‌وخصوصیات‌وی‌که مشکلترین موضوعات‌بوده وهست . واین اشکال مربوط بزمان وسال ولادت و دوران تحصیل وریاضت و سکونت شیخ مزبور دربلاد مختلف وسفرهای وی ومؤلفات ومصنفات و حالات گوناگون آنمرد نبوده ونیست .

زیراکه باندازهٔ اسناد از زمان شیخ تاکنون راجع بوی در دست است که انسانرا بی‌نیاز میکند ونقطهٔ تاریك ومجهولی تقریباً باقی نمیگذاردوعلاوه درجریان زندگانی یك فرد باعنوان وتاریخ ولادت ووضع وحال ومسافرتها تا وفات ومدت عمروامثال این غالباً قول اولاد واخلاف‌وبازماندگان اوبهترین سند است‌که اهل بیتند وعرب گفته‌است اهل البیت ادری بما فی‌البیت‌اهل‌خانه بهترمیداندکه چه درخانه‌است وبرای‌آن‌قسمتهاکه اشاره شد رسالهٔ (۲)مختصر شیخ عبدالله پسرمرحوم شیخ احمدکه عالم وفاضل بوده سند خوبی است نهایت ازنظرتاریخی یك‌نقص‌داردکه دقیقاً‌متعرض‌تاریخ ماه وسال‌حوادث‌وسفرهای‌پدر

۱ـ در گذشته یکی ازاعتراضات بعض افراد ازهر دو دسته برما این بود که چرا اسامی بزرگان و رؤساء دو سلسله را خیلی محترمانه‌یعنی با ذکر القاب ذکر نمیکرده‌ایم در صورتیکه‌روش ما در تاریخ‌نگاری همان بوده و خواهد بود.

۲ـ اصل آن بعربی است که آنرا مرحوم محمد طاهر خان ششمین پسر مرحوم حاج محمد کریمخان کرمانی معروف نقل بپارسی کرده و مترجم مردی فاضل‌وادیب وخوش زبان وبیان وخوش خط بود که در سال۱۳۳۱ قمری هجری درکرمان در گذشت ـ وآن ترجمه درسال۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی بچاپ رسیده است .

خود نشده ـ بهرحال اشکال در آن قسمتهائی که نگاشته‌شد نیست و کتب و تواریخ متعدد موجوداست. ولی اشکال اصلی حکمیت واقعی درباره کسی است که وجودش یکصد وشصت وهفتاد سال است منشأ یك انقلاب فکری وحوادث شگفت شده .

روی معتقدات وی بیش ازهزار کتاب و رسالهٔ بزرگ و کوچك (دراثبات ونفی) نوشته شده وانواع جدلها در رد وقبول واقامهٔ دلیل برای اثبات یانفی وابطال آن معتقدات وبیانات ومطالب جانشینان او درمیان خواص وعوام از ترك زبانان وپارسی گویان واعراب عراق عرب و بعض شیعیان هند پیش آمد کرده . و درنتیجهٔ آن مباحث مدعیان برخاسته‌اند و دست بطاقهای بلندزده‌اند وپای خودرا ازحد بشریت بادعا بالاتر گذارده‌اند (۳)

۱۵۳ ـ آری حکمیت دربارهٔ شیخ مؤسس سلسلهٔ شیخیه مشکل است که یکی اورا مظهراسم آسمانی پیغمبراکرم صلی‌الله علیه وآله سلم و شیعهٔ کامل و نظیرسلمان و دیگری او را ضال ومضل معرفی درمقام عناد منکرعلم واطلاع‌او هم شده واین گویا سیرت جاریهٔ‌مشرق زمین بلکه اکثرنواحی روی زمین‌است که دربارهٔ اشخاص مهم وصاحب عنوان مردم دردوناحیهٔ متضاد افراط وتفریط سیرمیکنند وکمتر پیرامون اعتدال میگردند واین امر از قدیم رواج داشته و درقرن گذشته بحدکمال رسید وهنوز هم بقایای آن مشهود وباقی است .برای مثال کافی است که تاریخ فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا را درنظر آورید که مثلا دانا ترین شاگردانش بدو اصرار داشت که ادعای نبوت کند و او را همرتبهٔ پیغمبری بزرگ میدانست ودیگری او را کافر وغیر مسلمان معرفی می‌کرد . بهرصورت این‌سیرت دربارهٔ شیخ‌موردبحث بنحوعجیبی‌تجلی‌وخودنمایی‌کرده.

واگر بمطالب وکتب وی رجوع کنیم برمشکلات افزوده می‌شود. زیرا که بیانات وی مشعربراین است که وی مدعی تطبیق حکمت با آیات قرآنی و دین مبین اسلام و استنباط معقول است و دراین‌باب خود را جداً تابع ائمهٔ اطهارص ومستفیض ازباطن ایشان می‌داند . و باکمال اعتماد بنفس میگوید : «خطا برکلمات من راه بردار نیست برای اینکه‌تابعم.» ونیزوقتی‌بدو گفتند که یکی‌ازمجتهدین برمطالب‌شمارد می کند. گفت: «واعجباه‌آیاهنوز دراسلام‌کسی هست که برقال‌الباقرص‌وقال‌الصادق(ص)ردکند زیرا که من‌جزقول‌ایشان‌چیزی نگفته‌ام .» ونیزخودحکایت وخواصش روایت کنند که ازاول عمر بواسطهٔ خلوص

---

۳ ـ اشاره به‌باب ومدعیان جانشینی اوست.

درپیروی ائمهٔ اطهار ص در خواب و بیداری ابواب غیب برویش باز و درنتیجهٔ دوام این حال قادر بجواب هرگونه مسألهٔ مشکلی ازهرعلمی بوده و عدهٔ زیادی ازفحول علما ومجتهدین آن عصر ازوی تجلیل وتبجیل نموده واو را ثقه دانسته وبمطالب وی تسلیم شده‌اند. وباید دانست که درآن زمان یعنی عصر فتحعلی شاه قاجار مجتهدین وعلماء متدین وفقهاء بسیار متقی درمیان شیعه وجود داشته‌اند که بدان کثرت تاریخ درقرون سابق کمتر نشان داده وازآن جمع شش هفت نفرازطراز اولشان مانند مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم کبیر ومرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی وامثال آنان ازاینمرد بسی تجلیل کرده‌اند . وگذشته از آن مراجع تقلید گروه دیگرازعلماء متعین آن زمان که مردم روی گفتارایشان حساب میکرده‌اند در بارهٔ وی مطالبی گفته‌اند که برای نمونه بعداً بعض آن بیانات نقل خواهد شد. این اندازه برنگارنده ثابت است و تردیدی نیست که شیخ مزبور دارای روحی بس صاف وپاك ودلی بس ساده بوده وبا صفا وشجاعت عربی ویقینی که برای خودش حاصل شده بود عقاید راجع به معراج پیغمبراکرم صلی‌الله علیه‌وآله وسلم ومعاد ومسایل ماوراء طبیعت ومقامات ائمهٔ اطهار ص را بی پرده بیان کرده وتا مدتهاهم کسی منکرمطالب او نشد و سپس بعلل چندی اختلاف پیش آمد کرد که بطور اختصاربذکر آن خواهیم پرداخت واینك بهتر است که از ذکر کلیات منظور دراین مقدمه خارج نشویم .

۱۵۴ ـ ازچند موضوعی که اشاره کردیم یعنی معراج ومعاد وغیره گذشته برای تشریح مجموع عقاید مرحوم شیخ مزبورنگارنده خود را محتاج به دو امر میدانست تا آنچه مینگارد مقرون بحقیقت باشد. یکی تحقیق از افرادمختلف از اهل بصیرت وعلماء ومطلعین بی‌غرض . دوم مراجعه به بعض کتب بطوراجمال.

دراوایل عمرقسمتی ازکتب شیخ را مطالعه کرده وازاهل اصطلاح مشکلات آنرا پرسیده‌ام ولی بیش از سی‌وسه‌چهار سال گذشته و دقایق وجزئیات مطالب را بیاد ندارم . وعلاوه نظرامروز نگارنده با سی وپنج سال پیش فرق وتفاوت کلی دارد .

۱۵۵ ـ دربارهٔ شخص شیخ این اندازه را دریافته‌ام که اوراخصوصیات چندی است که امتیاز وی بدان میباشد و همانها موجب شد که گروهی شیفته و فریفته وپیرو اوشدند. واین امر هم مسلم است که مردمان خاصه خردمندان و واهل حل‌وعقد ازطبقات گوناگون کسی را بی جهت بزرگ نمی‌شمارند زیرا

که بنا بمثل پارسی بی‌مایه فطیراست .

از خصوصیات شیخ مزبور آنچه اتفاقی همه است زهد اوست (۱) که صاحب تألیفی تردید نکرده (نگارنده بیش ازسی و کمتر ازچهل سند نسبت بشیخ دیده واز مطالعهٔ مجموع آن قسمتهائی برایش مسلم شده .)

دیگر علم واطلاع اوست درعلوم متداول عصر که اکثریت ازعلما و ائمهٔ رجال بدان گواهی داده‌اند واگرهم معدودی درآن تردید کرده‌اند گفته‌اند که شیخ درحکمت باصطلاح اهل فن جاری نشده واینرا خوداوهم منکر نیست. خودرا پای‌بند ومقید به آیات فرقانی واحادیث میدانددنه اصطلات حکماومصطلحات مأخوذ ازحکمت یونان .

وخصوصیات علمی انحصاری شیخ همین موضوع است نه‌چیزدیگر . یعنی میتوان گفت آن مرد ازعلوم مختلفهٔ آن عصر باخبر بوده واز اقوال وعقایدعلماء قدیم هم استحضار کامل داشته. دلیل کتب اوست که ازهرموضوعی از وی‌پرسش شده وپاسخ داده . وهرجا بنقل قول علماء علم وفن پرداخته انسان درمی‌یابد که مخزن حافظه وی پر بوده . اما خصوصیات علمی او همانا شرح و توضیح مسایل ماوراء ظاهر واقامه دلیل زآیات واحادیث وزیارت‌است واین‌خصوصیت علمی راکه مولود معتقدات اوست بازبه عقیده‌نگارنده باید بر دوقسمت کرد .

یك قسم آن مطالبی راکه درمسایل ماوراء طبیعت وعالم مثال ومعادبیان کرده ومشابه بعض آن بیانات ویا عین برخی دیگر را در اقوال عرفا وحکما ومحدثین وکلامیین گذشته میتوان یافت. ویکی‌آن قسمتهائی راکه‌خودمبتکر وشارح بوده وبراثبات آن اصرار وپافشاری داشته .

۱۵۶ ـ ودرقسمتهائی که بادیگرعلمامشارکت داشته‌بازتفاوتی رادارااست وآن این‌است که دربیانات عارف وحکیمی‌مجموع آن نظریات را نمیتوان‌یافت و یکجا جمع شدن آن مطالب بدان خصوصیت و رنگ مخصوصی داده و آن بیانات که ضمیمهٔ دیگرمطالب شیخ که ناشی ازشخص وی بوده شده جمعاً موجب ایجاد مکتبه ومدرس‌شیخ گردیده که عموماً آنرا بعنوان معتقدات شیخ وشیخیه

---

۱ ـ درباب زهد شیخ نگارنده یك‌حکایاتی‌ازغیرشیخیه شنیده که درصحت آن تردید دارد. زیرا مشابه‌آنرا درکتب دربارهٔ قدما دیده . ولی دربی اعتنائی وی بمال دنیا وغفلت‌اوازهرچیزی جزمراقبت درعبادت وتألیف وتصنیف تردیدی نیست .

تلقی کرده‌اند وچون مجتهدین وعلماء مدعی جانشینی وی کتب متعدد در شرح وبسط ونشر آن‌مطالب نگاشته‌اند. وبی کم‌و زیاد آنرا دین خود معرفی کرده‌اند لذا درجامعه بصورت عقاید اختصاصی شیخ احمدبن زین‌الدین معرفی‌شده‌است.

۱۵۷ ـ خلاصه اینکه همین خصوصیت علمی و مشی خاص است که موقع ومقامی درجامعه برای شیخ‌احراز کرد واشتهاروی‌هم ازاواسط عمرش درایران وعراق ازهمین بوده وچنانکه نگاشته شد شیخ هم انکاری نداشته‌که باصطلاح قدما درحکمت جاری نشده وخود ادلهٔ‌بیانات خویش‌را آیات واحادیث‌معرفی کرد ومیگفت حقیقت را ازاین‌طریق دریافته‌ام ومخالف گفتهٔ خودرا دراشتباه میدانست و مکرر میگفته : « من که میگویم قشریین مرادم فقهاء ظاهر نیست (چون بافقها واصولیین درفقه اختلافی نداشت) بلکه منظورم از قشریها امثال محیی‌الدین عربی است که درمسایل غیبی ولب حکمت قشرند چون علم‌خود را ازآل عصمت وطهارت ص‌نگرفته‌اند.»وهمین عدم قید او باصطلاحات حکمابود که برطبع بعض ازمدرسین حکمت وفلسفه گران‌آمد و درعوض شرح وتفسیر و معنی وی ازمعضلات مسایل دینی دربسیاری از اهل ذوق و عرفان اثر کرد ـ و برای اثبات درك این‌امر بجاست که مختصر توجهی بوضع‌قرن دوازدهم‌مخصوصاً اواخر آن بشود، تا معلوم گردد که زمینه ازچه جهاتی برای نشر مطالب شیخ آماده بوده .

۱۵۸ ـ ازسالهای آخرعهد صفویه‌معلومات‌ایران وحوزه‌های اجتهادی بس محدود شد و در دورهٔ نادر و زندیه هم منظماً آن حال وقفه رو بانحطاط رفت . علل چندی که اهم آن نا امنیها بودکمك عجیبی بنقص علم‌کرد . واین وضع گوئی درممالك مجاورهم‌درآن‌عهدمانند ایران عمومیت داشته حتی آنگاه که نادرشاه مجتهدین ومفتیان‌ایران ـ قفقاز ـ ترکستان ـ افغان ـ عراق وهند را درسال ۱۱۵۶ هجری‌قمری درعراق جمع‌می کند وآنان گروه انبوهی‌شدند و دورهم گردآمدند انسان ازمذاکراتشان پی میبرد که تا چه اندازه معلومات و اطلاعاتشان سطحی وبی عمق بوده و علاوه اسامی تمام‌آنان بما رسیده و در میانشان فردبارزی درعلم‌نمی بینیم ـ جلو افتادن اخباریین هم بیشتر کمك‌بوقفهٔ علمی وبیذوقی کرد ـ سپس بعلل چندی آن‌وضعی‌راکه شرح دادیم آهسته‌آهسته تغییریافت افراد قابلی را روزگاربتدریج پرورانید وتا آخرقرن دوازدهم‌بیش از سه قرن میشدکه ایرانیان درمهد تشیع تربیت یافته و در راه ولا و محبت

خاندان رسالت راسخ قدم شده بودند .وسالها اخبار مدایح ومناقب ائمۀاطهار
ص وزیارتهای مأثوره راشنیده وخوانده ودر آن جمله هائی راکه فهم معانی
حقیقی آن برایشان امکان نداشت دیده بودند و تعبداً آنرا قبول داشتند در
چنین موقعی شیخ بایران آمد وزبان بعرفان گشودوپرده از روی‌آن جملات
مشکل بر داشت وطرقی برای درك معانی آن‌نشان داد که مطبوع‌اهل عرفان
ومحبین‌اهل بیت واقع شد. واگر بعضی هاچیزی از مطالب‌او درك نمیکردند
باحترام زهد ورسوخ وی در محبت خاندان رسالت انکار نمینمودند تکذیبش
نمی کردند خاصه که احترام علماء و مراجع تقلید را نسبت بدومینگریستند
وتوجه شاهزادگان وولیعهد(عباس‌میرزا)وبعضی‌امراء درجۀ اول را بدومعطوف
میدیدند بااین اوضاع واحوال اگر بعضی موانع در جلوشیخ ایجاد نشده‌بود
البته نفوذمعتقدات وی و گروش اهل حل‌وعقد بدو چندین برابرمیشد چنانکه
تاسالی چند بوفاتش مانده‌که موانع درکار وی ازکمینگاه بیرون نیامده بود
اوضاع واحوال چنین مینمود که وی در عالم تشیع شخص بلا معارض وفـرد
اکمل ومطالبش مقبول خاص وعام است .

گرچه مقدمه مفصل شد ولی باز بهتر می‌بینم‌که دو سه موضوع دیگررا
که ازفقاهتهای تاریخی نگارنده است دربارۀ شیخ برای تکمیل مطلب‌بنگاریم
وآنگاه نسبت بشرح حال وی بالنسبه باختصار قایل شویم .

۱۵۹ ـ قبلا ازقدیمیهامی‌شنیدیم‌که شیخ باقافلۀ مجتهدین‌عرب وقطیف
ولحساکه درنتیجۀ تجاوزات وهابیها مجبوربمهاجرت‌شدند بایران‌آمد وچون
مورد تکریم همه آن علمابود براهمیت‌وی در ایران افزوده شد واین‌موضوع
خیلی شهرت داشت .

اما ازروایات برمی‌آیدکه‌آمدن شیخ بایران پس از مهاجرت‌آن فقها
و مجتهدین بوده یا باحتمالی ممکن است آنان تدریجاً آمده باشند که ادلۀ
تاریخی هم در دست داریم که جای ایرادش نیست این اندازه برای ما مسلم
است‌که اکثرآن‌علماء مهاجرمخصوصاً آنانکه درنواحی‌فارس وکرمان سکونت
گزیدند از شیخ تجلیل تبجلیل میکرده‌اند از قبیل مرحوم حـاج سید محمد
احسائی‌که درمرکزرفسنجان‌کرمان‌که در آن عهد قصبۀ قلعۀآقا بود سکونت
کرد وسیدی عالم وجلیل‌القدربود ـ ویا شیخ نعمت‌الله عرب اخباری امام جمعۀ
کرمان‌دراستانداری‌ابراهیم خان ظهیرالدوله والی عصرفتحعلی‌شاه‌که بروایت

حاج میرزا ابوالحسن کرمانی کلانتر نعمت متخلص (۱) درزمان آغامحمدخان قاجار که اورا شاه شهید خوانده بکرمان آمده واینمرد دررؤخانیون آن ناحیه شخص اول شد وابراهیم خان درهرمورد ازوی حرف شنوی داشت ویکی از آن جماعت هم شیخ محمدلحساوی معاصر آقامحمد خان بوده ودیگر مرحوم اصولی بوده ودرحکومت ابراهیم خان بکرمان آمد و در سیرجان سکونت کرد شیخ ابوالحسن که اصلا نیز عرب وبنابروایات بعض تاریخ نگاران کرمانی (۲) و بسی محترم بود وحجةالاسلام سید محمد باقرشفتی ساکن اصفهان تمام احکام اوراتنفیذ وامضاء میفرموده ـ ونیزعدهٔ دیگر که همه مهم ومتقی بودندویکسر ازشیخ احمد تجلیل میکردند ودرمشکلات و احکام بدو مراجعه می‌نمودند ـ مخصوصاً شیخ نعمت‌الله که با ابراهیمخان ظهیرالدوله ارادت مشترك نسبت بشیخ مز بورداشتند ونیزحاج سید محمد احسائی که هروقت ازوی راجع بشیخ میپرسیدندمیگفت : «بحرعمیق» دریای عمیقی است .

۱۶۰ - نگارنده نسبت بشیخ بگفتارمجتهدین سادهٔ متدین آنعصر بیش از دیگراسناداهمیت میدهدواز آن فقهاوعلما مدارك متعددی نسبت بآنمرد بیادگار مانده که درکتب موجود است و از آنچه که بعض علماء ساکن کرمان و یزد درباره‌اش گفته‌اند نمونه‌ای ایرادکرده ومیکنیم .)

وازجملهٔ مجتهدین وسادات معنون عهد فتحعلی شاه میرزا سلیمان است که دریزد وتوابع تقریباً شخص اول بوده و این همان عالمی است که قاآنی شیرازی شاعرمعروف درباره‌اش گفته :

« اگرمشاهده خواهی فروع یزدان را

بصدر فضل نگر میرزا سلیمان را »

واین سید محترم دوسال مهماندارشیخ دریزد بوده و خود هم در درس حکمت شیخ حاضرمیشده وگاهی هم شیخ درس‌فقه را بدومحول میکرده وخود مستمع میشده ـ اینمرد روایاتی عجیب ازشیخ دارد وخود هم شیخی نبوده که ما ازذکر آن حکایات صرف نظر مینمائیم ـ وی دربارهٔ شیخ میگفته « که اگر حدیث لانبی بعدی مانـع نمیبود و شیخ ادعای نبوت میکرد من او را تصدیق مینمودم .»

---

۱ ـ از نسخه خطی متعلق بنگارنده.

۲ـ مأخوذ از تاریخ مرحوم شیخ یحیی احمدی کـرمانی نسخهٔ اصل خط مؤلف متعلق بکتابخانهٔ نگارنده ـ ونیز تاریخ مرحوم میرزاابوالحسن کلانتری کرمانی.

دیگر ازموضوعاتی که باید درهمین مقدمه بدان اشاره کنیم . موضوع پیر طریقت شیخ است که روایات درین باب مختلف است عده‌ای مطالعهٔ کتب ومراجعه بکتابخانهٔ ابن ابی جمهور احسائی را موجب سیروسلوك شیخ وتوجه وی بعالم معنی واتخاذ این طریقه دانسته‌اند گروهی دیگر تعالیم شیخ قاسمخان حلی وبعض دیگرافراد دیگررا . ولی در کتب ذهبیه ومشایخ آن عهد ذهبیه مطالبی درین موضوع دیده میشود که درطریقت وسیرسلوك ازمشایخ بزرگ آن‌طایفه مستفیض شده که آن روایات را در طرایق تألیف مرحوم حاج نایب‌الصدر میتوان یافت که ازآن جمله است عین عبارات‌مرحوم میرزا جلال ذهبی پسرمرحوم‌میرزا ابوالقاسم ذهبی که پسروپدر هردو مهم بوده‌اند که چنین نگاشته : «دوره‌منتهی بجناب سیدی سید قطب‌الدین محمد قدس سره‌العزیز گردید. و جمعی کثیر در خدمت ذیموهبت اکسیرخاصیت تربیت شده عموماً . وازخواص حاضرین‌حوزهٔ مبارکه چند نفری از رجال بنهایت رتبهٔ‌علم وعمل وحال فائض‌آمده بنحویکه صاحب یرلیغ ولایت واجازهٔ معنویه گردیده. هریك نفررا بسمتی مأمورفرموده وصیت نموده بآنها که حکمت مبتدعهٔ فلاسفهٔ‌یونانیه از ازمنهٔ سابقه درمیان‌خلق بی‌خبر ازحقیقت‌باقی مانده وباقواعد این دین مبین تطبیق ندارد. جناب‌شامخ الالقاب آخوند ملامحراب گیلانی را قدس سره العزیز باصفهان و عراق عجم مأمور فرموده وجنابان مستطابان مولانا آقاسید مهدی‌بحرالعلوم و مولاناشیخ جعفر نجفی قدس‌سرهما درسمت عتبات عالیات علی مشرفیها السلام والتحیات وعراق عرب مقررفرموده وجناب شامخ الفضایل والاوصاف شیخ الشیوخ‌شیخ احمد احسائی قدس سره العزیز را باطراف ایران مأمورکه درحرکت باشند. وجناب مستطاب کروبی انتساب آقای آقامحمد هاشماقدس سره العزیزداماد خود وجد ففیررا بسمت فارس امر فرموده . وبطور انصاف هریك از این بزرگواران کمال بذل جهدواجتهادخود را فرموده . بحول الله تعالی‌وعنایاته حکمت معصومیه الهیه را درایران بل تهران رواج دادند انتهی.» و نیز در طرایق درحالات مرحوم سید قطب‌الدین ذهبی چنین نگاشته شده : «در وقت توقف در احساء جناب شیخ احمد احسائی تربیت در خدمت آنحضرت حاصل کرده بکمال علم رسیدند.»

۱۶۲ ـ همینگونه روایات مشایخ‌محترم وعلماء رجال آن عصریاقریب بزمان شیخ است که سند قطعی برای بعض تاریخ نگاران اخیر ایران گردیده

که ذوق عرفانی و رویهٔ سیروسلوک معنوی شیخ را منتهی بمشایخ محترم ذهبیه یعنی سید قطب الدین دانسته اند. درصورتیکه نگارنده را دراین موضوع اشکالی است و آن این است که از تطبیق سالهای مصرح در تواریخ چنین برمیآید که مرحوم شیخ احمدبن زین الدین احسائی درموقع وفات مرحوم سیدقطب الدین ذهبی که گفته اند پیر دلیل اوبوده شش یا هفت سال بیشتر نداشته .

چنانکه نایب الصدر درهمان صفحه از طرایق که در آن تربیت شیخ را نسبت بسید مزبور داده چنین نگاشته : «غرض جناب سید قطب ازمشایخ عظام سلسلهٔ ذهبیه است. در سنهٔ هزارویکصدوهفتادوسه رحلت نموده .» وتاریخ تولد شیخ احمد را پسرش شیخ عبداله درماه رجب یکهزار وصد وشصت وشش هجری نگاشته وعلاوه جای دیگر هم نوشته شیخ هفتاد و پنج سال در دنیا زیسته. پس شیخ درهنگام وفات سید قطب الدین شش یا هفت سال بیش نداشته . اگرراهی برای تصحیح روایت آنانکه سن شیخ را قریب بنودسال معرفی کرده اند(مانند روایت روضات) داشتیم اشکال مرتفع میشد بهرحال برای نگارنده این قسمت روشن نشده . پس تاپیرطریقت حقیقی برای شیخ نیافته ایم باید ویرا درطریقه ای که دارد مبتکر معرفی نمائیم .

۱۶۳ ـ واما راجع بآنچه که ازغرایب امور بدو نسبت داده اند ما بطور کلی وارد بحث و روایت آن نمیشویم و درمیان روایات هم آنچه راکه مربوط بخواب است یاموضوعاتی است که ناشی ازفراست وصفای باطن است نفی نمینمائیم واین اندازه را قطع داریم که شیخ مرد مرتاضی بوده وبرای ریاضت هم بلاشك آثاری است وآن خوابهای عجیب ومکاشفاتی که روایت کرده اند ازثمرات آنست. وازاینگونه امورپیش پا افتاده که بگذریم وبامورخارق عادتی که از وی نقل شده برسیم ازآن میگذریم ولزومیهم ندارد که وارد بحث درآن شویم

۱۶۴ ـ اما علت مخالفتها باشیخ ـ چند چیز بوده اولا معارضه ومبارزه تکفیر یك سیرت مستمرهٔ بوده که درشرق وبلکه غرب ازقدیم رواج داشته واز اواخرقرن دوازدهم به حداعلی رسید متشرع عارف وصوفی را تکفیر بلکه تکه تکه میکرد واخباری اصولی را و نیز بعکس و بالاسری شیخی را طعن ولعن مینمود وشیخی نیز بدو لقب ناصب آل محمدی داد وویرا بچشم یك ناصبی نگاه میکرد . چنان تکفیر رواج یافت که شعب وفرق هریك ازاین طوایف اعم از صوفی و درویش واخباری واصولی وشیخی ومتشرع و بابی وازلی وبهائی وغیر

ایشان نیز از تکفیر یکدیگر مصون نماندند در برابر وسعت رحمت پروردگار که همه چیز و همه کس را فرامیگیرد اینها عرضه را بر یکدیگر چنان تنگ گرفتند که مافوق آن متصور نبود.

بدیهی است آن تکفیرها بیشتر شامل کسانی میشد که در طریقه ومسلکی نبوغی از خود نشان داده وپیروانی پیدا کرده بودند ویا امرا وسلاطین بدیدهٔ احترام بدیشان مینگریستند وشیخ ازاین دسته بود وخصومتها فزونی یافت وقتی که مخالفین دیدند گروهی ازشاگردان شیخ پس از وی کمر برای نشر عقاید وی در بلاد وامصار بستند وطریقهٔ شیخ طرفدارانی سرسخت پیدا کرد والا اگر کسی دنبالهٔ مطلب را نگرفته بود مطالب وی هم مانند تعالیم ملاصدرا و ملا محسن فیض میشد وموضوع ریشه پیدا نمیکرد.

۱۶۵ – دراین موضوع عقیدهٔ نگارنده این است که شیخ دریزد که شهر خلوتی بود واهل عرفانش کم، مجالی یافت وقسمت عمدهٔ ازکتب وعقاید خود را درآنجا منظم وازآنجا منتشر کرد . صیت ازبفارس وکرمان وخراسان رفت. اصفهان مرکزعلوم وروحانیت آن‌عصررا متوجهٔ او نمود وصیت وآوازهٔ اواز یزد وکرمان بواسطهٔ توجه ابراهیمخان ظهیرالدوله پدر حاج محمدکریمخان معروف بپایتخت و دربار رفت وسلطان زمان فتحعلی شاه را شایق دیدار وی کرد وچون شیخ دعوت اورا اجابت نمود درهمه جا احترامات عجیب ازملت وعمال دولت دید . درهرشهر علما ومجتهدین وعامهٔ مردم ازاوتجلیل نمودند و سلطان عصر و شاهزادگان بلافصل و رجال درجه اول در اکرام وی بوضعی بی‌سابقه کوشیدند وتحفی لایق بدوپیشکش نمودند. همان احترامات فوق‌العاده وتحف لایق موجب حسدعدهٔ ازمجتهدین متوسط شد. خاصه که مبلغ تحف شاهانه وشاهزادگان وبعض وزرا را بیش از آنچه بودقلمداد میکردند (تاحدی مهم بوده نه باندازه‌ای که شهرت‌یافت)میگفتند فلان وزیر مثلاملك شش دانگی بشیخ تقدیم کرده وفلان شاهزاده وامیرچه وچه وازهمه بالاترشاه .

چنانکه درقدیم ازبعض ارباب‌عمایم می‌شنیدیم که یاد ازآن دوره‌میکردند ومیگفتند فتحعلی شاه صدهزارتومان بشیخ برای تأدیهٔ قروض ومخارجش‌داد. بعلاوه یك عبای مرواریددوزی(نگارنده سند این روایت شفاهی را جائی ندیده) گمان نمیرود که عطیهٔ شاه تا بدین اندازه بوده . زیراکه بخشش چهل هزار تومانی فتحعلی شاه بفتحعلی‌خان صبا و نیز تأدیهٔ قروض معتمدالدولهٔ نشاط از

طرف وی که مبلغش سی‌هزار تومان بوده تاریخی وثبت در تاریخ شده چگونه صدهزار تومان‌تقدیمی‌وی بیکنفرروحانی پنهان میمانده و ازقلم تاریخ‌نگاران می‌افتاده درصورتیکه صدهزارتومان‌آن عصرمبلغ مهمی بوده یعنی برابری‌با صدو پنجاه بلکه دویست ملیون ریال امروز می‌کرده قطع نظر از قیمت عبای مروارید دوزی . بهرحال صرف این شهرت برای تحریك رشك عدهٔ ازارباب عمایم کافی بود ومسلماً ازاینجا بذرمخالفت‌در زمینهٔ قلوب‌کاشته شد ـ وبصورت مخالفت شدید اول از شهرقزوین‌سردرآورد و دامنهٔ مخالفت بعراق کشیدالبته دراین اثناعدهٔ هم ازفقهاء ظاهرودین باورکه با عموم عرفا طرف بودندضمیمهٔ مخالفین شدند ولوای مخالفت بلندکردند وعوام هم از ایشان پیروی نمودند ومجموع مخالفین شیخ ازپای ننشستند وبهم نامه‌ها نگاشتند و داد وفریادبلند کردند شیخ را خارج ازدین‌وواجب القتل دانستند وهرچه اواعلان‌کرد وپیام فرستاد وتقاضای انعقاد مجلس عمومی‌کرد تا عقاید خود را علانیه بیان نماید فایده نبخشید وحاضر برای چنین جلسه‌ای نشدند . ولی با همهٔ‌آن طوفانها که ایجاد شد بازحقیقت امرازخلال سطورعلما ونویسندگان بیغرض آشکاربوده و هست چه دربارهٔ اینمرد وچه‌دربارهٔ دیگر افراد ازعرفاومراشد وحکماء مورد تکفیر که همه بی‌مورد بوده زیرا که دربارهٔ صاحبان طرق مختلفهٔ عرفانی‌که اکثرشاخهٔ بودند ازاصل اصیل اسلام تکفیرمبنا وموردی نداشته وندارد.

۱۶۶ ـ مقدمهٔما مفصل‌شد اینك درخاتمهٔ مقدمه برمیگردیم بمطلب‌اصلی که شبخیگری درکرمان باشد. که ازآن شهر ونیزیزد موضوع آغازگردید و پس ازچندی‌که ازنشرعقاید شیخ درعراق‌عرب وشهرهای بزرگ ایران‌گذشت باز ازکرمان لوای نشرمعتقدات شیخ با تشکیلات محکم و مرتبی بلندگردید وآوازهٔ آن بهمهٔ بلاد ایران وممالك مجاور رفت ـ وفوراً دراینموقع یك عایق ومانع مهمی درجلو امرشیخ‌وجانشینهای وی پیدا شدکه درجای خود ازشرح آن هم‌صرف نظرنخواهیم‌کرد .

واماعلت انتشار شبخیگری درکرمان‌وتوابع‌آن اولاوجودزمینهٔ‌مساعدی بودکه ازروش اخباریین وصوفیه وعرفا ازسالها پیش درآن ناحیه‌آماده بود ثانیاً قرب جوارکرمان با یزد محل سکونت‌شیخ ومراودهٔ ارباب ذوق وعرفا ازکرمان بیزد وبعکس .

ثالثاً تجلیل علماء عرب و نیز عرفاء ساکن‌کرمان ونواحی‌آن و نیز

علماء یزد ازشیخ.

رابعاً وجود ابراهیمخان ظهیرالدوله والی مقتدر عصر فتحعلی شاه در کرمان که مردی ساده و مقتدر و متدین و عضو مهم خاندان سلطنت محسوب میشد وارادت خاص بشیخ داشت وهمواره از وی یاد میکرد وشیخ هم باری از وی دیدن کرد با آنکه هیچگاه عادت بملاقات امرا و رجال دولتی نداشت و چون از وی سبب پرسیدند گفت فیه نور (شیخیهٔ حاج محمدکریمخانی برای این سخن شیخ تفسیر خاص قائلند).

خامساً وجود چند نفر ازقبیل ملاحسین مجتهد کرمانی که گاهی هم ساکن یزد وملازم شیخ بوده ودر کرمان ازصلحاوائمهٔ جماعات بشمارمیرفته ومرحوم حاج محمدکریمخان هم درزمان حاج سید کاظم رشتی بدو درنماز اقتدامی کرده وچند نفر دیگر ازعلماء کرمان ـ کوهبنان بافق و بهاباد راوروسیرجان که بکرمان ویزد آمد و رفت داشته‌اند ونیز عده‌ای از اهل ذوق وشعرا ازقبیل ملابمانعلی راجی کرمانی ـ آقا محمد کلاهدوز عارف و شاعر والبته تجلیل مراشد و عرفا شیخ درعامهٔ اهل ذوق و صاحبان مشرب عرفانی ومؤثرتر بوده است یعنی آنان معتقدات وعقاید شیخ راکه مورد قبول فقها اعم ازاخباریین واصولیین بود حتی مخالف سرسخت ایشان ابراهیمخان والی عهد هم بدان احترام میگذارد وقایه وسپر عقاید ومسلك خویش قرارداده بودند.

علل جزئی دیگرهم درآغاز امردرکار بوده که چندان درخورشرح نیست.

۱۶۷ ـ سیدکاظم پسرسید قاسم رشتی ازکسانی که ازآغاز عمرشوری در سرداشت و طالب مردی بود که نفس اورا ترقی دهد بـرای این منظور چهل شبانه روز درسرقبر شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه معتلکف ودخیل شد.

اهالی رشت و آذربایجان شرقی از قدیم الایام آن مکان یعنی قبر شیخ صفی‌الدین را مقدس‌ترین اماکن و زیارتگاههای حول و حوش خود انگاشته بودند و بقول خود سیدکاظم ازآنجا درعالمی مرموز به شیخ احمد احسائی که در یزد اقامت داشت راهنمائی شدبه یزدآمد و دربیرون خانه شیخ رحل اقامت افکند ـ بیش ازچهل روز شیخ بدواعتنا نکرد زیراکه سیدکاظم رشتی درپیش حود خیالاتی ماوراء ظاهر در باره شیخ تصور میکرد ـ بالاخره ناامید شد و تصمیم گرفت که بازسفربه کربلای معلی ببندد وملتجی بعتبه مقدسه حضرت سید الشهداء صلوات‌الله علیه گردد.

دراین‌موقع شیخ بدو توجه کرد وازاو دیدن نمود وبدوتلویحاو تصریحا فهمانیدکه تا وقتی که توجه توبمن بود من تکلیفی جزرد تونداشتم واینك که فهمیدی من‌هم سادات و پیشوایانی‌دارم که ائمه باشندبملاقات توشتافتم وآنگاه شیخ از میان انبوه شاگردان فاضل و عالم همت به ترتیب این شاگرد جوان گماشت وبالاخره اورا بآنچه که میدانست وارد و آشنا ساخت وسن سیدکاظم رشتی دراین موقع درحدود بیست سال بیشتر نبود.

۱۶۸ - **جانشینی شیخ** - با آنکه شیخ دهها بلکه صدهاشاگرد مجتهد وفاضل وعالم داشت وعلاوه برآن خود پسرفقیهی‌مانند شیخ علینقی که چندان با رویه پدرهم موافق نبود و نیزپسربزرگی مانند شیخ علی که با حافظه‌ترین فضلا وعلماء بود داشت و باآنکه نصی درباره نیابت خود نسبت به‌کسی نکرد معذالك نمیدانیم چه رمزوسری‌در وجود سیدکاظم رشتی وجود داشت که‌چون بعد از استاد خود برای عقائد ونظریات‌عرفانی‌وی قیام‌کرد هیچ‌کس ازحوزه علمیه شیخ وبستگان نزدیك اوبا وی معارضه نکردند- واگرهم بدانیم چیزی جز رمزفنای یك شاگرد در مقام استاد واطاعت از اوامر وی نخواهد بود و باین ترتیب جوانی‌کمتر از سی سال با وجود دویست یا سیصد نفر مجتهدین شصت وهفتادساله پیشوائی‌فرقه شیخیه منصوب گردید وبی‌محابا ازعتبات‌عالیات بوسیله نطق وقلم‌وتصنیف‌وتألیف‌کتب عهده دارانتشار عقاید استاد خود گردید.

چنانچه قبلاگفتیم شیخ درسال۱۲۴۱ قمری در دومنزلی‌مدینه درگذشت وچون خبردرگذشت او به ایران رسید درشهرهائی‌که‌اورا میشناختندمجالس ترحیم وتذکرمفصل منعقدگردید.

ازآن جمله دراصفهان مرکزعلمی شیعه درآن روز بوسیله حاج محمد ابراهیم‌کلباسی مرجع تقلیدآن زمان سه روز مجلس ترحیم برای وی تشکیل گردید و دراین موقع چنان برمی‌آیدکه سن‌سید ازسی سال متجاوزنبودوعلت شهرت وی همانا صراحت لهجه او درباره عقاید استادش میباشد.

۱۶۹- **تصادم دو سیاست** - سیدکاظم رشتی درهمان عتبات عالیات حل اقامت افکند و در هنگام اجتماع زواردزیارت‌عرفه وغدیروعاشورا بوسایل ممکنه بنشرعقایداستاد خود میپرداخت وباید دانست‌که درآن تاریخ دوسیاست درعراق حکمفرما بود.

اول سیاست دولت‌اسلامی عثمانی‌که خودرا مالك ومتصرف حقیقی‌عراق

میدانست.

دوم سیاست خارجی ضدعثمانی که‌سعی داشت‌عراق رااز پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید (سیاست گسترش انگلستان بسوی‌شرق که بوسیله هندی ها وافرادی ازمصری‌ها اعمال میشد) وازهمین‌جاست که تصادم این‌دوسیاست راهی بسوی دین ومذهب‌هم‌باز می کند دراین‌میان عاملی نیز بوجود آمد که درنتیجه دربار ایران تمایلی بسمت شیخیه‌پیدا کرد باین معنی که محمد شاه قاجاریکعده ازشاهزادگان بلافصل راکور و تبعید بعراق کرد و این عده بدون مخارج در منتهای بدبختی درعراق بسر میبردند. دراین‌موقع سید کاظم رشتی بسراغ آنها شتافته وبه وسایل ممکنه ازآنان سرپرستی ونگاه داری کرد و درنتیجه بسیاری ازافراد دودمان قاجاریه بجانب سید وعقاید اوتمایل پیداکردند وهمین تمایل یك هسته مرکزی در دربار قاجاریه تشکیل‌داد که میتوان گفت جزدوشاهزاده فاضل یکی علینقی میرزا اعتضاد السلطنه وزیرعلوم پسرفتحعلی شاه و معارض آینده حاج محمدکریم خان مدعی‌نیابت سیدکاظم رشتی و دیگری حاج‌فرهاد میرزا والی‌شهیرفارس تقریباً بقیه هم درجزء آن‌هسته مرکزی‌قرار گرفتند مثلا آنکه از۴۸ اولاد عباس میرزای نایب‌السلطنه جزیك‌اولاد ویا سه نفربقیه همه دم ازشیخیگری میزدند.

۱۷۰- **توسعه‌شیخیه** - سید کاظم‌رشتی‌درتمام‌مدت‌پیشوائی‌خود بایران سفرنکرد ومرکزخود را همان عتبات عالیات قرار داد وازآنجا رابطه‌ای با هند وممالك‌عثمانی وحجاز داشت وتقریباً عقیده جدیدی ابرازنکرد جزاینکه درراه فضائل ائمه اطهار(ص) مانند استادش‌یا بیشترازاوقلمفرسائی‌نمود - حتی گفته‌های شعراء و اهل تسنن‌مانند (پاشاعبدالباقی‌افندی عمری) راکه فرمان‌فرمای عراق وخود را از اولاد عمرفاروق خلیفه ثانی معرفی می کرد مورد تفسیرقرار داد وبموجب شعرمولوی:

خوش‌تر آن باشدکه ذکر دلبران گفته آید در مثال دیگران

بهانه قرار داد وآنچه می‌خواست ازمعتقدات قلبی خود را درباره ائمه اطهار درتفسیروبیان این قصیده بیان کرد ومعتقدات‌خود را بصورت کتابی‌بنام (شرح قصیدة) در آورد که تقریباً ستاره کتاب‌های سیدکاظم رشتی است گویند وقتی‌که این کتاب بنظر پاشای مزبور رسید گفت خدا می‌داندکه من آن چه‌را که سید گفته‌ازاین‌قصیده خیال نکرده ومنظورنداشتم‌اصل‌قصیدة راجع بروپوشی

است که خلیفه‌عثمانی برای مرقدمطهر امامین حضرت موسی‌ابن‌جعفروحضرت امام محمد تقی‌جوادعلیه‌السلام‌ارمغان‌فرستاده واین پاشاوفرمانفرمای‌عراق که حامل آن روپوش بوده چکامه وقصیده‌ای‌بلغت تازی بضمیمه آن‌سروده وسیدکاظم رشتی آنرا متن شرح قصیدهٔ قرارداده تاآنجاکه میخواسته عقائد خود واستادخود شیخ‌احمد احسائی را دربارهٔائمه اظهار در زیر ماسك تفسیرآن قصیده ابراز داشته .

۲۹ ـ حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی وبابیه (۱۱۹۶ ـ ۱۲۸۳)

۱۷۱ ـ حاج ملا محمد حمزه معروف بشریعتمدار کبیر فرزندحاج ملا مقیم بن‌حاج شریف ازاهالی قریه حمزه کلا از توابع بابل (بارفروش سابق) است که ازاینرو بنام حمزه مشهورشد درشوال هزارو صد ونود و شش تولد یافت .

پدرش ملامقیما درقریه حمزه کلا ساکن بود، از علمای آنسامان بشمار میرفت . ازمیان فرزندان خود دونفر راکه صاحب هوش و ذکاوت میدانست برای تحصیل علم بشهربارفروش (بابل) که درآن ایام حوزهٔ علمیهٔ مازندران محسوب میشد فرستاد. شریعتمدار یکی‌ازآن دوفرزند بود.

شریعتمدار کبیر بعد ازاتمام تحصیلات مقدماتی دربارفروش باصفهان که درآنموقع دارالعلم ایران‌بودشتافت،چندی درمحضرملاعلی نوری که‌ازحکماء عصربود تحصیل‌کرد ازاصفهان بکربلارفت ، از شاگردان شیخ احمد احسائی بشمار رفت وازپیروان شیخ بود.

۱۷۲ ـ بعد ازآنکه شریعتمدار تحصیلات خود را درعلوم اسلامی و علوم عربیه بپایان رسانید، بدرجهٔ عالی درعلم نائل گشت بمازندران مراجعت کرد، بشهربار فروش وارد شد اهالی استقبال شایان ازاونمودند. بدیدارپدر رفت ملا مقیما همینکه فرزند خود را دید برآشفت ؟ باوگفت ملا محمد تو باین‌زودی عالم‌شدی؟! نمی‌گذارم‌بخانه داخل‌شوی بایداز همینجاکه‌ایستاده‌ای بعتبات مراجعت نمائی، بتحصیلات‌عالی اسلامی ادامه دهی بزرگترین علمای شیعه‌گردی تا خوابی که دربارهٔ تو دیدم مصداق پیداکند ، ملامحمدکه هنوز

از زحمت مسافرت آسوده نشده بود، چنین گفته‌ای را هم ازپدر انتظار نداشت ناچار برای احترام گفتهٔ پدر اطاعت امر کرد، دوباره بعراق عرب روانه‌شد!!

۱۷۳ - گویند بعد ازمشرف شدن بکربلا ونجف سرگردان بود که‌امر پدررا چگونه اجرا کند؟ چه ازعلوم متداول آنچه بود در سفراول فراگرفته بود؛ بنابراین پس ازتفکر زیادتصمیم گرفت، اکنونکه علوم نظری اسلامی‌را تحصیل کرده است درپی حکمت علمی رود وبصفای باطن وتزکیه نفس پردازد لذا ازنجف بمسجدکوفه رفت، مشغول ریاضت شرعی وعبادت گردید، درهنگام عبادت در مسجدکوفه بخاطر آورد که شیخ احمد احسائی استاد بزرگوارش وصیت تأکیدکرده بود که وی چندیرا بریاضت وتزکیه نفس بگذارند.

۱۷۴ - ملامحمد یك اربعین درمسجدکوفه معتکف شد وروزها راروزه می‌گرفت، شبها بعبادت‌ومناجات‌می‌گذرانید، خوراك شبانه روزی وی‌عبارت ازیکدانه خرما در سحربود!!

داستانهائی دربارهٔ کشف و کرامات بخصوص‌استخاره شریعتمدار کبیر بر سرزبانهای اهالی مازندران‌است که ذکر آن ازلحاظ اطلاع بر اوضاع‌واحوال آنعصردراینجا بی‌مناسبت نیست.

۱۷۵ - گویند بارها درتابستان دربارفروش خشکسالی می‌شد،مردم‌از اطراف گردآمده بدرخانه شریعتمدار می‌رفتند، شریعتمدار بهمراه مردم‌برای طلب باران می‌رفت و دست دعابلند می‌کردند، بزبان‌مازندرانی باخدای یکتا مناجات می‌نمودند باران رحمت‌الهی‌می‌آمد ومردم بارفروش را ازخشکسالی وقحطی نجات می‌داد؛ منجمله دریکی ازسالها که‌بارانی ازآسمان نباریده‌بود علما وزهاد برای نماز باران بمصلی رفتند ثمری نبخشید درآن اوقات قهار قلیخان که سالیان دراز دربارفروش‌حکومت می‌کردحاکم آنجا بود،خان‌حاکم معروف بستمکاری بود؛ دربامداد یکی از آن روزهای خشکسالی شریعتمدار بعد ازنماز صبح بدرخانه حکومت شتافت و قهارقلیخان حاکم را طلب‌کرد؛ حاکم بدرخانه‌رسید ودید شریعتمدار کفش‌های‌خودرا درزیر بغل گرفته ومنتظر اوست؟ حاکم دربرابر شریعتمدار بخاك افتاد؛ گفت قربان چه شده است که با اینحال آمده‌اید ؟! شریعتمدار گفت : هرچه میگویم‌همانرا انجام دهید فوراً کفشهایت را زیر بغل بگذار وبا من بیابرویم : «حاکم گفت کجا برویم ؟ ! شریعتمدار گفت هرکجا میگویم بیابا هم‌برویم؛ حاکم ناچار قبول کرد. باپای

برهنه بهمراه او ازشهربار فروش بیرون‌رفتند وبنزدیك (هفت تن) که مصلی اهالی بار فروش است شتافتند!!

شریعتمدار وحاکم ایستادندشریعتمدار بحاکم گفت‌ستهارا بسوی آسمان بلند کند! حاکم وشریعتمدار هر دو دستهارا بسوی آسمان بلند کردند! شریعتمدار بزبان مازندرانی باین‌عبارت‌مناجات نمود(چشم گر چشم گرای خدا جان ای خدا جان! عادل خوانی من! ظالم خوانی قهار قلی! مردم هلاك بینه! توخوانی این پدر سوخته ها رو بکوشه بکوش اما چشم گر تو بهتر خلق نکنی بخدا اونهائیکه بعدانته از این مردم پدر سوخته‌ترنه بدتر و موذی‌تر وظالمترنه چشم گررحم هکن.»

معنی فارسی مناجات‌این است: ای‌خدای من وعده فرمودی که دعای عادل عادل یا ظالم ظالم‌را مستجاب فرمائی! اکنون عرض‌میکنم هرگاه‌عادل میخواهی باعتقاد خودم عادلم واگر ظالم میخواهی قهار قلیخان حاکم! ای خدای من هر گاه میخواهی این مردم را از گرسنگی‌بهلاکت رسانی حرفی نیست! اما بهتر از این مردم خلق نخواهی کرد! بخدا ظالمتر وموذی‌تر از این مردم بوجود خواهی آورد! پس باین مردم رحم نماوباران‌رحمت را بفرست و مردم را سیراب گردان!!

از قول قهار قلیخان نقل میکنندکه سخنان شریعتیدار تا تمام شدفوری ابرها پدید آمد در مدت سه چهار ساعت تمام زراعت سیراب شد راهها گل‌شد عبور ومروربسته شد برای آنان قاطر بردندو سوارشان کرده بشهر بردند!!

در کتاب ظهور الحق (۱) که در تاریخ بابیه است شرح حالی‌از شریعتمدار کبیرمذکور است بعضی ازقسمتهای‌آن باحقیقت تطبیق نمیکند ودر همان کتاب قسمتی از کلمات شریعتمدار راجع بفرقهٔ بابیه از کتاب اسرار الشهاده نقل شده است ولی صدرو ذیل کلمات را (آنچه منافی با عقاید فرقه بابیه بود) حذف واسقاط کرده‌اند اینك عین مندرجات ظهورالحق را نقل میکنیم و بعد بدرج قسمتهائی از کلمات شریعتمدار که در بیان حقیقت حال فرقه بابیه است میپردازیم.

۱۷۶ ــ در کتاب ظهورالحق در شرح احوال شریعتمدار چنین نوشته شده است: حاجی ملامحمد حمزه شریعتمدار بزرگ ابن حاجی ملامقیم ابن

---

۱ ــ جلد سوم چاپ تهران

حاجی شریف اهل قریهٔ حمزه کلاازتوابع بارفروش که از این روبنام حمزه مشهور گشت واز اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است مجتهد متتبع‌در فقه و اصول ودیگر علوم‌نقلیه دینیه وحکیم‌متعین درحکمت و کلام ودیگرعلوم عقلیه وسالك واصل بمقامات باطنیه عرفانیه‌وجامع علوم ورسوم قربیه ومقتدر در اسرار وفنون غریبه ودارای‌کرامات ومقامات معنویه‌بود ومدت تحصیلات علمیه و ریاضیات نفسانیه را درسی‌واندسال‌درمازندران واصفهان وعراق‌عرب بپایان برده درعلم‌وعمل‌وقدرت روحیه‌بمقامی رفیع رسید وقسمتی ازتحصیلاتش نزد شیخ احسائی شد و دربارفروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه‌ونقلیه نمودند وبسیاری ازتلامذه‌اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ مجتهدین دربارفروش شد وازمؤمنین امر بدیع حمایت کردوشیخ اسمعیل ابن حداد که عالمی ذوفنون ومدرس علوم ادبیهٔ عربیه وفقه و اصول و کلام وحکمت وهیئت فلکیه ونجوم وغیرها درمدرس مدرسهٔ حاجی‌کاظم بیك و معروف بوفرت علم وتقوی و انقطاع ازجاه و ریاست ملائی گشته دم ازروش استاد بزرگوار خود همیزد و غیر هم شهرت بلیغیه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بارفروش و قرای تابعه غالباً عقیدت کامله بوی داشتند او را صاحب کرامات ومقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستارهٔ عظیمی درخشید و در درس ووعظ حتی‌در دعاورازونیازبا خدا بزبان مازندرانی‌تکلم می‌کرد وعباراتش بدان لغت دردعای استسقاء درآنحدود بدین مضمون‌مشهور است‌که بار خدایا من این خلق را آزمودم به نفرستادن باران و مجازاتهای دیگرمانند آن تنبیه نیابند و بشری نوکه بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز بهمان‌نهج خواهند بودلذا برجهل وگناهشان ببخشا وحکایتی درباب‌استجابت دعای استسقاء ونفرینش درحتی‌بسیاری از اعداء و اخبارمافی الضمیر مردم و استخاره بقرآن از خدا مشهور است ومسجد اقامت جماعتش مسمی‌بمسجدحاج کاظم بیك دراوقات صلوات خصوصاً درسه ماهه رجب و شعبان ورمضان چنان مملو ازمقتدیان ومصلیان‌بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته می‌گشت و درمجلسش سخن حصردرتفسیر قرآن واحادیث‌ماثوره و زیارتنامه‌های ائمه شده سخن در امور ظاهریه وقوع نمی‌یافت چه بزبان مازندرانی بدین مضمون‌منع می‌کرد که‌عمرآدمی اشرف ازآن است‌که درامور

فانیه باطله مصروف گردد وملاسعید مذکور با اینکه درمقابل جامعیت علمیه و فضائل‌ذاتیه وکسبیه‌اش منزلت ومقداری نداشت برقابت‌وحسد نسبت باوپیموده وطرفی نبست وپیوسته ازتنورضمیر وتبحر خطیروعقاید وآداب بی نظیرش در آتش غضب‌می گداخت وشریعتمدار برخلاف دیگرمجتهدین وواعظین ازمحضر ومنبرقلوب مستمعین را سرشارنشاط و سرود می‌ساخت وهمی حساب‌کرده‌بلغت مازندرانی بدین مضمون می گفت من شما را می‌خندانم و مسرور می گردانم زیرا دور گریه‌بسر آمدوازاین پس‌دورشادی‌وسرور می‌باشدوهمینکه صیت‌ظهور بدیع برخاست و دربار فروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید بمقاومت وغزا برخاست وحاجی‌حامی امربدیع شده وازآن حضرت واصحاب‌حمایت ورعایت‌کردوباجناب باب‌الباب مصاحبه وآثاروآیات را مطالعه نمود .

۱۷۷ ــ آورده‌اند که جناب قرة العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شدبخانه مسکونه‌اش‌رحل‌اقامت‌افکند وچند روزدرمسجد حاجی‌کاظم بیك مذکور درصف جماعت نسوان بحالی که پرده فیمابین صفوف رجال و ونساء می کشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینیه ومواعظ بلیغه پرداخت وخرده بربعضی ازبیاناتش بحالی‌که برمنبرادا می کرد گرفت‌و اوبنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را ازشما وهمگنان شماآموخت وهنگامی‌که اصحاب بخارج بار فروش رسیدند و پند و اندرزشان دردل رنگریزان ودیگر کسبه‌وبی کاران‌که حسب‌اشاره سعیدالعلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید وناچار حمله‌آوردند.

گروهی از اهالی بدرب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقاجان بابیان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امرواجب است گفتندای آقاجان میکشند ومیگویند صاحب الزمان ظهور کرد جــواب گفت شنیده‌ام بااینکه وارد و مهمانند شمااهالی نخست دست بجفاوایذا گشودید . گفتند سعیدالعلما چنین فتوی داد . گفت ای مردم حجت بــر شما کــامل شد و بر من حرفی نیست اینك شما هستید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا و موقعیکه هنگامه طبرس مرتفع شد وحضرت قدوس با اصحابش بقلعه رفتندباآنکه قریب به نود سالگی بود عزم این داشت کــه با جمعی کثیر به اصحاب محلق شود

وبا حضرت قدوس مکاتبه نموده به نظر خان سرتیپ گرایلی مالك قریهٔ افرا واقع درجنب بقعه مذکوره نوشت که‌محلی مناسب ودرخور وروداو وهمراهانش حاضر سازد ولی تـا تهیه زادو راحله و ضروریـات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را بـاصحاب رساند ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردمرا ممانعت ازمقاومت بااصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت بابیان رامیپرسیدند غالباً باین مضمون جواب میگفت من ایشانرا بد نگویم وبد ندانم آورده‌اند کـه بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه‌دژخیمان حکومت بـرخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند دژخیمی باهمان خنجر خـون ریز رو بسوی وی رفت و همرهان و محارمش را بیم گرفته گفتند کـه اینك مأمـوریت ظالم وستم جدید انجام خواهد دادو او بیان اعتماد بخدا کرد تا دژخیم رسید ونظری برچهر منیرش افکند خنجر انداخته گفت ای آقا مـرا انا مسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ای ناپاك اگر بخوردن سنگ معاش میکردی بهتر از این‌بود که بـاچنین شغل ناروا وکشتن بندگان خدا زندگانی کنی برودکان علافی بازکن ودژخیم توبه‌کرد وبدکان علافی‌نشست وعقیده‌بدینگونه یافت که با همان‌خنجریکه‌مؤمنین را سرمیبریدبسررنجوران و تب داران میمالید و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعی که آوردیم حسب الوصیهٔ حضرت‌قدوس آیات و آثارش رالاجرم حفظ ونیز خواهرش راحمایت وصیانت نمود واجساد شهداء بابیه را بدون غسل وکفن نمازخوانده دفن‌کرد وقاتلین را توبه داد وبسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی تـاسی کـرده تعرض ننمودند ولسان از بد گوئی بازداشتند وبدیق روملایان متعصب سخت آشفته وغضبناك شدند ومنشور حکم‌بکفرو خروجش ازاسلام راپی درپی‌بنوشت و همینکه قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربـودند نمازخوانده درمـدرسه میرزازکی بثلث آخـر شب دفن نموده وسعید العلماء اراذل اشرار را تهیج کرد که از زیر خاك بیرون آورده معدوم سازنـد و او نزد حکمران بلد با حـالت افـروخته نصیحت گفت واز عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود وعمامه از سرانداخته شمه‌ئی از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدیدبه نفرین‌نمودبر جایشان نشاند تاچون‌شاهزاده محمدقلی‌میرزاملك‌آراء حاکم مازندران واردبار فروش شده وخواست بشرف زیارت وی برسدواواعتنا

و تجلیل نکرد سعید العلما موقع را مغتنم شمرده سعایت کرد و چون والی بمرکز حکومتیش ساری برگشت دستور داد ویرا در دارالحکومه بار فروش ایامی چند حبس کردند وباری دیگر ده تن از گماشتگان حکومتی کناره‌بر کمر بسته از ساری برای بردنش باقید وغل ببارفروش آمدند و در مجلس‌درس شرح جامعه شیخ که صدواندی از علماء و فضلا نزدش تحصیل میکردند وارد شده به یکی از آنان مسمی به کت ملا آقا که عمامهٔ بزرگ بر سرداشت خطاب کردند که بر خیز به نزد حاکم کل در ساری برویم وشریعتمدار که حسب معمول کلاهش از پوست گرسفند مانند کلاه چوپانان آندیار بر سر داشته بر پوستی‌نشسته بود واز جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین‌مضمون گفت ای کوران باطن که خداوندگان شما را نابینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده انجام دهید بر حماری سوار کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خرا بکند وبالاخره خواهد کرد وخبر باهالی‌رسید دکاکینن بسته مهیا برای دقاع وجهاد شدند وچند صدنفر از نسوان مقدسه در خانه‌اش اجتماع کردند وشاعرهٔ در آن واقعه مرثیه و مصیبت حاضره خواند و زنان دیگر بر سینه میزدند و مرد و زن میگریستند و همه را یقین بود که وی را در ساری بعنوان بابی می کشند در آنحال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی به انبوه بیشمار زن و مرد بدین مضمون گفت که‌خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که‌بسیاری رفته صحیحا سالما بر میگردم شما هم بکار خود مشغول گردید نزاع وفتنه نشود و شرحی از اجر صبر وشکیبائی بیان نمود و همه را امر به بر قرار و آرامش و عمل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندك هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته‌که بحاکم نفرین میکرد بسیاری روان شد همینکه بدارالحکومه رسید حکمران پرخاش کرده در باب حمایتش از بابیه اعتراضات و باز خواست نمود و حاجی بر آشفته با تغییر و تأثر تام به او گفت مکن کاری‌که نزد منتقم‌قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده‌اند که در همان اوان پسران نورس حاکم در حجره عمارت خود در حالیکه در های سنگین حجره را که به زنجیری‌تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند که نا گهان در بر گردنشان فرود آمده هر دو را خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر واندوه روزوشب

گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود از وی قبول عذر وعفو تقصیر خواسته
مبلغی نقود وهدایا تقدیم کرده او را محترماً ببار فروش روانــه داشت ولی
تحریکات سعید العلماء کاررا بجائی رساند که سفله بلد روزها روده گوسفند
را بشکل عمامه دور سر پیچید خود راشریعتمدار بابی نامیده درکوی و برزن
مورد مسخرهٔ مردم کردند ودرب خانه‌اش را با نفط سیاه مخلوط بفضله گاو
بیالودند و نوبتی سعیدالعلماء ویرا در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد
وزواجی بودند به‌اعمال مذکوره نکوهش و به‌تعقیب‌شدیدحکومت تهدیدوشریعتمدار
باو گفت که من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده براستری نشانده در مجامع
بگردانند وتوای سین ازآن‌همه جوروتعدی که نسبت‌بیندگان‌خدا رواشتی‌خجل
و شرمسار نمی‌شوی و نـدامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق مــلا سعید
را نزد محارم مخلصین بعنوان سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام
که تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت به بابیه بیشتر بود بمصداق دارهم
مادمت فی‌دارهم‌وبه مضمون ان‌الله‌لایغیر‌ما‌بقوم حتی یغیر واما بانفسهم ابواب
فیض هدایت را بروجود جهال بست و در اثناء شدائد وقتل یغما مؤمنین امر
بدیع درسن متجاوز ازصد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ وجسدش‌را
به نجف بوده ودر جوار مرقد علوی‌دفن‌کردندولی محلش اکنون معلوم‌نیست
و اورا قامتی متوسط وچهری سفید گلگون و چشمانش سیاه وبالای بینی اندك
برآمده بود وسیمائی جذاب داشت ومحاسن را با رنگ وحنا خضاب میکردو
تا سن هشتاد سالگی‌آثار ضعف وناتوانی ندیده وازآن پس بفرط تعدی سعید
العلماء واتباعش مریض گردید واورا بجزمریم خواهرحضرت قدوس که درسن
نود سالگی‌با حضور جمعی عقد بست وتعرضات‌اعداء را سد نمود و زوج‌اولیه
بود وازایشان سه پسر برجای پدر مانده روش وی را گرفتند و نیز سه برادر
داشت که دوتن کهتربنام‌حاجی‌علی وحاجی‌کاظم‌ملاك بودند ونوبتی تنی‌ازاهالی
که مبلغی وام بحاجی علی داد واوبنا براعتمادبقدرت برادر ادا نمی‌کردنزد
شریعت مدار شکایت نمود وحاجی علی منکروام شد وبا نصیحت اقرارنکرد و
حــاجی شریعتمدار چوب وفلکه امرداده وی را بستند وزدند تا اعتراف‌کرد
وام ادا نمود واما برادرمهتربنام حاجی‌ملایعقوب مجتهد شریعتمداراز‌حاجی
شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهادداشت ومسند ریاست در وطن بگستردوچون
درگذشت جسدش را حسب وصیتش به نجف برده بخاك سپردند و ازوی پسرو

دخترانی عالم وعابد بدان‌روش ماندند واز ذکور واناث مذکور خاندان‌وسیع شریعتمدار در مازندران برقرار گردید وازتألیفات‌حاجی‌ملامحمد شریعتمدار کتاب المعان و کتاب خطوط الایام وکتاب اسرارالشهادة می‌باشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده‌وخویشاوندانش که بسیار وبعد ازوی متنفذ ونامداروومجتهد وشریعتمدار شدند نسبت باین امرتعرض ننمودند وبعضی اظهار محبت و ایمان می‌کردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی ازعلما مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستندکلماتی را در مدیحه این امراست محو کنند و سیاه نمودند وچون پسرش خواست بطبع رساند بسی فریاد و عویل برکشیده ممانعت‌کردند . این بود شرح‌حال شریعتمدار کبیر که در کتاب ظهورالحق مذکور است و در حاشیه همان‌کتاب قسمتی‌ازکلمات ایشان باقطع‌صدر ذیل‌از اسرار الشهاده بشرح زیر نقل‌شده‌است: حاجی‌شریعتمداردرخاتمه وضمیمهٔ کتاب اسرارالشهادهٔ خودکه شمه‌ای درخصوص بابیه نوشته واکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و درچنان موقع تاریخی‌که مقاله مذکور را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که احاد باقیمانده این طایفه درغایت‌تقیه واختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدوره بابیت این‌امر بامراعات‌احتیاط وحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً واشاره بین داشت‌که در بخش اول آوردیم و دراین مقام نیز نبذة را ثبت مینمائیم وهی‌هذه‌س بابیه معنیش‌چیست وچه‌کسان بودند وچون است حدحال ایشان ازممدوحین بوده‌اند یا مذمومین بیان فرماکه دراین زمان‌نزدیك سال ۱۳۶۰ سنه غرس اول غیبت امام‌درعین ولام ازرس طلوع کردند ومنتشرشدند درعرب وعجم‌تاخود را بجزیره‌خضرای شیخ طبرسی‌کشیدند و درتنزل لام مذکورکه شش سال‌گذشته ازطلوع باشدهمه بتوپ وتیر کشته شدند .

۳۰- داستان تاریخی بابیه ووقعهٔ قلعهٔ طبرسی

۱۷۸ - باب بمعنی درست وجمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهرعلم بود وامیرالمؤمنین علیه‌السلام درآن بفرموده‌اش‌که انا مدینةالعلم وعلی‌بابها پس اول بلااول قبله باب جناب میرزاعلیمحمد شیرازی بود که تاجرزاده‌بود.
اگرچه من ایشانرا ندیدم اصل نوشته‌ای‌ازکتاب مؤلف او دیدم‌که در ابتدا طلوع سنه غرس بیست وهفت سال‌بودکه ازعمرش‌گذشته بود و درحداثت

سن خود را بملازمت جناب حاجی سیدکاظم کربلای معلی بسر برد کمتراز یك سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیه ملاعبدالله بیشتر نخوانده بود وازبابت قوت‌ذهن‌وذکاء وتایید وتقوی‌قدرت‌تألیف وتصنیف پیدا شده اورا چندین مجلدات تاشش و هفت جلد بشاکله‌آیاة وسور قرآن که ازکلمات قرآن بیرون نبود وخطب برفصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه وانشاء واملاکرده بود وشرح سوره بقره نوشت .

بعبارت غربیه مشکله که همه‌اش را دیدم آورده بودند پیش من همه‌راو بسیار خوش خط وربط وتیزقلم وتند رقم بود و دعوی‌بابیت‌کرده وخودراباب نامید و بر انگشتر سفید خود خط باب کشید .

این باب اول که به اجتهاد و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول به معرفت وتوحید وحق تجرید وعلم وتفرید و به اسم‌مسمی‌ساخت وباب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعتکار مازندرانی که مقارب او بود و در سن و صورت و قدری اسن از وی بود بملازمت او همسفر بود و راه مکه ذهابا و ایابا دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی بهمان صورت وسیرت که بمراجعت از سفر مکه بخانه‌اش در شهر شیراز با وی بوده و به آداب وی حتی در تألیف که شرح سوره توحیدنوشت نا تمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب وادعیه بکلمات غربیه غیر متعارفه‌بسرعت قلم مینوشت که را دیدم وسبك و لسان هر دو توحیدصرف‌بود.

۱۷۹ - باب سیم جناب آخوند ملاحسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه واصول ومقدمات و درعلم به اصطلاحات وقواعد شیخ‌الاستاد زرنگ وبا تسلط بود ولی درعلم بابیت خودرا جنبان دونفرمانند قطره‌بدریا میدانست وبسیار با شجاعت وجنگی وجلادت وسبعی بود و درسن مقارب دن حاجی محمدعلی واسن ازاوبوده بعد از وفات‌حاجی سیدکاظم ملاحسین‌وجمعی رفتند بشیرازواحوال واداب وقرانها وخطب وتألیفات وآثارمیرزا علی‌محمد را دیدند در منزلش وباوگرویدند واو را باب دانستند وتألیفاتش را دلیل و بینه بابیت وحقیقت اوقراردادندو گفتند بخلق که اگر درشك باشید دراوفاتوا بسورة من مثله باطراف بلاد عرب وعجم فرستادند و قصه‌اش را منتشرکردند تاآنکه علماء وطلاب‌واغنیا وکتاب‌متعرش شدند واقعه‌را بسلطان زمان‌وحاجی میرزا آقاسی ووزیران ایران رسانیدند وسیدوحاجی محمد علی‌وجمع‌ایشانرا

ازشیراز متفرق ساختند سیدرا بعد از ملاقات دارالخلافه بردند بماکو حبس داشتند وسیدکه باب بود قلم و جمیع امور متعلقه به بابیت را تفویض مصاحب خود حاجی محمدعلی نمودکه وارد خانه پدر خود محمد صالح شد.

بعد ملاحسین وجمعی بهوای او حرکت کردند بخانه اومنزل نمودند تا جناب آخوند ملا محمد سعید ازشدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا ازبارفروش بیرون کردملاحسین روبولایت حود نمود وعلما و ذاکرین وعوام وشهرمشهد مقدس رضوی وقم وتهران وقزوین وتبریزتا به سمنان ونوروعلی-آباد وبهمنشیر وبارفروش ومازندران و اطراف بلدان راجمع کردند وبهمراه خودآوردند.

مسلح ومکمل متجاوز ازچهارصد نفر وارد سبزه میدان بارفروش‌شدند رنگریز ودکان نشینان‌آن گذرمانع‌شدند دخول‌ایشان را بشهر وایشان‌ممنوع نشدند میان ایشان فتنه درگرفت تابقتل رسیدکه در ربع ساعت قریب بغروب نزدیك بیست نفرمرد بزرگ وکوچك ازطرفین کشته شدند.

بعد از وقوع این قتل اهل شهرخبردارشدند وهمهمه و ولوله عظیم در آن شب داشتند تا بصبح که روشن شد پس ازآن تا دو روز دیگرزن ومردصغیر وکبیرمثل بید میلرزیدندکه استعدادی بهمرسبد ازاهل لاریجان واطراف تا اینکه بلطایف‌الحیل ایشان را ازکاروانسرای‌آن میدان بیرون کردند وایشان خودرا بشیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم‌زدند و حمله‌آوردندکه دوم‌شبیخون بودکه قتل نمایان کردند تا اینکه ازدارالخلافه طهران توپ کوچکی‌آوردندومحاصره کردندتابقدرنصف یکسال بیشترکه‌جوع وقطع‌نان وآب برآنها غالب شد با این احوال ملاحسین با جمعی ازانتخاب کرده قریب صدنفربیرون آمدند ازاندرون خندق وبرعکس حمله آوردند و جمع کثیر ازطرفین آنشب کشته شدندکه شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد ازچند وقتی همه ازشدت جوع بیرون‌آمدند بنزدیك عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیك هزارتیربرزمین افتادند واز دنیا درگذشتند حاجی محمدعلی را با چند نفربشهرآوردند وحاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند وهرچه سؤال میکردند مراازظالم‌ومظلوم وحق وباطل طرفین وازکفر وارتداد یا اسلام وبقاء تشیع ایشان سکوت میداشتم وجواب می‌نوشتم ونمیگفتم این مجمل بود از داستان ایشان اگرچه رفتند و معترض‌شدند و دور فلك را

بازیچه‌ها بسیاراست عقبه را بایدپائید وازعواقب آن‌اندیشید معامله من‌لایعلم‌را بامن‌لایعلم‌چاره چیست ومن لایعلم را برمن‌یعلم سبیلی‌نیست بسم‌الله بگومرد این میدان کیست و درمقام دیگراز کتاب‌مذکورچنین‌نوشت پیغمبران وامامان‌علیهم السلام‌راساحر کردند ونسبت جنون کفر وشرك وضال‌ومضل بایشان‌دادند وبعلت حماقت وقصور فهم وادراك که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه و عالم و صالح ومتقی وکامل وخود طالب شریعت سیدالمرسلین طریقت امیرالمؤمنین حقیقت رب‌العالمین باشد وشیعه زاده ودرمیان شیعیان نشوونما کندوکفر بگوید شرك بورزد سفیه ومجنون‌این‌کار رانمی کندکه اوبکند با اینکه عالم‌باشد بهمه راههای ظاهر بین که‌بآن‌تکفیرمی کنندغایت‌الامر کتاب‌مولفی‌وکلماتی‌ازاوصادر شود ومحجوبین وقاصرین ومقصرین وظاهرین از ادراك فهم آن عاجز آمده باید اگرطالب باشند ازاوسؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند اورا میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند حصوص هرگاه عاری از فنون وازفن اووحکم بکفرو اجتناب اوکنند واحکام‌کفر براو جاری کنندواز حکم‌اصول‌وقواعد شرعیه‌قطعیهٔ‌محکمه‌انحراف ورزند منشأ فتنه وفساد کردند ، تا اینجا مطالبی بودکه در کتاب ظهورالحق نوشته شده‌که عینا نقل گردید.

۱۸۰ - نظرنگارنده‌ازنقل آن‌چنانکه‌اشارت‌شده‌است روشن‌ساختن‌تاریخ است ومولف ظهورالحق گویا روی تعصب مذهبی ازروش تاریخ نویسی‌منحرف شد .

درشرح حال شریعتمدارکبیر بذکر وقایعی پرداخته‌اند که دور از حقیقت وخالی ازمأخذ ومستند تاریخی است درنقل کلمات شریعتمدار کبیر از اسرارلشهادة تصرفاتی ازقبیل حذف بعضی جملات‌اسقاط صدر و ذیل، عبارات شده است که دور از وظیفه یك مورخ بیطرف و بی‌نظر است چنانکه سایر مندرجات ظهورالحق ازهمین قبیل باشد بایستی در ارزش تاریخی‌آن تردید کرد زیرا همین وقایع دروغ وتصرفات درنقل است‌که ارزش تاریخ مورخ‌را پائین میآورد ! البته نظرنگارنده ازاین‌انتقاد روشن‌ساختن تاریخ است،تاریخ مرد بزرگی‌که با آثار و نوشتجات خود خدمات گرانبهائی بعالم اسلام‌کرد خوشبختانه نسخه اصل خطی‌کتاب اسرار الشهاده در خاندان شریعتمدار باقی است‌که نزد آقای شریعت زاده مدیر مجله جلوه نواده پسری او است ومورد استفاده نگارنده قرار گرفت .

کتاب مزبور بقطع وزیری و شامل هزارو بیست و هشت صفحه است با

شبیه مرحوم شیخ احمد احسائی - که عدهٔ از رؤساء مهم‌شیخیه آنرا معتبرتر
ازعکسهای دیگرمیدانستند

مرکب سیاه نوشته شده، روی صفحات بامداد شماره گذاری شده که ضمن بیان مؤلفات دیگر شریعتمدار توضیحات بیشتری دربارهٔ کتاب خواهیم داد.

شریعتمدار در کتاب مزبور تاریخ مختصری ازشرح حال بابیه آورد که شامل نظریات اجتهادی‌او در زمینه رد ادعای‌باب میباشد و درهمین شرح‌حال قسمتی از کلمات او در اینجا نقل می‌شود از مندرجات همان کتاب برمیآید بعضی از وقایع مذکور در ظهورالحق که بعنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده عاری ازحقیقت است.

درظهور الحق نوشته شده است قرةالعین موقعیکه وارد بارفروش‌شد در خانه شریعتمدار رحل‌اقامت افکند وچند روزدر مسجدکاظم بیك درصف‌جماعت نسوان حاضر می‌شد و در حل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه خرده بر شریعتمدار می گرفت واو با تجلیل می گفت بسیار ممنونم بلی این معارف‌رااز شما وهمگنان شما بایدآموخت در صورتیکه شریعتمدار درکتاب اسرارالشهادة که تاریخی از شرح حال بابیه نگاشته است اسمی از قرةالعین نیاورد. بعید است که با فرض ورود قرةالعین‌درمنزل اواسمی ازاو نبرد شریعتمدار باآنهمه مقامات علمی ومعنوی وموقعیت خاصی که‌دربین مردم داشت چگونه ممکن‌بود قرةالعین را درمنزل خود بپذیرد وآنوقت درمسجد مسلمین‌که بنا بمندرجات ظهورالحق مملو ازخواص وعوام حتی‌درحجرات فوقانی وتحتانی مردم‌بودند روی منبربه قرةالعین‌خطاب کندکه معارف‌را بایدازشما وهمگنان شماآموخت! پس اینواقعه بنظربی‌اصل وحتی غیرمعقول میآید وازطرف‌دیگر با مندرجات اسرارالشهادة وآراء وعقایدیکه شریعتمدار در زمینه رد ادعای باب‌آورده‌است جور درنمیآید زیرا معقول نیست‌که شریعتمدار درمسجد مسلمین روی منبر با حضورجمع زیادی علناً این اظهارات رابقرةالعین‌نماید وبعد درمنزل خود در انظار مردم‌بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد.

۱۸۲ــ درظهور الحق نوشته شده است:موقعیکه حاج محمدعلی‌قدوس با اصحاب‌بقلعه رفتند درسن نود سالگی‌عزم‌داشت باجمع‌کثیری ازاصحاب بقلعه برود وبه‌بابیهاملحق‌شود وبنظرخان‌سرتیپ گرایلی‌مالك قریه افرااواقع‌درجنب قلعه مذکورنوشت‌که محلی مناسب برای او وهمراهانش حاضر سازد هر چند ظهورالحق‌مدرکی‌دراین‌زمینه بدست‌نداد!! حتی نامه‌ایکه‌اظهارشده شریعتمدار به سرتیپ گرایلی نوشته معلوم نیست چه نامه‌ایست؟! و چرا این‌سند تاریخی

را درج نکرده‌اند؟ مدرکی که برای روشن ساختن حقیقت امر بدست آورده‌ایم اینك نقل می‌کنیم شریعتمدار در کتاب اسرار الشهادة در بیان یك موضوع تاریخی بزبان استهزاء چنین نگاشته است :

۱۸۳ - ومنهم الحسین بن منصور الحاج اخیرنا الحسین بن ابراهیم ابی العباس احمد بن علی بن نوح عن ابی نصر هبة الله ابن محمد الکاتب ابن بنت ام کلثوم بنت ابی جعفر العمری که گفته است وقتی خدای تعالی خواست امر حلاج را کشف نموده واو را رسوا وخوار گرداند آنگاه بدل حلاج چنین افکند که ابوسهل بن اسمعیل بن علی النوبختی را هم مانند دیگران گول زند وبحیله وی فریفته شود آنگاه پیش وی فرستاد واو را باطاعت خود دعوت نمود وچنین گمان کرد که او دراین امر مثل دیگران جاهل ونادان وازضعفاست پس ابوسهل علی الدوام بسوی خود میکشید واوتسویف وتأخیر می کرد وحیله وتدبیر خود را به‌سستی وهمواری باوالقاء مینمود زیرا ابوسهل را درنزد خلقان مرتبه بلندی بود در میان ایشان بعلم وادب ودانشمندی معروف بودوحلاج میخواست بحیله وهمواری او را بخود بکشاند تا عوام الناس همه گرد وی جمع آیند پس مراسلات باو مینوشت، وکیل حضرت صاحب الزمان هستم‌و دراول امر بدین نهج اورادعوت نمود و بعدازآن ترقی نمود و بوی نوشت که چنین مأمور شدم که نزد مراسله نویسم وپیغام فرستم وهرچه که خواهی از یاری ونصرت حاضرم تا دلت قوت گرفته وشکی نکنی آنگاه ابوسهل نزداوپیغام داد که امرجزئی راکه درمقابل معجزات وکراماتی که از ابوطاهر سهل و آسانست ازتوخواهش دارم و آن این است که من بکنیزان میل ومحبت بسیار دارم.

چند نفرازایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است ومحتاج میشوم باینکه‌در هرجمعه خضاب نمایم تا این سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود، درخصوص خضاب زحمت بسیار دارم .

زیرا باید این کار در خفیه وپنهان کنم تا اینکه ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من درنزدایشان ظاهر می‌شود، آنگاه نزدیکی من بایشان بدوری وصالم بهجران مبدل می گردد دلم می‌خواهد، مرا ازخضاب کردن بی نیاز نمائی ازاین مشقت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه طباعت تو راقبول کنم وباعتقاد توقائل میشوم وخلایق را بمذهب تو دعوت میکنم .

اگر این معجزه اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل میشود و ترا اعانتی

است وقتیکه حلاج این سخن‌را شنید دانست، درمراسله نوشتن باو خطاکرده است، دراظهار مذهبش جهل ونادانی نمود!!

پس بعد ازاین دیگرجواب اونداد ورسولی بنزد وی فرستاد وابوسهل بعدها این حکایت صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه‌کس او را سخریه واستهزاء کردوپیش بزرگ وکوچك امراورا ظاهر ومشهور گرداند وبسبب همین عمل آن مراسلات واستاد باطن امرش را کشف نمود، شیعیان ازاو متنفر گردیدند، این حکایت نقل مجالس خلفان بود در روزوشب.

۱۸۴ – مؤلف گوید، نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابیهای شیخ طبرسی مراسلات چند نوشته که من بروم بآنجا یا خلق را دعوت کنم بسوی ایشان.

من بایشان گفتم راست میگوید مرا احظار کنید نزدخود. همین علامت ونشان اگر اینکار نتوانید که از عفریت وجن بوقوع میآید رنج بواسیردارم بشدت آزارم میکند در کل بدن بمدت یکسال قبل از طاعون بزرك حال بیست وهفت سال است عارضم شده ده سال است بر سرو چشم زیاده از جمیع بدن نشست کردو دو بار کل و خال برچشمم آورد بصارت مرا بسیار ضعیف کرد که بعینك تاربینم از کار تحریر مشقت میکشم لااقل از من این را رفع کنید هیچکدام نشد، از مامأیوس‌شدند و کینه برداشتند، ایشان هم بسیارمراسلات باشخاص نوشتند همان مراسلات نشر احوال ایشان کرد و سند رسوائی‌ایشان شد، تامدتی نقل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود (اسرار الشهادة ص۹۴۰)

کلمات شریعتمدار بدون کم وزیادنقل‌شد تامعلوم‌شود چگونه شریعتمدار در مقام سخریه واستهزاء اصحاب قلعه طبرس برآمد.

۱۸۵ – درجای دیگر از ظهورالحق نوشته شده است قطعات جسد حاج محمد علی قدوس‌را شریعتمدار نماز خواند ودرمدرسه میرزازکی به ثلث‌آخر شب دفن‌نمود گویانویسنده کتاب ظهورالحق درموقع نوشتن‌این‌سطورفراموش نمود که درهمان‌کتاب ازشریعتمدارجمله زیر را نقل‌کرده است؟!

حاج محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و او را آتش زدند! هرگاه‌جمله مزبور که نویسنده ظهورالحق از شریعتمدار نقل کرده درست باشد؟!

دیگر جسدی برای قدوس باقی نماند که شریعتمدار بر آن نماز بخواند شریعتمدار که بنا بمندرجات ظهورالحق آشکارا درروی منبر مسلمین اظهارات قرة العین و فرقه بابیه را تصدیق میکرد چه مانعی داشت که نماز و دفن جسد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آنرا بثلث آخر شب نیاندازد در هر حال آنچه مسلم است اینکه وقایع مزبور ، همچنین وقایع دیگری که در ظهورالحق ذکر شده از قبیل ازدواج شریعتمدار در سن نودسالگی باخواهر قدوس ونظیر این وقایع که بظاهر نیز دور ازعقل وعادت آنعصر بنظر میآید دور از مآخذ و سند تاریخی است و حتی مخالف با آثار و نوشتجاتی است که از شریعتمدار در دست است

۱۸۶ ـ آنچه معروف و مشهور است نوشتجات و کلمات شریعتمداردر اسرارالشهاده نیز آنرا تأیید میکند این است شریعتمدار در واقعه جنك شیخ طبرسی که باعث ریختن خون عدهٔ از مردم جاهل و نادان شده بود بسختی مخالفت کرد زیراعقاید ونظم اجتهادی وی این بود فرقه بابیه رانبایستی محکوم بلعن ونجاست ومهدورالدم دانست ، شاید بهمین جهت بود که بعد ها فرقه بابیه بسوی او گرویدند ، او را حامی خود پنداشتند اساس قضیه این است در واقعه جنك شیخ طبرسی که در مازندان رخ داد .

دو نظر مختلف در بین بزرگترین علمای آن عصر وجود داشته است عده‌ای از مسلمین به تبعیت از سعید العلمای مازندرانی که از علمای بزرك عصر خود بود معتقد بکفر فرقهٔ بابیه و لزوم قتل آنان بودند ، عده دیگری از علماء که از شریعتمدار پیروی میکردند بر خلاف آن عقیده را داشتند ، بخصوص شریعتمدار که عالمی پاك دل و صریح اللهجه و خالی از تظاهر و عوام فریبی بود در عقیده خود بشدت اصرار میورزید و پا فشاری میکرد

۱۸۷ ـ مبنای عقیده شریعتمدار چنانکه از کلماتش در اسرارالشهادة بر میآید این است : فرقهٔ بابیه مانند سایر فرق اسلامی از **قبیل سنیان و صوفیان موحد صرف و مذعن بقر آن هستند و بخصوص فرقه بابیه شیعی محض و معتقد بائمهٔ میباشند** بنابر این نمیشود حکم لعن و نجاست بر آنان جاری ساخت بخصوص که اکثر پیروان این فرقه مردمی جاهل و نادانندو ریختن خونشان دور از انصاف و عدالت و رضایت خداست!!

۱۸۸ ـ همینکه واقعه شیخ طبرسی رخداد، عده‌ای‌ازمردم بیگناه هدف اغراض پست و پلید مغرضین آن عصر قرار گرفتند شریعتمدار سخت متأثر و متألم شد، در مناجات با خدا بزبان مازندرانی می گفت : بارخدایا این‌مردم جاهل ونادانند گناهانشانرا به بخشای، ازسر تقصیراتشان درگذر شریعتمدار درعین اینکه آنی ازمطالعه و تألیف و تصنیف فارغ نبود همواره مراقب حال مردم بود، بانصایح ومواعظ سودمند خود مردمرا به اخوت و برادری ارشاد میکرد، تمام سعی وهمتش این بود نفاق‌ودوئیت راکه مولد فتنه‌وفساد وجنگ وجدال بود ازمیان‌بردارد! بجای‌آن وحدت وصمیمیت‌برقرارسازد! بنابراین مخالفت شریعتمدار درآن عصربامسئله بابی‌کشی قطع نظر ازمبنای اجتهادی بیشتر روی اصول بشر دوستی و جلوگیری از خونریزی و برادرکشی بود ، بهمین جهت در چند جای‌کتاب اسرارالشهادة این نکته را یادآوری کرد ، وعقاید خود را دراین‌زمینه با آنکه شاید چندان موافق باسلیقه عوام‌آن عصر نبود. آشکار اظهار داشته وعملاهم در اجرای‌آن مقاومت وپایداری‌کرد.

۱۸۹ ـ کلمات شریعتمدار : مجرد قول ببابیت انکار ضروری دین یا مستلزم انکار ضروری‌دین است یا نه ؟ محل‌کلام است چه عام را دلالتی‌نیست برخاص بهیچ نوع ازانواع‌دلالات. درجای دیگرمی‌نویسد: درآخرفروع‌کافی حدیثی است‌که هررایت‌که پیدا شود قبل ازظهور حضرت قائم عجل‌الله فرجه صاحب آن طاغوت وشیطان است ! پس‌حذرکنند دراستقبال زمان اگرخدای نخواسته روی دهد و در مرحله‌گذشته جماعت بابیه بنگرند وبخاطر آورند و تنبیه شوند وکاررا بفتنه وفساد نکشانند تا خسارات وملالت دنیا وآخرت بار آورند : در جای دیگر: پس تکفیر ولعن این طائفه مقصود بابیه است ازراه اخلال واهمال وترك فروع‌دین حرام‌وبالضروره جائزنیست درشریعت‌احمدیه باجماع وحل وعقدوالاابوحنیفه وقاطبه سنیان را بایدکافر دانست: درصفحه ۹۲۷ اسرارالشهادة در پاسخ سؤالیکه از شریعتمدار در بیان معنی‌کلمه بابیه می‌شود چنین نگاشته است: باب بمعنی در است، جمعش‌ابواب چنانچه رسول خدا شهرعلم بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن بفرموده‌اش‌که انا مدینة العلم وعلی‌بابها چنانکه درخانه داخل شدن‌خانه از دراوست وبدون او محال است، آن طایفه نیزخود را چنان میدانستندکه باب‌وابواب وصول بحق‌وعلم حضرت قائم علیه‌السلام‌اند، این طایفه در اول غیبت صغرای حضرت قائم‌علیه

السلام طلوع کردند، توقیع امام غایب علیه‌السلام بیرون آمد بر لعن ایشان و بیزاری از آنها بسبب انکار از راه دروغ و افتراء ادعا نمودند، ما سفراء آنحضرتیم و ابواب شیعه هستیم یعنی نسبت بشیعه بمنزله درهائیم بسوی حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام و بسبب این توقیع امام و دروغ و افتراء درمیان شیعه مذموم گردیدند، وقایع ایشان مسطور است در کتاب اصحاب «صفحه ۹۴۸» در زمینه شرائط صحت دعوی بابیت چنین نگاشته است .

اول شرط است در صحت بابیت و صدق وکالت و دروغ و باطل نبودن دعوی ببابیت اینکه امام با مر و اذن و رخصت امام نصب کند او را چنانچه در نواب اربعه و غیر این چهار تن موجود بود و اگر هیچ کدام نباشد دعوی بابیت باطل است زیرا که کسانی غیرمعصوم هم مساویند در احتمال کذب و خطا و خیانت و انتقاء عصمت و تعیین بعضی دون یا ترجیح بلامرجح یا ترجیح مرجوع یا ترجیح راجح است ، تعیین هیچیك در وسع وطاقت غیر امام نیست مثل تعیین امام که باید از روی نص پیغمبر یا منصوب پیغمبر باشد زیرا نایب در حکم منوب عنه است . خاصه در احکام دینیه و خاصه متعلقه بامانت .

دوم شرط است در صدق و صحت دعوی بابیت و نیابت آنکه قادر باشد بر معجزه و کرامت بقوت امام زمان علیه السلام امام بدست او اجرا کند معجزه را اگر عاجز باشد هر آینه دعوی و دعاوی کاذبه و غیر مقبوله میباشد اگر گفته شود که چه عیب دارد باب حضرت باشد میان خود و حضرت و خدای خود؟ نتواند بر غیر اثبات کند ؟ میگوئیم خود بداند و دیگر صدق باب بودن او در کار نیست! زیرا باب یعنی در شیعیان بسوی حضرت و مفروض عجز او است اثبات دعوی مگر اینکه باب برای خود بتنهائی باشد ، هیچ باب نفس خود نمیشود مگر حسب مراتبش باشد این هم صحیح نیست زیرا مراتب هر شخصی از حواس پنج گانه ظاهره تا حواس پنج گانه باطنیه و مراتب نفس تا بر نوع عقلی و عقل مفارق از شئون نفس است و دخلی ببابیت و سفارت ندارد .

اگر گفته شود مدعی مذکور هر گاه خطب فصیحه و بلیغه و قرآن و سوره‌های قرآنی مطابق نظم همین قران بیاورد و سرعت انشاء و قلم داشته باشد که دیگران عاجز باشند از اتیان بمثل آن یا شرح سوره قرآن کند به عبارت مغلقة و مشکله که کسی نتواند مثل آن بیاورد و امثال اینگونه چیزها! آیا اتیان باینها موجب صدق ادعا و دعوی بابیت میشود یا نه جواب آن است

شبیه ابراهیم خان ظهیرالدوله استاندار معروف کرمان و بلوچستان در عهد فتحعلی شاه که نسبت بمرحوم شیخ احسائی ارادت میورزید - اینمرد پدر مرحوم حاج محمدکریمخان کرمانی معروف است

که نه ؟! زیرا هر کسی قادر است بر تصرف کردن مثل آن و آن کس که نتواند آورده خود را بیان تام کند و بکنار آورد و عامی و عاری باشد از درك مقدمات و فهم مبادی و تفهیم آن از علوم مصطلحه دعوی بابیت او خطا است ! بر فرض که دیگران عجز داشته باشند برایتان بمثل آن بسیار علوم و صنایع و حرف و لغات واصطلاحات است که‌او هم عجز دارد از اتیان بآن! دیگران ممکن است قادر بر آن باشند وترجیح او بردیگران از حیث صدق دعوی بابیت ترجیح بلامرجح است ! چه بسیار از عوام شهدای دشت کربلا که در نزد خدا بربسیاری از علما وخواص مرتبت و منزلت بیشتری دارند!! چراکه علم وادراك حتی صنایع وحرف وکیمیا سازی وغیره ملاك دعوی‌بابیت نمیشد زیرا باب بودن راهی است بسوی امام دخلی به علم و معرفت ندارد ! غایت الامر از جمله علماء است نه از جمله ابواب ، نائب امام کجا است او را که مدعی بشود بر باب‌بودن بسوی شیعیان خود پس بماند‌او و ادعای‌باطل خود تا ظهور قائم عجل الله فرجه بود .

سوم شرط است در دعوی‌بابیت ونیابت صحیحه ووکالت صادقانه اینکه مدعی بتواند ادعای خودرا کنار آورد والا چند نفرمثل خودرا بدورخودجمع کردن همه مدعیان محسوبند وادعا بلادلیل درهیچ ماده قبول نیست ومصادره برمطلوب و دلیل قرار دادن نفس مدعاکاری بیهوده وخطاست!!

چهارم شرط است در صدق دعوی بابیت‌آنکه امام زمان و باب و نائب خودرا یاری‌کند تا درهمه جا غلبه‌کند واحکام خودرا بر گردن‌خلقان گذارد یعنی درتمام اقطار بلاد نه درمیان چند مشت مردم عوام وچند قریه و بلادکه هیچ مفید نخواهد بود.

پنجم دعوی بابیت در زمان طولانی غیبت تا ظهور قائم عجل‌الله فرجه غلط وبیجاست زیرا مدعی اگر دعوی‌کندکه اوباب شیعیان است بسوی احکام جدیدکه در شریعت‌پیغمبر‌نبوده‌وتازه پیداشده لازم میآید نسخ شریعت وانقلاب ماهیت اما لزوم نسخ مثل بطلان‌آن واضح است .

اقلا ازبابیت بمقام نبوت‌که بالاتر ازمقام امامت است چه رسد ببابیت‌و اگرمدعی باشد که‌باب شیعیان است بوی احکام قدیمه‌که حلال وحرام‌الی‌یوم القیامه باشد . پس او مثل سایرعلماء راشدین است‌که مرشد واهل ارشادباشد نه باب ، وبابی !!

پس دعوی بابیت بهر حال در زمان طولانی غیبت باطل و بیجاست در شریعت وطریقت وهمینقدر ازمیزان بابیت وقانون برای تمیزوفرق حق‌ازباطل این‌باب‌کافی است .

۱۹۰ ـ شریعتمدار در مسافرت دوم خود به عتبات درمشاجره میان‌بالا سری و شیخی شرکت داشت. مختصری از آنرا دراسرار الشهادة بشرح زیر آورد :

۳۱ ـ محاکمه سیدکاظم رشتی

نظیر این واقعه‌درزمان مامشاجره‌ایست‌که میان بالاسری وشیخی (شیخ (احمد استادکه دریای‌علوم معقوله ومنقوله خاصه فن توحید وعرفان بود)رخ داد درآن مشاجره سیدمهدی‌مجتهد دراصول وفقه (پسرسیدعلی‌صاحب ریاض) سه بار اجلاس‌کرد و شاگرد ارشد شیخ حاج سیدکاظم رشتی صاحب تصانیف و تألیف عدیده‌درآن‌اجلاس بود (که همه‌اتباع ظاهربین آقا سید مهدی‌بودند) به تنهائی حاضر شد! یك‌کتاب شرح زیارت شیخ زیربغل داشت این اجلاس درخانه برادرش سید محمودکه صاحب تصانیف‌دراصول و فقه بود برگذار شد من در آنموقع بعزم زیارت ازبار فروش بکربلا رفته بودم ، در آن اجلاس حاضر شدم و بعد ازآن دو اجلاس دیگرهم درکربلا شد نرفته بودم درمجلس ایشان ، بعلت اینکه سید مهدی وعلمای تابعینش عاری وبیسواد بودند از فهم کلمات شرح زیارت! ازطریقه شیخ مجلس‌درس شیخ دراصفهان بزمان‌کم‌نفع کثیر برمردم داشت ونصیحت‌ووصیت‌بفقیر کردخوض‌درکتب شواهدصدرالعرفای شیرازی واسفار اربعه وغیرها را بدل‌کنم بدقت در شرح عرشیه وشرح‌زیارت جامعه وفوائد و شرحش وسایرمؤلفاتش، بخط شریف خود در این باب وصیت نوشته درمیان‌قرآن‌گذاشته بودم والان هم‌هست، بعد از ورود ببار فروش‌حسب الوصیته بتدریس شرح عرشیه مشغول شدم وآنرا شرح ومزج‌کردم به بسط‌تام جلد اول سه جلد شرح‌ایشان‌میشود. سبب دیگرحاضرنشدن‌این فقیر دراجلاس دیگران نشانه آن بود مخالفت کردن با سید مهدی و علمای تا بعین ایشان امری مشکل بود مخالفت حاجی سید کاظم اشکل چون طرفین مراجع میان صورت و معنی و مالك هرسه فن (که دوفن ملاصدرا و شیخ‌که برنقیض‌اوست!

دیگر فن فقه واصول و سایر علوم ادبیه و غربیه) مسلم میدانستند ، هر سمت توقع نصرت و حمایت خود داشتند.

۳۲ - دعوت سید کاظم رشتی برای مشورت

۱۹۱ - جلسه سوم در خانه سید محمد علی کلید دارحضرت امام‌حسین علیه‌السلام بود آقا سید مهدی چند مورد شرح زیارت شیخ را سؤال کرد ؟ حاج سید کاظم بیان ، نمود ، علماء مجلس (شیخ خلف و ملاشریف و حاجی ملا جعفر استر آبای و دیگران) در جواب و مکالمه حاجی سید کاظم‌عاجز شدند ! هیچ خبر از فن و قواعد شیخ نداشتند ؟! آقا سید مهدی بحاج سید کاظم گفت ظاهر این کلمات شرح زیارت که تومعتقدش‌میباشی بر خلاف ضرورت شرع و دین است ! خود من باین ظهور ومظنه ظن دارم بکفر تو وکفرشیخ استاد تو و کفر ظنی را کفر میدانم ! دیگران خود دانند ! شریف العلماء دید که بحضار مجلس بدگذشت از حاج سید کاظم پرسید ! این نزاع منتشره مابین دو دسته در امر دین آیا صغروی است یا کبروی ؟ حاج سید گفت هم صغروی است و هم کبروی ! در این هنگام چون مجلس پر از علماء و طلاب و تماشاچیان بود بحاج سید کاظم خندیدند !! از مجلس متفرق شدند ! البته مخاصمه ایشان علمی وامر دینی و زبانی بود ! هرگز بفتنه و فساد وضرب و جرح نرسیده بود ! چه اینواقعه جلسه در سال هزار و دویست و چهل و شش وقوع یافت درذی الحجة این سال ! تا درآخر ماه محرم طاعون عمومی در کربلا و نجف و سایر بلاد عرب چنان شدت کرد هر خانواده عرب و عجم‌ده یك که حساب نمودیم باستقراء باقی ماندند از آنزمان تا کنون سال هزار و دویست و هفتاد و دو است نصف آن جمعیت فراهم نیامد ونخواهد آمد نظر بوبای مستمر که کم کم میبرد انشاءالله طوری شود که ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه نزدیك گردد و دنیا بآخر رسد (ص ۹۳ اسرارالشهاده).

۱۹۲ - شریعتمدار پس از تکمیل تحصیلات خود دست از مطالعه بر نداشت تمام اوقات فراغت را بتدریس و تألیف مشغول بود میگویند سیزده نفر کاتب داشت هشتاد جلد کتاب تألیف کرد که قسمتی از آن پس از نوشتن‌در دست اشخاص از بین رفت‌و آنچه تا کنون در دست خاندانش باقی است بدین

شرح است: ۱ ـ اسرارالشهادة کتاب مبسوط ومفصلی‌است حاوی ۱۰۲۸ ورق بقطع وزیری که ۲۰۵۶صفحه میشود مشتمل برمصائب وارده بائمه‌اطهار(ع) متضمن میاحث دقیقی از فرق مختلفه وپاره‌ای از مسائل فلسفی وعلمی‌تاریخی است از احوال یکایك ائمه معصومین(ع) که در چهار نسخه آن در خاندان خطی که یکی بخط خود شریعتمدار است و اکنون یك نسخه آن در خاندان شریعتمدار باقی است عالم جلیل آقای شیخ‌آقابزرك تهرانی درکتب الذریعه بشماره ۱۸۶ مینویسد اسرارالشهادة شریعتمدار کبیر در بلاد عجم چاپ‌شده است این‌کتاب تاکنوبچاپ نرسیده‌است تألیف دیگرمتجاوز ازبیست وشش‌جلد است که فهرست خطی آن نقل میشود :

بشرح زیرصورت برداری شده: ۱ـ رساله الامربین‌الامرین ۲ـ طرائق الشریعه ۳ـ الشرح‌برشرح عرشیه ۴ـ اصول‌دین‌فارسی ۵ ـ تقلید میت ۶ـشرح برشرح زیارة ۷ ـکشکول ۸ ـ اصل وفصل ۹ ـ حظوظ الایام ۱۰ ـ روحیات ۱۱ ـاسرارالشهاده ـ ۱۲ ـ انوارلامعه۱۳ ـ در رغیبیه ۱۴ ـ رساله بقابرتقلید میت ۱۵ ـ اسرار المکارم ۱۶ ـ علوم غریبه ۱۷ ـ (رمل وجفرواشکال)۱۷ ـ اربعین ۱۸ـ تفسیر قرآن مجید ۱۹ ـ شرح‌قوانین تا امر ۲۰ـ اصول (ناتمام) دو جلد ۲۱ ـ لمعان ۲۲ ـ سیرحیثیت ۲۳ـ رساله رضاعیه ۲۴ ـ مواعظ ۲۵ـ اصول سبعه ۲۶ ـ حواشی براسفارار بعه ۲۷ ـ واردات

۱۹۳ ـ شریعتمدار برادر دیگری بنام حاج ملا یعقوب از خود داشت که ازعلمای بزرگ‌وصاحب تقوی و احازه اجتهادازشیخ مرتضی انصاری‌داشت این دو برادر بقدری بیکدیگر علاقه داشتندکه ازجان ومال دریغ نمیکردند بموجب نوشتجاتی که‌ازآنان دردست است چندین بارهرکدام آنان تمام‌اموال ومایملك خودرا ازمنقول وغیرمنقول به یکدیگر صلح وبخشش کرده‌اند. این مصالحه از دوطرف بطور مکرر به عمل‌آمد.

ملاحمزه شریعتمداردرهزارودویست وهشتاد ویك وفات‌کرد

۳۳ ـشیخیه آذربایجان

۱۹۵ ـشاگردان بزرگ‌شیخ‌احمداحسائی‌وسیدکاظم‌رشتی درآذربایجان وعالم عربی مشرب خاصی‌داشته ودارند با راه و رسم شیخیه کرمانی جدااست.

مشرب شیخیه آذربایجان این‌است که دراصول عقاید پیرو مدرسه‌شیخ وسیدبوده وهستند. درفروع احکام‌مذهبی پیروان خودرا بسوی مراجع‌بزرگ مذهب جعفری رهبری وهدایت مینمایند.
مختصری از شرح احوال وآثارآنان است.

۳۴ ـ ملامحمد حجة الاسلام ممقانی

۱۹۶ ـ ازشاگردان‌ارشدشیخ‌احمد احسائی بشهرتبریز قدم نهادآخوند ملا محمد حجة الاسلام ممقانی بود . در فقه وحکمت وتقوی وعفت و جهاد و شجاعت سرآمد اقران خود بشمارمی‌رفت با سرعتی فوق‌العاده در همه‌صفحات آذربایجان شهرتی اکتساب نمود .

رجال دولت واشراف واعیان وتجار وبازاریان بوی تقلیدکردند درکمترمدتی‌ممتازترین مسجدی رابرای نماز وموعظهٔایشان‌بناکردند. این مسجدکه همسایه مسجد جامع و درمدرسه طالبیه تبریز واقع است بمسجد حجة الاسلام معروف شد ازلحاظ وسعت و زیبائی و مزایای بهداشتی در تمام آذربایجان بی‌نظیر است .

بعد ازاشتهارکامل وعظمت مقام وموقعیت‌خاص حجةالاسلام طبعاً دراثر تلقینات سوء بعضی ازحسودان و ماجرا جویان شعله اختلاف در این صفحات نیز شیوع یافت وبارقابت یك دوخانواده‌علمی وتحریکات ایشان نائره‌دوئیت واختلاف مشتعل گشت . اما علم ومعرفت . زهد و تقوی . منطق وشجاعت این عالم مبارزغائله را بر علیه محرکین منعکس ساخت توجه شاه مرا بخود جلب کرد . دراثر راستی ودرستی واعمال مثبت حجةالاسلام تشبثات رقیبان ومنفی بافیهای ایشان نه تنها در اواثری نداشت بلکه موجب بزرگی ومحبوبیت وی می‌گشت. وبالاخره پس‌از مجاهدات ومبارزات دامنه دار در راه ترویج‌فضائل ومناقب‌آل محمد (ص) درسال ۱۲۶۹ قمری جهان فانی را وداع گفت.

۳۵ - میرزامحمد حسین (حجةالاسلام)

۱۹۷ ـ حجة الاسلام سه فرزند بیادگارگذاشت (میرزا محمد حسین .

میرزا محمد تقی میرزااسماعیل) که هریك ازاین اخلاف سه گانه درعلم وعمل وحید عصر بشمار می‌رفتند.

فرزند ارشد حجة الاسلام میرزا محمد حسین حجةالاسلام مصنف کتاب علم المحجه ازتلامذهٔ سیدکاظم رشتی می‌باشد علاوه برعلم وفضل و زهد وتقوی دارای منطقی بلیغ ورائی‌مصیب وشهامتی‌فوق‌العاده بود. شجاعتی‌بارزواراده‌ای توانا داشت.

تمام عمرایشان درراه مبارزات‌مذهبی‌بسر رفت حتی‌ناصرالدین‌شاه‌قاجار درنتیجه غوغائیکه رقیب برپا کرده‌بود هردو را بپایتخت‌جلب کرد حجةالاسلام باستدعای شاه عقیده خویش را در رساله‌ای بنام علم المحجة نوشت وآن‌رساله مورد پسند وتمجید ملوکانه واطرافیان شاه قرار گرفت ناصرالدین شاه پس از قرائت وپسند رساله مزبور را جهت رقیب فرستاد واو را بصلح واصلاح‌دعوت کرد. امارقیب سرسخت سرپیچی‌کرد وجوابهای منفی داد وعاقبت وی‌راقهوه خورانیدند و از رنج رقابت و حسد آسوده‌اش ساختند!! حجة الاسلام مظفر وفیروز به تبریز مراجعت فرمود.

در زمان میرزا محمد حسین حجة الاسلام‌ایشان علماء و فقهای ناشرین فضائل آل محمد در تبریز و سایر اماکن آذربایجان زیاد شدند و مساجد بسیاری در شهر با عظمت تبریز مرکز نشر فضائل و مناقب آل بیت اطهار علیم السلام گردید حتی جهت تربیت عوام نیز درس خصوصی فضائل ومناقب گذارده شد. عمده ترین ایشان حاج میرزا شفیع ثقةالاسلام سید میرزاعلی آقا طباطبائی که‌از بزرگوارترین‌شرفای تبریز بشمار میرفتند ودر عصرخود صاحب رساله و مرجع تقلید بودند حاج ملا علی معین الاسلام که هر کدام‌را مسجدی با عظمت و مریدهائی فراوان و تشکیلاتی قابل توجه بود و حاج میرزا موسی ثقة الاسلام وحاج سید مصطفی‌حائری‌اسکوئی(۱) اما میرزامحمد حسین حجة الاسلام پیشوای کل‌محسوب میشد ودر سنه ۱۳۰۳ قمری برحمت ایزدی واصل گردید

۱ــ حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام وحاج ملاعلی معین الاسلام ازشاگردان سید کاظم رشتی و سید میرزا علی آقا طباطبائی وحاج میرزا موسی ثقة الاسلام و حاج سید مصطفی اسکوئی از شاگردان‌آخوند میرزا محمد باقر اسکوئی‌بودند

۳۶ ـ میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر

۱۹۸ ـ شادروان محمد علی‌صفوت تبریزی در داستان دوستان نوشته است: (نیر) در آسمان علم و ادب آفتابی بود جهان تاب که صدها ستارگان درخشان از او کسب روشنی کرده است . « زیکچراغ توان صد چراغ روشن کرد ».

حجةالاسلام درسال هزار و دویست وچهل وهشت قمری درتبریز تولد یافته و در ۲۲ سالگی برای تکمیل و تحصیل دانش به نجف سفر کرده پس‌از استفاده از محاضر استادان ومشایخ آنسامان به تبریز بر گشته آنجناب بحدی دارای عزت نفس ومناعت بودکه جزخانهٔ مسکونی چیزی نداشت و اندوخته نکرد آنهم پس‌از درگذشت وی فروخته وبوام وی داده شد. بزندگانی بسیار ساده وگوشه نشینی بیشترمایل بود تا باختلاط مردم و تحصیل مال . در این باب گوید :

خرشیخ درتك ودوبرهرخس ازپی‌جو منم آنکه بار خسرونکشم که خرندارم

ازآثار باقیهٔ آن بزرگوار است : صحیفة الابرار. مفاتیح الغیب. لآلی منظومه .آتشکده . دیوان غزلیات . مثنوی درخوشاب که با تخلص عمیداختم شده و بطبع رسیده‌است.

ای عمیداختم قال و قیل کن ختم دفتر با همین تمثیل کن
ختم کن این دفتردرخوشاب کآب‌شدنك مثنوی‌قاردوشاب

کتاب کشفه السبحات . رسالـهٔ علم الساعة . رسالهٔ لمح‌البصر . رساله نصرةالحق ،الفیه که بدینسان شروع کرده:

قال التقی الهاشمی‌النسبا بقیة الماضین من طباطبا

وپارهٔ رسائل دیگر ومکتوب مفصل علمی و ادبی که درپاسخ نامهٔ میرزا یوسف خان مستشار الدوله (۱) در خصوص الفباء اسلامی نوشته است هم از آثار فکری وقلمی او بوده که چاپ نشده است .

۱ـ دانشمندی معروف و پیش قدم ترقی خواهان آذربایجان و از اهل تبریز بود در داخله و خارجه مأموریت های مهم دولتی‌داشته‌است .گنجینهٔ‌دانش طبقات الارض . رسالهٔ خط اسلامی . یك کلمه از تألیفات او بـوده در دهه اول قرن چهاردهم هجری در زندان قزوین در گذشته است .

۱۹۹ - نیر در زمان خود برفرض اینکه ازمعاصرین دانا همپاو نظیری داشته در قسمت ادبیات و قریحهٔ شاعری از نوادر روزگار بوده . درغزلیات حود از اشعار سعدی شیرازی که ایرانیان را مایهٔ سرافرازیست بیشتراستقبال کرده و با بهترین وجهی ازعهدهٔ آن برآمده است ، چنانکه خود گوید:

شعرمن گر بسرتربت سعدی گذرد　　　کاروان‌شکر ازمصر بشیراز آید

نیر درحسن خط و خوشنویسی ماهروزبردست بود . درقدرت قلمی او همین بس . آنگاه که به‌بیماری فلج مبتلا گردید. بادست چپ چنان‌خط درشت می‌نوشت که از کار دست راست فرقی نداشت . ادیب فراهانی در زیبائی‌خط او گوید :

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان　　　برشکسته خط طغرای صفاهانی‌را

۲۰۰ - چیزیکه درکام حجة الاسلام زندگی را تلخ کردی و با همان مرارت عمرخود را ازغره بسلخ رسانید . رشك حسودان و بدخواهی مردمان خود خواه بود. در خلال اشعار وآثار اوعدم رضا وشکایتی ازمکاره و آلام که درهرزمان ندیم مردمان‌حساس بوده بطورصریح یا ایهام وابهام دیده نمی‌شود مگراز کوته نظری ومناقشه ومنافسهٔ بعضی‌ازمردم . دریکی‌ازقصاید گوید :

گنجی‌است دردلم زغم‌ورنج مهروماه　　　زین‌بس‌عجب مدار که پیچم‌بخودچومار
دستی‌بخوان دهرنیالوده‌چون مگس　　　شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای هوش‌دیگرآهن‌سردم بسرمکوب　　　ای‌فکر دیگر ازرگ اندیشه خون ببار
ای چشمهٔ مداد من از غصه قیر شو　　　ای خامهٔ نزار من ازغم چونی بزار
در بوستان دهر رخ انبساط نیست　　　تاغنچه تنگدل بود و لاله داغدار
ای کاش مام دهرز زادن شدی عقیم　　　تا این بنین زباب نماندی بیادگار
ننگست این سرا بسر آیزمان عمر　　　سیرم زجان شتاب کن ایمرك ناگذار

نیز از رنجشهای‌طاقت فرسای درونی وناسازگاری‌محیطزادگاه‌خوددر یکی ازغزلها هم بدینگونه دل تنگی وفشار روحی خویش را ابرازداشته :

دلم از خطه تبریز بزنهار آمد　　　نیراخیمهٔ ما بین که بویرانه زدند

۲۰۱ - آری‌این جهان پرشرونیرنك بمانندگان نیرزندان تنگی‌است که تنهاتونس دانشمندان زندگیرا با آنان ممکن یا آسان‌کند . خوشبختانه حجةالاسلام با چندتن معدود ازکبار فضلای معاصر که لایق‌خلوت وخلت‌بودند مألوف ومرتبط بودکه غالباً شبها برای انس وصفا گردهم می‌نشستند.

(صحبت بشب انداز که صحبت گل شب بوست) اسامی مصاحبان نیر بدین قرار بود:

میرزا محمد تسوجی معروف بملا باشی (۱) حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف بحاج وکیل (۲) میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا (۳) میرزا علی منجم باشی خلف میرزا جعفر منجم باشی. شریف العلماء اصفهانی . با امیر - الشعراء فراهانی (۴) نیز مصادقتی داشته واشعار زیرین را محض پاسداری از فضل ودانش امیری ورعایت حق ارادتی که ازاو بظهور آمدی ساخته وبدو فرستاده است :

سزد ار سجده برد میر فراهانی را	گر زخاقان گذرد مرتبه خاقانی را
ای امیر قرشی‌زاده کت اعجاز سخن	بند بر ناطقه زد منطق سحبانی را
عرق‌ازخجلت تشبیب تواز نیل گذشت	چهرهٔ طبع منوچهری دمغانی را
مدعی گو گله کم کن که بهرخس ندهند	فیض روح القدسی رتبهٔ حسانی را
شعرارا همه گرسحر حلالست حدیث	دیده بگشا و ببین آیت عمرانی را
تا نیامد بسخن نطق تو معلوم نبود	کا بر نیسان زکه آموخت درافشانی را
گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب	کآخرین پایه همین است سخندانی را

۱ــ مرحوم محمد علی تربیت در تذکره خود گوید : نصف الفیهٔ نیر از تسوجی بوده است .

۲ــ زمانی دراز حکومت تبریز سپرده وکیل ملقب باعتضاد الممالك بود. کتابخانه مفصل ونسخه‌های خطی زیادداشته با دستور امیر نظام گروسی کتاب کلیله ودمنه را تصحیح وتنقیح کرده باخط مرحوم میرزا باقر فخرالکتاب نگارش یافته و چاپ شده است وکیل درسال ۱۲٤٦ درتبریز متولد شده وسنه ۱۳٤۱ درگذشته است .

۳ــ شرح مرحوم صفا دراین نامه گفته آید .

۴ــ میرزا صادق ادیب الممالك ازسلسلهٔ مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام بوده، درسال ۱۳۰۷ درایام حکمرانی امیرنظام گروسی به تبریز آمده تا آنوقت پروانه تخلص داشت. سپس امیرالشعرالقب یافت وامیری تخلص کرد سال ۱۳۱۰ از تبریز رفته درسنه ۱۳۱۴ با امیرنظام برگشته سال ۱۳۱٦ نایب رئیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز شده و روزنامهٔ ادب را نوشته است . استاد نامبرده سال ۱۲۷۷ قمری متولد وسنه ۱۳۳٦ درتهران فوت کرده است .

کوس تسخیر فرو کوب کـه در کشور نظم
بخت بر نام تو زد سکهٔ قاآنـی را

۲۰۲ ـ در پاسخ نامه وچامهٔ حجةالاسلام . امیری هم اشعاری را که فرسنگها از اغراق و نفاق دور می‌باشد ساخته و بدو تقدیم داشته . این است آن چکامه :

عجبی نیست مرآن آیت ربانی را — گر کند زنده ز نو حکمت لقمانی را
ای بتاریك شب کفر برافروخته باز — پدرت (۱) در ره دین شمع مسلمانی‌را
تو ازآنشاخ برومند بزادی که‌زفضل — درس تـوحید دهد نخله عمرانـی را
حجة الاسلام‌آمد لقبت زآنکه بخلق — بشناسانـی مـر حجت یـزدانـی را
توئی آنعاقلهٔ دورمه و مهرکه عقل — نـزد فرهنك تـو گیرد ره نادانی را
ملکات کلمات تو به نیروی کمال — عقل بالفعل کند عقـل هیولانـی را
تا بمیدان خرد اسب هنر تاختهٔ — دست بستی بقفا فاضل میدانی را (۲)
رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان — برشکسته خط طغرای صفاهـانی را
دم عیسی ز عقیق لب لعل تـو وزد — گهرت خیره کند تاج سلیمـانی را
بنده‌آن‌رتبه‌ندارد که‌تودرچامهٔ‌خویش — در حق وی‌کنی اینسان گهرافشانی را
لیك در سایهٔ مهرت بشعیری نخرم — زین سپس مخزن‌شعرحسن‌هانی‌را (۳)

۱ــ پدرنیرملامحمد مامقانی‌بوده که‌در فقه وفلسفه وتخلق بملکات‌فاضله‌از نوادر عصر خود محسوب بوده وسال ۱۲۶۹ ازسرای فانی‌بدار باقی‌ارتحال‌یافته

۲ــ ابوالفضل‌احمد میدانی مؤلف کتاب مجمع‌الامثال والسامی فی‌الاسامی بوده میدانی‌ازاهل‌نیشابور وفات او هم ۵۱۸ قمری همانجا بوده است شعراوست:

تنفس صبح الشیب‌فی‌لیل‌عارضی — فقلت عساه یکتفی بعذاری
فـلمـا فشا عـاتبته فـاجـابنی — ایاهل تری صبحا بغیرنهار

۳ــ حسن نام ابونواس وهانی اسم پدر اوست. حسن از مشاهیر وبزرگان شعرای تازی است . زادگاه او بصره و بقولی اهواز بوده . پدرش از اهل شام‌و مادرش اهوازیه بوده . نوادر وآثار ابونواس را کتابی مستقل باید‌کسی از نسب او پرسید گفت «اغنانی ادبی عن‌نسبی» در حسن ظن بخدا گوید :

تکثرما استطعت من الخطایا — فـانـك بـالـغ ربـا غـفـورا
ستبصران وردت عـلیه عـفواً — و تـلـقی سیداً مـلـکا کبیرا
تعض نـدامـة کفیك عـمـا — ترکت مخافة النار السرورا

در عراق ساکن بوده در بغداد سال ۱۹۵ درگذشته است .

سر و سامان شهی دارم و در بندگیت
بفلك یاد دهم بی سر و سامانی را

۲۰۳ ـ بالجمله حجة الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین شهرت و مرجعیتی که داشت مجهول القدر زمان خود بوده در قصیدهٔ که ندبه نام داده و بعربی ساخته است. گوید:

فکم حللت رموزاً طالماقصرت | عن حلهاحکماء الاعصر الاول
وکم ملکت کنوزاً شد ماجهدت | فی نیلها طلب العلیا ولم تنل

آن راد مرد نامی شصت وچهار سال بامناعت‌طبع زندگی کرده‌درتاریخ ۱۱ ماه رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روان او از تنگنای جهان رمیده در گلشن رضوان آرمید. چونانکه خود گوید:

خیز تا رخت بسر منزل عنقا فکنیم   پیش ازین حالت دمسازی انعامم نیست

۳۷ ـ شهیدالفضیلة میرزا علی ثقة‌الاسلام

شادروان محمدعلی صفوت در داستان دوستان نوشته است:

۲۰۴ ـ علی‌بن موسی‌بن محمد شفیع درشب یکشنبه هفتم شهررجب یك هزار و دویست و هفتاد وهفت (۱۲۸۷) قمری در تبریز تولد یافته. پس از آنکه در اوایل شباب از محضر جد خود و زمانی در خدمت پدرش کسب علم نموده بعراق عرب‌رهسپارشده ودرنزد علماء اعلام به تکمیل معلومات‌پرداخته ودرعلوم اصول، فقه، حکمت، کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ نجوم، بپایهٔ‌بلند رسیده بود.

شادروان ثقة الاسلام مجموعهٔ‌بود ازکمالات‌کسبی وفطری هر کس ازهر طبقه‌که بمحضر اورسیدی یا باستماع وعظ و سخنرانی اوتوفیق یافتی خرسند و بهره‌مند برگشتی.

۲۰۵ ـ ازآثارقلمی اوآنچه تاکنون بچاپ‌رسیده بدینقراراست: رسالهٔ لالان ولاحقهٔ آن. ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم‌الانبیاو مقتل‌سیدالشهدا تلگرافاتی‌که در موقع انقلاب مشروطه بمحمد علی میرزا مخابره‌کرده‌است. ترجمه بث‌الشکوی، اثر ابوالنصرمحمدبن عبدالجبار عتبی (۱)

(۱) عتبی معاصرومعاشرابوالفتح بستی وسرآمد شعرا ونثرنویسان زمان

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

۲۰۶ ـ پیش ازآنکه مرحوم امیرنظام گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یابد درجلسهٔ که جمعی از ادبای وقت حضور داشتند گفت: بخش عمدهٔ تاریخ یمینی را (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح ابن‌ظفرالجرفادقانی بفارسی ترجمه کرده. بخش دوم رساله‌ایست درمرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آنرا هم حبیب‌الدین محمد ازاهل گلپایگان در سال (۱۲۷۲) قمری بفارسی نقل نموده بخش سوم آن (بث‌الشکوی) است بهتر آنست که آن نیز ازلغت تازی بزبان فارسی ترجمه شود.

امیرنظام درهمان جلسه ترجمهٔ آنرساله را بعهدهٔ ثقة الاسلام که حضور داشت محول کرد. آنمرحوم هم به‌ترجمهٔ بث‌الشکوی بپرداخت وبفاصلهٔ چند روز اولین جزء نگارش خود را پیش امیر نظام فرستاد امیر پس از مطالعه بشادروان ثقة الاسلام نوشت:

عرض میشود رقیمه‌را زیارت کردم وترجمهٔ چون‌لوء لوء منثوروکلبرک مسطور را دیدم بی تملق ونفاق وبی‌مبالغه واغراق حقیق لك آن تکتب‌بالتبر علی الاحداق لابالحبرعلی الاوراق.

روکه برآمد ترابکلك‌سخن گوی آنچه علی را بذو الفقار برآمد

باین زودی وباین‌خوبی ترجمهٔرساله عتبی را دربحبوحهٔ رمضان‌نوشتن آیتی باهراست و کرامتی زاهر. روان عتبی را شاد فرموده وجرفادقانی را پس پشت نشانده‌اید «انه‌لقول فصل وماهوبالهزل»

مستدعیم خاطرشریف را باتراکم مشاغل با تمام ترجمه مشغول بفرمائید تابدهم طبع نمایند ومنتشر نمایم‌وادبا وفضلارانمیمه باشد. زیاده زحمت‌نمیدهم ادام الله علینابرکاتکم ۱۹ رمضان ۱۳۱۶

۲۰۷ ـ ازجملهٔ آثار قلمی و ادبی ثقة الاسلام کتاب مرآة الکتب است که اسامی تألیفات علماء شیعه راگردآورده واز سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش بتدوین وتهیه آن مشغول بوده است.

۲۰۸ ـ چند سطر ازشرحی که راجع به تسهیل زیج مرقوم داشته‌برای

خود (۴۰۰) بوده ثعالبی چند فصل ازمقالات ویکعده ازاشعار عتبی را درکتاب خود یتیمة الدهرآورده. ازآنجمله است:

اذا رمت من سید حاجة فراع لدیه الرضی والغضب
فان التهجم نیل المنی فان الطلاقة صبح الادب

نمونهٔ نثرنویسی او بلحاظ خوانندگان این تذکره میرساند:

این مجموعه چنانکه در دیباچهٔ آن اشاره شد باکمال تدقیق و تنقیح تصحیح شده وبین الامثال خود بی‌نظیرو بی‌قرین است واز کثرت عوائق‌وموانع که در تهذیب وترتیب این کتاب اتفاق افتاد. مراگمان این نبود که حوادث دهراندازه یابد واین اوراق پریشان شیرازه پذیرد. آهوی مراد به بندآیدو شکار مقصود بکمند افتد ولیکن‌سپاس بی‌قیاس خداوند متعال راکه تسهیل‌طرق فرموده وهمت اولیاء حقه را نعم الرفیق نمود تا با تمام این نسخه موفق‌شدم وازحضرت رب‌العزةمسئلت‌مینمایم که چون گوهر گرانبهای عمربگرو ومزرعهٔ حیات را هنگام درو برسد وارادهٔ مالك الملك این‌کتاب را بدیگران تملیك نماید. این نسخه عزیز را رایگان نشمرند «دونه‌المنیه» و زحمات مرا بهدر نبرند. وکمال افسوس دارم ازاینکه تحمل مشقت‌که در ترتیب این‌کتاب مرا روی داده‌کاش در امری بودی‌که درآخرت مرا یاری‌کردی. باز از رحمت حق مأیوس نیستم وازفیض نامتناهی او ناامید نمی‌باشم‌که شاید صاحب نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد.

«والله مع ظن عبده المؤمن»

۲۰۹ – ثقة الاسلام باوضاع عصر و رموز سیاست آشنا وآگاه بود ودر این نامه بچند سطرآتی اکتفامی‌شود: در موقع انقلاب‌ایران (۱۳۲۷)قمری روسهای تزاری‌بابهانه جوئی به تبریزآمدند وباغ شمالراکه یکی‌ازمهمترین عمارات دولتی بود اشغال نمودند و درآنجا بعنوان عبادتگاه نظامیان‌تصرفاتی کردند. ثقة الاسلام متحمل نشده بواسطهٔ ثقة الملك‌کارگزار وقت درآن باب بقونسولگری روس و رئیس‌ارتش مراجعه واعتراض نمود. پاسخ قونسول‌روس که‌در تاریخ ۲۲ شوال (۱۳۲۷) بکارگزاری رسیده بدینقرار بوده:

ازمضمون مراسلهٔ شریفه مورخه ۱۶ شهرحال بنمرهٔ ۱۱۱۶ آنجناب. دوستدار استظهاری، استحضار لازم بعمل آمد جواباً با نهایت توقیرو احترام زحمت افزاست: بطوریکه درملاقات خصوصی اظهار داشته‌ام درباغ شمال‌بنای مخصوصی برای‌کلیسا نشده‌وبلکه برای اینکه‌سالدات وقزاق از اجرای‌آیین روحانی‌مجبورند روی سه دیوارکه دریك‌نقطهٔ باغشمال بوده چند تیرانداخته وپوشیده شده تا از باران وبرف وغیره محفوظ باشد ویکدیوار چهارم اضافه کرده‌اندکه نصب‌در و پنجره نمایند. درموقع‌معاودت اردوی روسی بحال اول

اعاده خواهد شد. محض استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت بر آمده دراین موقع احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمدند بیشتر متنفذین وقت وثروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن را نداشتند بلکه متظاهر بحسن‌قبول و متمایل به نزدیکی آنها بودند تا بدانوسیله منافع خود را تأمین کنند لیکن ثقة الاسلام بامضای صریح خود بمناسبت نزدیکی عید نوروز مقالهٔ در روزنامهٔ محلی نوشته از این لحاظ که بیگانگان بخاك ایران تجاوز کرده‌اند مردم‌را بترك عید و برعایت سوگواری دعوت و بدینشعر تأثرات خود را آشکار ساخت:

عید آمد وافزود غمم داغم دیگر ماتم زده‌را عید بود ماتم دیگر(۱)

صاف درونی و نیکمردی‌هر کس‌از گفتار‌از که با کردار توام باشدنمایان گردد . متن پیغام‌ثقة الاسلام را که بانجمن ایالتی آذربایجان در سال۱۳۲۵ قمری فرستاده و درشمارهٔ۷۹ مورخ۲۹ربیع‌الاول روزنامه درج شده دینداری وخردمندی ونیکمردی اورا گواهی دهد :

خانوادهٔ من‌پدر برپدر‌چندین سال است درآذربایجان بوده و ده‌دوازده پارچه ده از بابت وقف وثلث در دست ما میباشد . خدا شاهد است‌که تا حال چگونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان را کرده‌ایم چنانکه دراین مدت از رعایای علاقجات که‌در دست من است اظهار تظلمی نشده و هیچوقت که برعایا ظلم وتعدی وارد شودتا حال تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است . مگررعایای اندبیل‌که سابقا از مباشرشکایت‌کرده بودند بعد از رسیدگی رعایتی درحق‌آنها مقرر نمودیداطاعت‌شد ولی‌آنها بهمانقدرها کفایت نکرده وقانع نشدند بخانهٔ کدخدا ریخته و انبارکاه وعیره را داغون‌کردند بنابراین انجمن را اطلاع دادیم‌که یکنفر معین نمائید باندبیل رفته درآنجا رسیدگی نماید.

ازقرار معلوم کسی ازخدام‌انجمن معین شده است برای تحقیق باندبیل برود چون آن مأمور یکی ازقوم و خویشان‌کسان داعی است و مأموریت او باعث پارهٔ گمانها خواهد بود. خواهشمندم مأمور دیگری‌که بعمل‌دهات‌ورعایا

۱ــ گویندهٔ شعرحیرتی قزوینی ازشعرای‌قدیم شهرقزوین وشغل اوسراجی بوده است

قاموس الاعلام

تمثال مرحوم شیخ احمد احسائی که بنابروایت قدما یکی از اولاد فتحعلی‌شاه
که کمال مهارت را در نقاشی داشته درحال نماز شیخ آنرا کشیده است

بصیر باشد معین نمائید تا احقاق حق نماید.

بالجمله ثقة الاسلام در تاریخ عصر دوشنبه روز عاشورا سال ۱۳۳۰ قمری در اثر پافشاری ودفاع از حوزهٔ اسلام واستقلال میهن در دست روسهای تزاری بدار زده شد. چنانکه خود گوید:

ره بسرمنزل مقصود نخواهد بردن هر که بیم از ستم سنگ ملامت دارد

مفهوم این شعر را از مرحلهٔ قول بمقام فعل آورد وبا یك فداکاری قابل ستایش تا ابد سربلند گردید:

(ترك سر کن که درین دایرهٔ بی سروپا تاکسی سر ننهد گوی زمیدان نبرد)

۲۱۰ ـ بی‌مناسبت نیست که باین تصادف عجیب اشاره شود درسربازخانهٔ قدیم تبریز که شهید نام برده وجمعی از احرار وفدائیان میهن بدار زده شد. اکنون کاخ پرعظمتی بنام دانشسرا ساخته شده وازآن عجبتر این است که جای نصب چوبهٔ دار سالون سخنرانی وُجایگاه تریبون (منبرخطابه) واقع شده است

در زمینی کاندرآن احرار آذربایجان برفرازچوب دار دشمنان دادند جان
از پی آمـوزش اولاد آن آزادگـان اینچنین دانشسراها سر کشد بر آسمان

۲۱۱ ـ ادیب الممالك فراهانی حسبحال آذربایجان وخراسان را ترکیب بندی ساخته کشته شدن ثقة الاسلام شهید را بدین نحو تقریر واشعار نموده است:

علی فرزند موسی عالم راد جهان فضل و دانش کرسی داد
گرامی فحل ودانشمند استاد بدار الخلد شد از دار بیداد

فلك گفتا که در ماه محرم
علی بردار شد مانند میثم

۲۱۲ ـ علیرضا تبیان وقایعی متخلص برضائی عضو انجمن ادبی آذربایجان در تاریخ کشته شدن آن شهید سعید گوید:

ان الفوأد لهذا الرزه ملهوب و الدمع فی ذلك المفجوع مسکوب
کیف السلوعن الخطب الفظیع وقد اشجی القلوب ومنها الصبر مسلوب

ان الرضائی اذاً بالحزن حررفی
تـاریـخه «ثقة الاسلام مصلوب»
(۱۳۳۰)

۳۸ ـ میرزا اسماعیل حجة الاسلام

ـ ۲۱۳ ـ فرزند سوم آخوند ملا محمد حجة الاسلام ـ میرزا اسماعیل

حجة الاسلام بود که درزهد وتقوی. ورع وپرهیز کاری معروف بود ازشاگردان ارشد آخوندمیرزا محمدباقر اسکوئی (۱) بشمار میرفت. درسامراء هم خدمت میرزا حسن شیرازی درس خواند و از مقربین و موثقین آن حوزه محسوب شد .و از هر دو اجازهٔ اجتهادو در ردیف فقها بشمار میرفته است.

میرزا اسماعیل حجة الاسلام از طبع شعر هم بهره‌ای داشته و درمدح حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) قصاید و مدایح غرائی انشاد نمود که یکی از آن قصاید با بیت ذیل آغاز میشود .

دلا تاکی در این دنیا غم وجور ومحن بینی

بکار خویشتن هر دم دو صد عقد و شکن بینی

در نزد عموم محبوبیت داشت و روحانیتش درمیان خاص و عام مسلم بوده است و در سال ۱۳۱۷ قمری نهم شهر رجب روان پاکش در شجرهٔ طوبی مأوی گزید و از هم و غم دنیاآسوده گشت

۳۹ ـ میرزا ابوالقاسم (حجةالاسلام)

۲۱۴ ـ پس از وفات مرحوم میرزااسماعیل حجةالاسلام. میرزاابوالقاسم فرزند میرزا محمد حسین آقاحجةالاسلام که درنجف اشرف مشغول تحصیل بود بشهرتبریز رفت مانند آباء خود زمامداری مسجد حجةالاسلام را بعهده گرفت و مدتی مدید آنمحراب را اداره نمود در زهد و تقوی وروحانیت حقیقی مانند

۱ـ میرزا محمد باقر اسکوئی در زهد و تقوی وعلم وعمل سلمان عصر بود علم اصول وفقه را ازدشیخ مرتضی انصاری وعلم حکمت وفلسفه راخدمت مرحوم میرزا حسن گوهر فرا گرفت ازکلیهٔ اساتید خود باخذ اجازات مفصله اجتهاد نائل آمد و در مقام فضل واحاطه بر علوم بدرجه‌ای رسید که اکثر علماء وفضلای آنعصر از وجودش استفاده و استفاضه میکردندو در زهدوتقوی بین اقران خودضرب المثل گردید و مدت مدیدی مرجع تقلید اکثر اهالی عراق عرب و سواحل خلیج فارس و بلاد ایران و قفقاز وترکستان و قسمت اعظم آذربایجان مخصوصا تبریزواسکو واقع شد و نماز را در اوقات سه گانه باجمعیت انبوهی در روضه مقدسه حسینیه طرف رأس مطهر بجا میآورد و تقریبا شصت کتاب و رساله در غوامض فقهیه و مسائل حکمیه تألیف نمود که بعضی از آنها بطبع رسیده است در دهم شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۳۰۱ قمری درشهر کربلا وفات یافت .

آباء واجدادشان ضرب المثل بود ولی بانزوا وکناره گیری از هیاهوی اجتماع بیشتر علاقه داشت این شخص آخرین فرد روحانی خانوادهٔ حجةالاسلام بود در تاریخ ۱۳۶۲ قمری در شهر تبریز وفات یافت .

۲۱۵ـ خانوادهٔ حجةالاسلام تقریبا مدت یکصد وپنجاه سال در راه نشر اسلام وفضائل و مناقب آل بیت اطهار وترویج مذهب جعفری ومشغول بودند، با اینکه در این مدت طولانی مرجع و پیشوای عدهٔ بسیاری از اعیان و تجار و ثروتمندان آذربایجان بشمار میرفتند و عاید سرشاری داشتند و حقوق شرعیه و هدایای فراوانی بدست ایشان میرسید باز هم در اثر ورع وزهد وتقوی بعد از وفات ایشان خانه و کتابخانه شان در برابر قرضها و دیون ایشان بعرض بیع گذارده شد

۴۰ ـ حاج محمد کریمخان کرمانی
۱۲۲۵ ـ ۱۲۸۸ هـ . ق

۲۱۶ ـ در اثر نشر آثارو افکارشیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی یك انقلاب فکری و سیاسی بصورت دینی سر تاسر ایران وعراق رافرا گرفت. افکار را متوجه ساخت که قائم آل محمدص قریباً ظهورخواهد کرد . درجهانی که پرازجور وستم بنیاد عدالت را بناخواهد نهاد.

مردم از فشارحکام استبداد بجان آمده بودند. افکار جامعه به ـ ظهور علی محمد باب که تمام علوم رسمی را قیل و قال میدانست متوجه شده بود .

۲۱۷ ـ باب با قیام و دعوت خود تمام معتقدات دینی ثابته علمی راکه هزار سال در استحکام اساس آن دانشمندان فکر کرده و کتاب هائی نوشته بودند میخواست متزلزل کند !! البته در این هنگامهٔ سیاسی و دینی دانشمندان و روحانیون هر کدام باندیشه وسلیقهٔ خود مقاومت و مبارزه کردندولی بسیاری از مردم ازکارهای متشرعین مزور بیزارشده و سرگردان و نگران بودند ! بپیروان شیخ و سید گرویدند چه اینان تقریباً روشن تازه تری در بارهٔ علوم آل محمد (ص) پدید آورده بودند سخنان دیگری داشتند که علماء روحانی دیگر آنانرا مدرسه شیخی میگفتند .

۲۱۸ ـ سید علی محمد باب میخواست پیروان شیخ و سید را متوجه خود سازد. می گفت آن ظهوری که منتظریدمن هستم ! اما این گروه یعنی پیروان شیخ و سید که صفات مهدی موعود را در سید باب نمی دیدند سخن وی را

نمی‌پذیرفتند! نیروی‌علمی و مبارزه راهم در برابر باب و بابیان کمتر داشتند.

۲۱۹ - دراین گیرودار سیاسی که بصورت مذهب تجلی‌می‌کرد ایران محتاج یك قائد روحانی و دانشمندی بود که با سخنان شیخ وسیدبتواند اهل علم و دین را متوجه خود سازد باب را در هم شکند! این زور آزمائی‌علمی و دینی کار همه کس نبود یکی از دانشمنداینکه توانست در این‌معرکه داخل شود وپیروزآید! حاج‌محمدکریم‌خان کرمانی‌قاجاربودباقدرت ظاهری‌نژادی و نیروی علمی ومعنوی یکه و تنها در این مبارزه درآمد تااندازه‌ای ثابت‌کرد که سخنان شیخ و سید این است که من میگویم و تنها شاگرد مدرسه‌آنان‌منم که میتوانم بگویم آنان چه گفته‌اند و چه میخواهند بگویند سید محمد علی باب که درسی نخوانده و چیزی نفهمیده است؟!

۲۲۰ - این غوغای علمی و دینی در تمام ایران و عراق عرب طنین انداز شد! شاگردان با سواد «مدرسه شیخ و سید هم وقتی استاد توانائی را در برابر دشمنان عالم اسلام دیدند که هم با قدرت علمی خودآراء وسخنان‌باب وپیروان او را نقض می‌کند وهم معتقداتی‌که نسبت بسید و شیخ دارند محفوظ واستوار میدارد این بودکه بپیروی و اطاعت وی با رغبت تمام‌گردن‌نهادند! بنام «مشرب شیخی» دستگاه جداگانه‌ئی در برابر مشرب های دیگر اسلامی تشکیل گردید. مردم تازه نفس با دوستی‌اهل بیت (ع) شروع بکار کردند و در اخلاق و رفتار از فرق دیگر ممتاز گشتند!!

۲۲۱ - شیخ محمد محلاتی نویسنده کتاب شیرین «یارقلی» در مقدمهٔ رساله‌ای که در خصوص مشرب شیخیه نوشته میگوید «در کربلا کفشی را از کفش دوزی خریدم و بیکی‌از رفقا گفتم که فلانی آیـا خبرداری کفش دوزی در بازار کفاشان دکانی دارد که خیلی خوش اخلاق و خوش مشرب است و غیر از مسلمانان دیگر او را دیدم گویا مسلمان نباشد! دوستم گفت آری‌او پالانش کج است شیخی کریمخانی است . روز دیگر رفتم به نزد کفش‌دوزو پس از سلام و تعارف بوی گفتم یارو معلوم میشود تو هم زیر نمدکلاهی داری کفش‌دوز مرا بدکان خود برد و ساعتی بـا هم نشستیم و صحبت نمودیم » از حسن سلوك و رفتار شیخیان‌از معلوم میشود از همان اوقات مردمی خوش‌خلق و پاك دامنی بوده‌اند که شیخ محمد محلاتی دانشمند روحانی(۱) تحت تأثیر

---

۱ - شیخ محمد محلاتی‌فرزند شیخ‌اسمعیل‌محلاتی‌مؤلف‌کتاب انوارالعلم و

بقیهٔ پاورقی درصفحه بعد

اخلاق يك كفش دوز شيخی قرار می گيرد و از وی ستايش‌ها مينمايد واو را قهرمان کتاب خود قرار میدهد.

۲۲۲ ـ مبارزه حاج محمدكريم خان كرمانی با بابيه داستانی دلکش و تاريخی است كه در خور مطالعه و توجه است. بقول عباس‌افندی اگر حاج محمد كريمخان امر باب را اطاعت مينمود تمام ايران بابی ميشدند ؟! چه نيروی سلطنتی و علمی و سرمايه دار بود كريمخان باب را خورد كرد وامر باين بزرگی را بمردم مشتبه ساخت !

۲۲۳ـ صبح ازل درخطبه خودكه شروعش‌اين‌است ميگويد:

بسم الله الخالق البارى المصور المقتدر القدير

الحمدلله‌الذی تجلی علی الامکان باشراق انوار وجهه الطالع من افق مشيته المبدعة التی او جدها لنفسها بنفسها عن نفسها علی هيئة نفسها علی ما تجلی لها بها منهاعليها فجعلها هيكل اسمائه وصفاته واظهر منها جميع‌افعاله .

پس از ذکر ظهور نقطه بيان ـ ميگويد :

ولايری فی شئی الاآيات تجليات ظهوره ولقد ملاء اركان كل‌شئی من طراز جلاله و صار كل الذرات بجوهرية‌الذات مرآت شارق جماله فانبسطت بساط‌الوحدة والتوحيدوار تفعت‌الوية التسبيح والتقديس والتمجيد و تلاطمت يمايم التهليل والتكبير والتحميد وتموجت بحارالقدرة والعظمة والعلووالتفريد وانطوی السماء والارض كطی السجل الكتب و ظهرفی الملك طراز جديد و قامت‌القيامة فهذاهوالرجع‌البعيدونفخ‌فی‌الصورفحشرمن‌فی‌القبورباامرالله‌العزيز المجيد فجاء الحق وظهر امرالله واليوم يوم‌الله علی الكافرين شديدان هذه‌هی الساعة ظهرت وانشق‌القمر وان الايات نزلت وقال المعرضون سحر مستمر و بذلك‌رأواالعذاب‌الاكبرورجعواالی‌قعرالسقرذلك‌جزاءمن‌اعرض وادبرواعترض علی الله ونفر وجحدبربه وانكر واتبع هواه فاستكبر وما آمن بالله وقدكفرقل ذوقواالعذاب بشر كلهم هذه شجرة الزقوم بئس الشجر يا ايها المنكرون‌اين المفر هذاقهرالله الجبار الاقدر فی هذالجحيم المنقعراما اوعدناالاثيم‌بالعذاب الاليم والسموم والحميم ونارالجحيم قدقضی الوعيد ذق يا ايهاالعزيزالكريم .

نظربآيات عديده قرآن مجيد است كه مواردی را ذيلا اشاره مينمايد

المعرفة «چاپ نجف» ازجوانان روشن فكر بود كه نخستين مجله ماهانه زبان فارسی را بنام «الغری» و بعد بنام «درة‌النجف» در اوائل مشروطيت ايران در حدود يكسال در نجف اشرف منتشر كرد

با تذکر باینکه حاج محمد کریم خان در آثارش معمولا از خود چنین یاد نمود چنین گوید بنده اثیم کریم ابن ابراهیم: حتی فرزندانش هم اغلب نام اثیم را برعایت قافیه بر خود پذیرفته اند مثل اینکه نخواسته اند توجه بمضامین حساس آن نموده باشند .

۱ - در سورهٔ بقره : والله لایحب کل کفار اثیم

۲ - درسوره نساء : ان الله لایحب من کان خوانا اثیما .

۳ - در سوره شعراء : هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاك اثیم .

۴ - درسوره دخان : ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحمیم ذق انك انت العزیز الکریم ان هذا ما کنتم به تمترون.

۵ - درسوره جاثیه : ویل لکل افاك اثیم یسمع ایات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم و اذا علم من ایاتنا شیأ اتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین .

۶ - در سوره مبارکه قلم : ولاتطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثم عتل بعد ذلك زنیم ان کان ذامال وبنین اذا تتلی علیه ایاتنا قال اساطیر الاولین.

۷ - سوره مطففین: ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین وما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون.

ترجمه ظاهر آیات مبارکه که با عداد نمایانده شده تقریباً چنین است :

۱ - وخدا دوست نمیدارد هرپا فشار درکفر گناهکار را .

۲ - بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کسی را که بسیار خیانتکار اثیم باشد.

۳ - آیا خبر بدهم بشما که شیاطین برکی وارد میشوند نازل میشوند برهر بسیار دروغگوی اثیمی .

۴ - بدرستیکه شجره زقوم خوراك اثیم است مثل چرك وياسم که میجوشد درشکمها مثل جوشیدن داغ شده بگیرید اورا وجایش دهید درمیان جهنم پس بریزید بالای سرش از رنج وعذاب آب خوش بچش زیرا که توهستی عزیز کریم این است آنچه تردید بآن مینمودید .

۵ ــ وای برای هر بسیاردروغگوی اثیمی که‌میشنود براوخوانده میشود آیات پس پافشارشوداز روی‌سر سنگینی‌وتکبر که گویا نشنیده آیات راپس بشارتش ده بعذاب دردناك وچون بداند ازآیات‌ما چیزی‌را سخریه گیرد آنرا براین جماعت است عذاب خوار کننده .

۶ ــ پیروی مکن هر بسیار سوگند خورپستی را که خورده گیرِرونده بسخن چینی وباز دارنده از نیکی و تجاوزکاراثیم لئیمی استکه از قوم خود نیست بعداز این همه اینکه دارند مال وفرزندان است چون‌خوانده شودبراو آیا ما گوید افسانه پیشینیان است .

۷ ــ وای در امروز برای تکذیب کنندگان کسانی که روز دیــن را تکذیب می کنند و روز دین را تکذیب نمی کنند مگر هر تجاوز کـار گناه کاری چون‌خوانده شود براوآیات‌ما گویدافسانه پیشینیان‌است چنین‌نیست‌بلکه مهرنهاده بردلهاشان آنچه کسب می کرده‌اند حاشا بدرستیکه ایشان از رب خود در امروز محجوب شد گانند .

وهر کس‌آیات پیش وآیات بعد این‌آیات درهفت سوره مبارکه راخوب توجه ودقت فرماید میبابدآنچه راکه ساکن‌القلب عظمت امرالله را درك‌نماید.

اما کنت(۱) ذاکراهذا الیوم‌العظیم وماخفت عن‌الله‌المقتدر الحی‌القدیم هذامقامك شرالمقاعد للظالمین الذین (۲)جادلوافی آیات الله‌المهیمن الملك المبین ولقدکانوا بذالك من الکافرین هذایوم الظهور و زمان الحضورولقدا احاط الملك قمص‌النور نعم المقام‌للموحدین وحسن‌الدارللمؤمنین دارالسرور فادخلوامساکنکم‌هذه‌حبذاطرزالقصورهذاماوعدکم‌ربکم‌الرحیم‌الغفورفابشروایها الصالحین‌بما اعطاکم‌الله العزیزالشکوروان‌الذین‌ظلمواعلیکم‌دخلواعلی‌النارساء الحال وبئس‌القرارقداحاط علیهم قهرالله المهیمن‌الجبار فلاملجاء لهم ولایزید

۱ــ حاج محمد کریم‌خان دراوائل بر گشت بکرمان در تمام‌درس وبحث و مواعظ خود بیشتر در وصف امام زمان وآثار وعلائم ونزدیکی ایام ظهورداد سخن می داده وشنوندگان را مستعد مینموده است .

۲ــ او است که در مقابل فرستادگان وآیات حضرت اعلی‌بمجادله قناعت نکرده‌کتاب های ردیه نوشت وگویند یکی ازاین‌کتب‌که بنظر حضرت اعلی‌رسید اشاره به‌آیه مبارکه ان‌شجرة الزقوم طعام الاثیم فرموده وآشکار ساخت این‌قبیل آیات چه مواردی دارد .!!

هم الاالخسار ولیس لهم عن‌الله من فراران هذا ماکانوابه یوعدون .

ـ ترجمه آنچه از خطبه درج شد تقریباً این است از سطر نهم صفحه ۱۷۵ در هیچ چیز دیده‌نشود مگر نشانه‌های خود نمائیهای ظهورش و بتحقیق پر کرده پایگاه هرچیزرااز زینتهای جلالش و همه ذرات شدند آئینه‌درخشنده جمالش پس گسترده شد بساط یگانگی‌و یگانه پرستی افراشته شد علمای‌تسبیح وتقدیس و ستایش گری و موج برداشت دریای تهلیل و تکبیر و سپاسگزاری و بموج‌آمد دریاهای توانائی وبزرگی وبلندی و یکتائی وبهم نوردید آسمان وزمین مثل بهم نوردیدن جلدکتابهارا وآشکار شد درملك زینت تازه‌ئی وبر پاشد قیامت پس همین است همان برگشته دورودمیده شد درصوروهرکس در قبرها بود محشور شد بامر خدای عزیز ستایش شده پس حق آمد وامر خدا آشکار شد وامروز است روز خداکه برکافران دشواراست وهمین‌است همان ساعتی‌که آشکار شده‌است و دو پاره گشت ماه و نشانه‌ها فرود آمد و معرضین گفتندجادوی وجاری شده است وباینجهة دیدند بزرگترشکنجه را وبرگشتند بگودی دوزخ این است پاداش‌آنکه روگردانده وپشت‌کرده و برخدا حورده گرفته وبیزاری نموده وانکار کرده رب خودرا ومنکر شده وهوس خویش‌را پیروی نموده وسرکشی‌کرده ونگرویده بخداوبتحقیق کافرشده‌است‌بگوبچشید عذاب بواسطه مشترك شدنتان این‌است درخت زقوم چه‌بد درختی‌است‌ای‌انکار کنندگان گریزگاه‌کجا است این سرکوبی خدای جبارتواناتر باشد دراین دوزخ گود آیانترسانده بودیم اثیم را بعذاب دردناك وزهر ها وداغها وآتش دوزخ بتحقیق ترسانده شده انجام شد بچش ایکه عزیز کریمی آیا تونبودی یادکنندهٔ این‌روزبزرگ‌ونترسیدی‌ازخدای‌توانای‌زنده‌پاینده‌این‌است جایکاهت بدجایگاهی است برای ستمگرانیکه مجادله کردند درنشانه‌های خدای غالب پادشاه آشکار شده وباین واسطه بتحقیق ازکافرین شدند این است روز ظهور وهنگام پیشگاه آمدن که فراگرفته‌است ملك را جامعه نور نیکوجایگاهی‌است برای یگانه پرستان وخوب خانه‌یی است دارالسرور برای مـؤمنین پس وارد شوید جایگاههای آسایش‌خودتان راچه نیکواست زینت کاخها این است‌آنچه که پروردکار مهربان‌آمرزنده شمابشما وعده داده‌پس‌شادمان باشیدای شایسته کاران بآنچه خدای عزیزسپاسگزار بشما عطافرموده‌است‌کسانیکه برشماستم نمودند بیدترین حال وارد بر آتش شدند وبد جایگاهی است که قهر خدای

مهیمن جبار آنرا فراگرفته در صورتیکه نیست برایشان و پناهگـاهی و جز زیان برایشان افزون‌نشود ونیست برایشان از خدا هیچگونه گریزی‌بدرستیکه این است آنچه بآن وعده داده میشد (۱)

۲۲۴ـ درکتاب ظهورالحق داستانی‌ازاین مردعلمی وروحانی‌نوشته‌اند که برای نمونه بخشی از آن در اینجا نقل میشود تا معلوم شود کـه پس از سالیان دراز هنوزبهائیان چه داغ دلی از خان کرمان داشته و دارند. (۲)

« کرمان‌ارض الکاف والراء » حاجی محمدکریم خان مقتدای‌معروف شیخیه درآن بلد بسال۱۲۲۵ متولدشدو پدرش ابراهیم خان که درآن ولایت و نیز بلوچستان وغیرها حکمرانی مینموداز طائفه قاجاریه و خویشان‌نزدیك سلطانی وصاحب مال ومکنت و تعلق‌نام بعقیده شیعت ونیز محب شیخ احسائی بود و بناء مدرسه درکرمان با مضافات واوقاف ازابنیه خیریه اوست وفرزند مهتر مذکور خود را بتحصیل علوم و رسوم وملائی گماشت چنانکه درعنفوان جوانی‌تحصیلات‌اولیه‌اش حصول یافت وپس‌از فوت پدرحسب اعتقاد وانجذاب قلبی بکربلا شتافته در حوزه درس حاجی سیدکاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس نمود وسفری نیزبمکه رفته عمل‌حج را انجام داد تا آنکه‌از سیداجازه گرفته به‌کرمان برگشت وبساط درس ووعظ وامامت جماعت بر قرار داشته نشرعقیدت نمود وباوی مراسله ومرابطه ممتدداشت وباعظمت نسبت وفرط مال وعلم وکثرت برادر وخواهر وخویشان غنی ـتکیم پرور مقام وشهرت وعظیمه حاصل کرد ودر آنجا گهی در قریه لنگر اقامت‌داشت تا پس‌از وفاتش ندای ادعای علم الهی و قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعه دین خواند و معرفت خودرا یکی از معارف چهار گـانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باوگرویدند وصاحب ریاست خطیره علمیه ودینیه گردید وباجتماع هرگونه اسباب سروری ومهتری خصوصاً تقرب سلطنت وکثرت قوم و عشیرت وجمعیت پیروان درعقیدت صاحب نفوذ وقدرت تـامه شد ونسبت و

---

۱ ـ این رشته از اطلاعات توسط یکی از دانشمندان بابی بنگارنده این سطور رسید.

۲ ـ کتاب ظهورالحق تألیف شیخ‌اسدالله فاضل‌مازندرانی درنه مجلدبزرگ تالیف شده است که جلد سوم آن بی‌تاریخ درتهران چاپ شده ونه‌جلد خطی آن در نزد مؤلف دیده شد واین قسمت اقتباس ازجلد سوم چاپی آن است.

زندگانیش در خاندان ظلم وقاجاریه ونیز شئونات مال وجلال ومخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاء وعباد وزهاد اصحاب شیخ وسید ناپسند مینمودو وسید غالبا او را نصیحت وتذکر داد .

«آورده‌اند که جناب مقدس حامل دو توقیع منیع برای دوتن ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریمخان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقیع رفیع اسلوب ادب وحسن اخلاق ونیز طریق حزم واحتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر ازمن در عراق عرب موجودند ومن ازایشان تبعیت دارم آنچه رای وفتوی دهند اطاعت مینمایم ولی حاجی محمد کریم خان بغایت حسد وعدوان برخاست وبتعرض ومقاومت پرداخت وصدمات اذیات بسیار براصحاب واحباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم ابن استاد یوسف بنا است که ازطبقه علماء شیخیه وتبعه خان بود وبزیارت توقیع حضرت ذکرالله الاعظم ونیز برای اموری چندکه در عالم رؤیاء مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد . (۱)

---

۱ ـ حاجی محمد کریمخان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الی سیصد برادر زاده وخواهر زاده داشت وهمه از ملاکین معظم ومتمولین مکرم بودند چندانکه اهل کرمان درمحضر شان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی‌نشستند وهر یك در سالی ازده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند وهمه در رکابش پیاده ودر حضورش ایستاده بودند ودرسال از دویست الی سیصد هزار تومان خمس وزکوة باو می‌دادند وپدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت ودر مجلس روضه خانی که سالی یکبار ایام معدود در خانه‌اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعداز روضه خوانان بمنبر میرفت وصد وپنجاه قلیان سرطلا ازقهوه خانه‌اش بیرون میآمد وپیشخدمتها باقمه های مطلا همگی ساده رو وکلا برادرزاده‌اش وخواهرزاده بودند وحاجی علی نام ارباب درکرمان صدهزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت وآقا مهدی نام رفسنجانی سالی دوبار ویرا بازیاده ار صد نفر اخوان واصحاب وخدامش بمشهد رضا دعوت وضیافت می کرد ودر هربار تقریبا بیست هزار تومان مصاریف سفر می شد وسالی پنج شش هزار تومان خمس وزکوة باو می‌داد وخان دردومسئله فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلثه‌اش تغییر نیابد متنجس نمی‌شود بلکه طاهر ومطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز میباشد وهرگز بی سلخ نیست ولی بالاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیده‌تش برخودش معلوم گشت وتصریح ببطلان قول خود ولزوم متابعت عقیده مشهور نمود .

خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا علی اصفهانی .

و در مسجد علی‌المنبر باحضورخان زبان بمدح وثنای این امر گشوده
واقامه دلیل‌و برهان برحقیقت‌نمود لذا در همانروز حاجی غلامعلی خان‌برادر
حاجی محمد کریم‌خان ویراباچوب کثیرمورد ضرب وقیرساخت وایامی‌قلیل
بیش گذشت که ملا کاظم از اینجهان فنارخت بعالم بقاکشید و حاجی محمد
کریمخان باذیت وتعذیب‌احباب اکتفانکرده ودر کتب مؤلفه خویش بنام‌فطرة
السلیمة وازهاق الباطل وتیر شهاب فی الرد علی الباب وغیرهما رد وایراد و
طعن وسخره نسبت بحضرت باب اعظم نوشت ودر کتاب ارشاد العوام بدو طعن
گفته وعد داد که توقیع منیع سابق الذکررادر هامش‌کتاب برای اثبات‌اغلاط
عربیه‌اش ثبت نماید لکن‌بوعده وفانکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع
نشر امر بدیع درکرمان وتوابع گشت و شاه در بدو امر از اوتجلیل کرد و
همینکه پی بمقاصد مکنونه‌اش برده بنای تحقیر گذاشت واواحتیاط نموده همه
جااظهارداشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص ومحارم خودرا رکن رابع
میخواند وبابیه او را رجعت سفیانی گفتند ودرصف اول از حروف نفی‌شمردند
آورده‌اند که روزی خان در مسجد باجمعیت ماموین نماز ظهررا بجماعت
خواند ودر محراب نشسته مشغول باوراد ومنتظر وقت اداء صلواة عصر بود
در آن اثنا جوانی که در حوزه درسش حاضر شده تلمذ مینمود بمنبربرآمده
رؤیای عجیب ومکاشفه غریبی از خود بیان‌کرد و مفاد کلام اینکه‌خان‌محترم
حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود مأثور در اخبارو
آثار ائمه اطهار است پس‌حاضرین بیدرنك جوانرا از منبر پائین کشیدند و
چنان زدندکه مدتی‌دربستر رنجور وناتوان افتاد وبا لجمله‌حاجی محمدکریم
خان تا سال ۱۲۸۸ ه. ق در کرمان بحال مذکور باقی بود ودرآنسال‌بعزم
زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب رهسپار بسوی بندرعباس گشت ودر منزل
چهارم‌مسمی‌بنهرودر روز بیست و دوم شعبان بمرض‌اسهال درگذشت ولاجرم
جسد را عائله وهمرهان بقریه لنگر باز گردانده بامانت گذاردند وپس از
تقریب دو سال بکربلا برده دفن نمودند واو کثیر التألیف بوده‌کتب ورسائل
بسیار درانواع علوم‌ورسوم متداوله ومباحث دینیه نوشت وپیروانش برای ضبط
تاریخ‌وفاتش‌جمله هوالحی‌لایموت‌را(۱) برگزیدند وبابیه جهله‌خسوف‌السفیانی
بالبیداء محققاً را انتخاب نمودند وتتمه از احوال او وخاندانش را در بخش

۱ـ ظهورالحق جلد سوم ص ۳۹۹ـ۴۰۱ چاپ تهران.

ششم مینگاریم . »

۲۲۵ ـ خلاصه آنچه که در تذکرة الاولیاء تألیف نعمت‌الله رضوی نوشته شده این است :

« حاج محمد کریم پسر ابراهیم «ظهیرالدوله» پسر مهدیقلی خان پسر محمد حسنخان پسر فتحعلیخان قاجار است و ابراهیم خان پسر عمو و داماد فتحعلیشاه بود چندی حکمران خراسان و بعد حکمران کرمان و بلوچستان شد بسیار نیك سیرت و عادل و دین دار و مراقبت کامل در امور مذهب داشت و ارادت و اخلاص مخصوص نسبت بشیخ احمد احسائی داشت با آنکه شیخ احمد با امراء و حکام مراوده نداشت ولی در یزد بخانه ابراهیم خان رفت ، آن در زمانی بود که ابراهیم‌خان بطهران میرفت آثار خیره خان در کرمان و اطراف آن بسیار است ، بنای مدرسه ابراهیمیه و قیصریه و حمام و عمارات ارك کرمان و املاکی که آباد کرده شاهد این مدعا است .

حاج محمد کریمخان در کرمان شب پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۲۲۵ هجری متولد شد، ابراهیم‌خان که آرزوی فرزندی داشت ازمولود جدید بسیار خوشحال شد مدرسه عالی با مضافات بنیاد نهاد.

۲۲۶ ـ بعد از آنکه حاج محمد کریم خان از کتب فارسی بی‌نیاز شد در نزد اساتید کرمان بتحصیل علوم عربی پرداخت بسیاری ازخطوط را بپایه اساتید باستان مینوشت ، درنقاشی گل و برك را فی المثل بطراوت محل بوستان مینگاشت ولی پس ازآنکه درکربلا درنزد آقا سید کاظم رشتی شتافت ،اسلوب خط را تغییرداد! بحکم محبت وارادت برروش او شتافت اسلوب خط راتغییر داد! به‌حکم محبت وارادت برروش اوشتافت .

۲۲۷ ـ هم خود را فقط مصروف علم وعبادت میداشت ولی بحکم‌همت بلند بعلوم ظاهری قناعت نداشت طالب انسان کامل بودپیوسته تجسس مینمود چون دیدکه دامن مقصود بدست نیفتاد آستین برهمه برافشاند وترك معاشرت کرد تا روزی یکی‌از دوستان فرصتی بدست آورده اندوه را سبب پرسید گفت اندوه من نه از امور دنیا است بلکه برای این‌است‌که مرا جزخورد وخواب کار دیگری باید وطی این طریق بسمت استاد واصل نشاید !!

«قطع‌این‌مرحله بی‌همرهی‌خضرمکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی»

اگر چنین کسی رادیده‌اید ولی اسمی از او شنیده‌اید بازگوئی وگرنه

لب فروبند آن دوست گفت من خود ندیدم لکن دردیه ماحاج اسمعیل نامی است که مردی عالم ووارسته وصاحب ذوق است او میگوید در عتبات عالیات خدمت سیدی جلیل القدروحکیمی عظیم الشأن رسیده‌ام که اسمش حاجی‌سید کاظم است دل در محبتش باخته وقلاده طاعتش بگردن انداخته‌ام ومرا امر نمود که حاج اسمعیل را حاضر سازم از خدمتش رفتم و اورا ملاقات نموده ماجرا گفتم نخست ازآمدن ابا نمود وبعرض رسانیدم که‌مردی‌منزوی است وازمعاشرت با مانند شما خودداری دارد خان بر مبالغه واصرار افزوده بالاخره بهرجور بود حاج مزبور را بحضورش بردم آنقدر با اومهربانی نمود که ترس ایشان‌از بین رفت ! بخدمت وصحبت خان مایل گشت بعد از آن بیشتر اوقات به‌نزد خان حاضر میشد و ذکر محامد حالات ومکارم اخلاق سید کاظم رشتی را مینمود و او سراپا گوش بود واز هر چه جزذکرمحبوب‌خاموش .

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره　　　　هوالمسك ماکررته یتضوع

۲۲۸ ـ تا آنکه‌ذکر محبوب آتش‌عشقش را مشتعل کرد و پنهانی‌بتهیه اسباب سفر مشغول شد موانعی چند برای حرکت بود تا روزی به بهانه سر-کشی املاك خود که در پنج فرسخی شهراست واز راه طهران ودیگر شهرها جدا است ازکرمان بیرون‌آمد تا باصفهان رسید در اینجا چند روزی‌ماند‌این اوقات گاهی به مجلس درس حاج محمدابراهیم کلباسی میرفت ، بعد ازچندی نیز از اصفهان‌شتخعلی‌فرزند شیخ‌احمد احسائی را ملاقات نمود ، چند روزی نزد او درس خواند، ازکرمانشاه نیز حرکت نمود ودیگردرهیچ‌نقطه درنگ نکرد تا وارد عتبات عالیات گردیده بمقصد و مقصود رسید.

۲۲۹ ـ پس‌از زیارت حضرت سیدالشهدا بخدمت سیدکاظم رشتی‌شتافت وآنچه از خداوند طلب میکرد در وجودش یافت حاج محمدکریم خان تمامی ثروت خود را برسم پیشکش تقدیم سیدکاظم رشتی کرد وخواست هرچه دارد تسلیم کند . ولی سید کاظم بملاحظاتی قبول‌ننمود وسپس خان یك پنجم‌ثروت خود را معین نموده خواهش قبولی آنهارا کرد این نوبت سید قبول نمودو این در وقتی بودکه با جمعی آشنایان خیال‌مکه را داشت پانصد تومان‌فراهم کرده بود این وجه را از بابت خمس مزبورخدمت سید کاظم بود بعضی از آشنایان خان را ایراد کردند که آهنك مکه دارید وپولی را که برای‌خرج راه فراهم آورده‌اید خدمت سید می برید در جواب گفت حج یك فریضه است

و خمس یك فریضه بچه دلیل حج برخمس است امسال‌را نمی رویم سال‌دیگر میرویم ولی باز همان روزها اسباب سفر را فراهم‌کرده روانه شدند .

۲۳۰ ـ حاج محمدکریم خان با آنکه سمت شاهزادگی داشت بجوری خود را درکنار سید کاظم بنده خوار انگاشت که از هیچگونه خدمت ونوکری خودداری نداشت ! بلکه‌باکمال میل ورغبت بهر خدمت اقدام واقبال مینمود! حتی‌آنکه چندی‌پنهانی ازسیدبجهت استاد خود با دست خود خوراك می‌پخت! بارها میگفت که این بصیرت وعلم‌که خدایم عنایت فرموده ازبرکت دودهائی است که‌در مطبخ سید «کحل‌الجواهر» دیده خود نموده‌ام وهر وقت‌ازخدمت فراغت داشت تحصیلی مینمود و درمجلس درس حاضر میشد ولی بیشتر تحصیل خان ذکر وفکرمحبوب.

۲۳۱ـ سلوك سید کاظم‌رشتی‌باحاج‌محمدکریم‌خان‌چنین‌بود که‌ازابتدای ورود مقدمش راگرامی داشته بود ، در هر هفته یکبار یا بیشتر بمنزل خان میرفت ! هر ماه دوسه مرتبه قبول ضیافت از وی می‌کرد پیوسته مراحم‌کامله و عنایات خاصه مینمود ، هیچوقت‌تصریح‌باسم او نمینمود ، سرکارخان خطاب مینمود مجملا یکسال وکسری بدین منوال در خدمت سید احوال گذرانید ، وقتی باین خیال‌افتاد که بکرمان‌باز گشت نماید وخانواده را بعتبات‌عالیات انتقال دهد تا بافراغت بال‌درخدمت سید بزرگوارروزگاربگذراند لذا خیال خود را برسیدکاظم‌رشتی‌عرضه‌داشت واجازت یافته روانه‌کرمان‌شد سیدخانرا مشایعت کرد وگفت بایران میروید و نیازی بهیچ یك از علمای‌آنجا ندارید! سن خان در آنوقت‌بیشتر از بیست سال نبود! در خدمت سید زیاده‌از یکسال و کسری زیست ننمود و چندان تحصیلی ننموده بکرمان باز گشت‌کرد .

۲۳۲ ـ درایام‌اقامت کرمان بازبتحصیل‌وتدریس‌اشتغال داشت، گروهی بدرس حاج محمد کریمخان حاضر میشدند .

۲۳۳ ـ پس از انجام امور املاك خود باخانوادهٔ خود روانه‌عتبات‌شد، باز بمقصد و مقصود رسید وخدمت سید کاظم مشغول تحصیل شد ، چندی که بدینمنوال گذشت باجازت سید سفر بیت الله کرد و سید کاظم باآنکه یك‌سفر دیگر بمکه مشرف گردید دوباره عزم نمود که این سفر هم مشرف شود چون میدانست اگر دوستان بر عزم سفر وی آگاه شوند مانع خواهند شد از اینجهت باسرکارخان قرار داد که شما بروید ببغداد من‌هم بجهت زیارت

کاظمین ع حرکت مینمایم وبشما پیوست میشوم وچنین کرد و تا شهر مسیب که یك منزلی کربلا است رفتند در اینوقت مردم کربلا خبردار شدند که‌سید عازم‌مکه است گروه بسیاری‌از عرب وعجم‌بشهر مسیب شتافته ایشان را باصرار والتماس بکربلا باز گشت‌دادند سید کاظم‌رشتی‌چون‌دید چنین‌شد مراتب را بخان نگاشت حاج محمدکریم خان باتنی‌چند ازراه‌شام‌راه‌بیت‌الحرام را بر گرفت، از سفر حج دو باره به کربلا باز گشت‌کرد وبحضور سید کاظم رشتی شتافت بقول شاعر :

خیال در همه عالم برفت و باز آمد   که ازحضور توخوشتر ندید جایی‌را

و باز چندی در حضرت سید مشغول به تحصیل شد .

۲۳۴ـ دراین وقت باز سید کاظم‌رشتی‌حاج کریم‌خانرا مامور کرمان و تعلیم وهدایت مردان کرد ، او روانه‌کرمان شد ، در همدان دختر محمدقلی میرزای ملك آراء را که ابراهیم خان از طرف مادر برادر بود خواستارشد وقبول افتاد ، این دختر از طرف پدر پسرزاده فتحعلیشاه قاجار واز طـرف مادرازاولاد شاهرخشاه بودکه درنسبت بنادرشاه وشهریاران صفویه می‌پیوندد و چندی در تهران توقف کرد وچون با محمد شاه قاجـار سوابق معرفـت و اختصاص داشتند وزمانی که شاه با ولیعهد نایب‌السلطنه عباس میرزا بکرمان آمده بود معاشرت تا سه داشتند ولهذا گاه گاهی بحضرت شاه‌مشرف میشدمورد مراحم والطاف ملوکانه میگردید وبعد از چندی روانه کرمان شد وشاهزاده را باخود به‌کرمان برد.

۲۳۵ ـ از زمانی‌که از نزد سید کاظم رشتی‌بسوی ایران حرکت‌کرد هر وقتی باقتضای زمان نامه‌ها از سید برای حاج محمدکریم خان‌میرسید که همه آنها دلالت مینمود بروفور مرحمت و فرط اعتماد بسرکار خان کرمان بیشتر روزها خان یکساعت‌درس‌میگفت و درس او در حکمت الهی بودوگاهی اصول فقه و فقه جعفری نیز میگفت و اگر در اثنای درس‌کسی مشکلی داشت و سؤالی میکرد توجه تام باو میکرد و بسؤال او تا آخر گوش میداد ، در نهایت مهربانی پاسخ میداد واگرملتفت نمیشد دو باره بیان می‌کرد وهرگاه کسی جدل میکرد در جوابش خاموش میشد ! همچنان مشغول تدریس میشد ! بعد از مجلس درس اگر دید و باز دیدی لازم بود میرفت وگرنه یکراست بخانه بازگشت میکرد . در اینوقت یك جزء قرآن تلاوت می‌کرد و ثواب

آنرا بروح شیخ احمداحسائی‌هدیه میکرد همچنان مشغول امور علمی وتصنیف و تألیف میشد .

تا در روز دوشنبه پانزدهم شهر شعبان هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری بعزم عتباب عالیات از کرمان بسوی بندرعباس حرکت‌کرد ودر روز دوشنبه بیست و دوم شعبان همانسال نزدیك بظهر جهانی فانی را بدرود گفت و عمر ایشان شصت و سه سال قمری و هفت ماه و چهار روز بود و جنـازه ایشانرا در صندوق گذاشته و بقریه لنکر امانت گذاشتند وپس از یکسال وده ماه حاج محمدخان فرزند وجانشین‌حاج‌محمدکریم خان‌جسد رادرتخت‌روان گذاشت و در رواق حضرت اباعبدالله‌ع طرف پائین پا درکنار قبر سید کاظم رشتی دفن‌کردند (۱) »

۲۳۶ـ در مقدمه‌کتاب نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی راجع بشیخیه واصول مذهبی آنان چنین نوشته‌اند (۲)

غلاه چندین فرقه بوده‌اند که در جزئیات با هم اختلاف داشته‌اندولی بقول محمدبن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل معتقدات ایشان از چهار طریقه بیرون نبوده است .

۱ ـ تناسخ ۲ـ تشبیه یا حلول ۳ ـ رجعت ۴ ـ بدا

شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزء طریقه‌اخیره باید محسوب نمود میرزا علی محمد باب ورقیب او حاج محمدکریمخان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب او است هردو ازاین فرقه یعنی‌شیخیه‌بودند بنابر این اصل وریشه طریقه را دربین معتقدات وطریقه شیخیه باید جستجو نمود اصل عقاید شیخیه ازقرار ذیل است :

۱ ـ ائمه اثنی عشر یعنی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای‌صفات الهی بوده‌اند .

۲ـ از آنجا که امام دوازدهم در سنه دویست و شصت از انظار غایب گردید و فقط در آخرالزمان ظهور خواهد کرد برای اینکه زمین را پر کند از قسط وعدل بعد از آنکه پر شده از ظلم و جور و از آنجاکه مؤمنین

---

۱ ـ تذکرة الاولیاء چاپ بمبئی ازص ۲ ـ۶۳

۲ـ قسمت اول مقدمه که عیناً در اینجا نقل‌می‌شودکه ارزش تاریخی‌دارد بقلم علامه فقید محمد قزوینی است.

دائماً بهدایت و ولایت او محتاج باشند و خداوند بمقتضای رحمت کامله خود باید رفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد بنا بر این مقدمه همیشه باید ما بین مؤمنین یکنفر امامت وامت باشد این شخص را باصطلاح شیعه کامل گویند .

۳ ـ معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی کـه بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که ایشان جسم هورقلیائی گویند بنا بر این شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند واز این قرارند:

۱ ـ توحید۲ ـ نبوت ۳ـ امامت ۴ ـ اعتقاد بشیعه کامل درصورتیکه متشرعه یابالای سری (یعنی شیعهٔ متعارفی) به پنج اصل معتقدند.

۱ـ توحید ۲ـ عدل ۳ـ نبوت ٤ـ امامت ۵ـ معاد .

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند وگویند لغواست و غیرمحتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورت اعتقاد بقرآن را باآنچه قرآن متضمن است از صفات بثبوتیه وسلبیه خداوند واقـرار بمعاد وغیر آن واگر بناباشد عدل که یکی از صفات ثبوتیه خداوند است از اصول دین باشد چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیره از اصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض یك اصل دیگر که آنرا (رکن رابع) خوانند درباب اعتقاد بشیعه کامل که واسطه دائمی فیض بین امام وامت است براصول دین افزوده‌اند وشکی نیست که شیخ احسائی بعد ازو حاج سید کـاظم رشتی در نظر شیخیه شیعه کامل و واسطه فیض بوده‌اند بعد از فوت حاج سیدکاظم رشتی در سنه هزار و دویست و پنجاه ونه ابتدا معلوم نبود کـه جانشین وی یعنی شیعه کامل بعد از اوکه خواهد بود ولی طولی نکشیدکه دو مدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاج محمد کریم خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متأخرین گردید دیگر میرزا علی محمد شیرازی که خود را بلقب باب یعنی در میخواند و مفهوم ومقصود از این کلمه تقریباً همان معنی بود که ازشیعه کامل اداره میشد (۱).

۲۳۷ ـ نایب صدردر کتاب طرائق الحقایق درباره حاج محمد کریمخان

---

۱ ـ نقطة الکاف یکمرتبه درلیدن ازبلادهلند چاپ شد ومقدمه آن یکمرتبه جداگانه در ۱۳۲۹ هـ . ق قمری در بمبئی چاپ شد مقدمه جداگـانه در تهران بچاپ رسید .

کرمانی قاجار چنین نوشته است (۱).

جنازه‌اش را بعتبات عالیات حمل نمودند و در پایان‌شباك شهد را بدخمه نهادند ، آن مرحوم را اخلاف نیکو اوصاف است از آنجمله دانشمند فخیم حاجی محمد رحیم خان چند سال مقیم تهران گردید در میان مشاهیر شیخیه رکنیه متفرد بود بنیان منبرش را از این جماعت احدی نداشت ، عاقبت در حدود سیصد همانجا وفات یافت ، دیگر عمدة الامراء والعلماء آقای حاج‌محمد خان در فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و تأویل وتطبیق ما بین ظاهر وباطن و جمع میانه معقول و منقول در زمره شیخیه رکنیه عادم النظیر و در بیان منبری همچون‌پدر و برادر کسی برتبه وی ازاین‌جماعت نمیرسد درسال‌سیصد و پنجاه و شش از مکه تا مدینه و ازآنجا تا بجده صحبتش دست داد و در سیصد وشانزده که از خاورستان‌بکرمان آمده ملاقاتش حاصل گردید با نگارنده‌لطفی بی اندازه مسلوك داشت وعلی‌الجمله در حسن محاضره ولطف محاوره وی‌را کمتر شریك یافت شود (۲) .

۲۳۸ ـ حاج‌محمد کریم‌خان کرمانی باآنکه روحانی وپیشوای‌طریقه شیخیه بود و باحب اهل بیت (ع) که داشت دسته‌ای او را بواسطه شدت دوستی بخاندان اهل بیت غالی‌ویاکافر میدانستند در تجدد واصلاح طلبی گوی‌سبقت را از همه ربودکتابی بنام ناصریه ، در همان اوقات در بمبئی‌چاپ شد درآن کتاب در باره اصلاح کشور وتجدد خواهی مطالب دلکش‌وشیرین در بردارد بیش از سید جمال الدین افغانی و شیخ هادی نجم آبادی گفته و نوشته وبنام ناصرالدین شاه شهریار وقت تألیف کرد در آن کتاب بخوانندگان‌خود می‌آموزد که‌چگونه متجدد و اصلاح طلب‌باشند ، فکر نو که تازه ازاروپا بایران ومشرق کم کم میرسید وهنوز باتحولات سیاسی واجتماعی که ازسیدجمال‌الدین ونجم‌آبادی آغاز شده بود خیلی‌تازگی داشت که یك روحانی وپیشوای‌طریقه شیخیه باآن سخنان و آراء مذهبی دراصلاح طلبی و تجدد سخنان تازه‌بتازه

---

۱ ــ طرائق الحقایق جلد ۲ وصل ششم .

از حاج میرزامحمد حسین مجتهد شهرستانی کتابی‌است‌نامش تریاق‌فاروق وبطبع‌رسیده ولی به‌اسم شخص مازندرانی‌عنوان‌نموده وفرق میان شیخیه ومتشرعه را در آن بیان فرموده «منه»

۲ــ جلد دوم‌طرائق

بنویسد ، برای شهریار قاجار ارمغان کند. آری باید چنین باشد چه سیدمحمد باب که خود را مجدد مذهب میدانست گروهی تازه نفس و ساده لوح را بنام بابی بدور اوجمع میشدند حاج محمد کریم خان خواست برساند که تجدد و اسلام با هم یکی است ، هیچکدام از یکدیگر تفاوتی نـدارند ، میگفت سید علی محمد باب میگوید که بابی باتجدد یکی است چنان نیست!! بلکه بابی دشمن دانش وتجدد است ! کتاب ناصری از قدیم ترین کتابهائی است که در باره بیداری ایرانیان نوشته شده .

حاج محمد کریم خان در انواع فنون رساله ها نوشت

۴۱ـ آثار علمی وادبی حاج محمد کریم خان کرمانی

۲۳۹ ـ حاج محمدکریمخان در فنون ادب استاد بود ،گاهی به تفنن اشعاری بعربی وفارسی می‌سرود، اشعار عربی اوبیشتر در رثاء ائمه اطهار ع و وصف سیدکاظم رشتی استکه‌یکی ازشاگردانش آنرا بنثرفارسی ترجمه‌نموده و در ذیل اشعار عربی چاپ نمود واین‌مجموعه بنام:

۱ ـ دیوان مراثی‌درطهران‌چاپ‌شدارجوزه‌ای بعربی درالهیات‌سرودند که درکرمان‌چاپ شد .

سید احمدبن سیدکاظم رشتی الفیه‌ای‌بعربی سروده و درهربیت عربی‌یك مصراعش رایکی از مصراعهای الفیه این مالك قرار دار و شاهدآورد و تفنن ادبی دراین‌هزاربیت کرده که قدرت ادبی‌وی را میرساند، الفیه خود را برای شاگرد پدر خود حاج محمدکریم‌خان‌بکرمان فرستاد، خان‌کرمان هم‌بشکل الفیه درجواب‌آن اشعاری‌بعربی سرود ومضامین‌این دوالفیه درحقیقت‌نامه‌های دوستانه‌ای استکه دو ادیب روحانی ازهم پرسش احوالی کردند و اشتیاق دیدار خود را بشعرعربی وصف نمودند .

۲ ـ ازاشعار فارسی‌حاج محمدکریمخان‌رساله‌مثنوی که در حدودهزار بیت استکه بارهادرطهران وبمبئی وکرمان چاپ شده ومضامین‌آن دراحادیث استکه بسبك مثنوی سروده شد.

۴ ـ رساله‌ای درصرف ونحو زبان فارسی

۵ ـ رساله‌ای در املاء زبان‌فارسی‌نوشته، بسیاری ازنکات و دقایق‌زبان

فارسی را مانند یك استاد محقق زبان، برشته نگارش درآورد.

۲۴۰ ـ حاج محمد کریم خان تنها دانشمندی است که ازلحاظ وسعت فکر ومشرب وعلم بعدازمجلسی تألیفات بسیاری ازخود بیادگار گذاشت، اساس طریقه شیخیه را تجدید وبناکرد حاج محمدکریم خان درکتاب ارشادالعوام خود که بزرگترین ومعروف‌ترین آثارعلمی اواست شیوه مباحث و آراه شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی را به بیانی ساده ورسا بزبان فارسی نوشته‌است، بقول خود خواسته دقیق ترین مباحث علمی را با قلمی بنویسدکه هم فضلا و دانشمندان مشکلات علمی خود را با مطالعه‌آن حل نمایند، هم توده مردم با مطالعه ارشاد العوام اصول عقاید دینی را مطلع شوند. این‌کتاب که تاکنون سه مرتبه چاپ شد معرکه آرا است، کتابها در رد ویاتأیید آن نوشته ومنتشر کرده‌اند، دراین‌کتاب وصف دلکشی از روز قیامت داردکه مانند پرده سینما اوضاع واحوال شخص رادر روز محشرمجسم‌مینماید، برای کسانیکه میگویند چگونه ممکن است بحساب فرد فرد افراد رسیدگی نمود ؟ حاج محمدکریم خان کرمانی درسال هزارو دویست و شصت وچهارهجری درکرمان که یکی‌از گوشه‌های دورافتاده ایران بوده است نه پرده سینما ونه‌آثاراختراعات جدید را درآن ناحیه دیده و نه شنیده بود با نیروی علمی وفکری قیامت را خوب نقاشی‌کرد، و درحقیقت وصف روزجزای ایشان بهترین توضیحی است که‌بدرد ادیان میخورد ومشکلات بعضی از اسرار طبیعت را حل مینماید.

۴۲ ـ ارزش ادبی حاج محمدکریم‌خان‌کرمانی

۲۴۱ ـ دانشمندفقید استاداحمدبهمنیار کرمانی درمقدمه مجموعه‌رسائل صرف ونحو واملاء زبان فارسی درباره مؤلف‌آنها چنین نوشته :

«چه فضایل آن عالم جلیل بیش ازآنست که بامور نسبی و اعتباری از قبیل تقدم زمانی در تألیف نوعی‌ازکتاب‌یا تدوین علمی ازعلوم فضیلت‌تازه‌ای برای حضرتش اثبات شود واگر تقدم زمانی در اینگونه امور از فضایل باشد این فضیلت ازجهات بسیار بوجه اتم‌واکمل برای آنعالم ربانی ثابت و محقق است ، زیرا آن بزرگوار برای اینکه دانشجویان فرقه ناجیه اثناعشری و مخصوصاً مقلدین و پیروان خود را از مراجعه بکتب‌کسانیکه علم را از غیر

تصویر مرحوم شیخ احمد احسائی که یکی از زنانی که در یزد در خانه شیخ
میزیسته آنرا در سن پیری تصدیق کرده بود که کاملا شبیه بشیخ است

آل محمد (ص) گرفته‌اند مستغنی سازد در بیشتر و تقریباً در تمام علومی که تعلیم وتعلمش بین طلاب علوم دینیه‌معمول ومتداول بوده وهست ازصرف ونحو واملاء وتجوید و رسم الخط وفقه واصول وحدیث تفسیر وحکمت الهی‌وفنون فلسفه طبیعی و ریاضی از طب وکیمیا وحساب و نجوم وهیئت وعلوم عربیه از الواح واعداد و طلسمات ورمل‌وماسه وحصیات واقسام حکمت عملی‌از تهذیب نفس و سلوك الی‌الله وآداب معاشرت کتابها و رساله‌ها بعربی وفارسی تألیف و علاوه بر کتب مستقل رسائل بسیار در جواب سؤالات سائلین تصنیف و در آن رسائل بسیاری ازمسائل مشکله انواع علوم و فنونرا شرح وحل کرده است و کسانی که مؤلفات آنداشمند بی‌نظیر که از دویست و پنجاه جلد متجاوز است آشنائی‌داشته وآثار علمی‌حضرتش را بدیده‌انصاف‌مطالعه کرده‌اند عموماً تصدیق دارندکه آنجناب درهرعلم وفن با عقلی‌مستمد از انوارآثار ائمهٔ اطهار (ص) وفکری‌آزاد ازتقلید وپیروی‌کسانی‌که سلسلهٔ سند معلوماتشان بآل‌محمد(ص) نمی پیوندد داخل بحث و تحقیق شده . و بتأییدات غیبیه بکشف حقایق و حل رموز و دقایق و وضع مصطلحات و قواعد و اختراع آلات و ادوات علمی.

موفق گردیده است که هیچکس پیش از آن جناب بدان دست نیافته و بلکه متوجه نشده‌است وحتی‌درنحوعربی که از اوایل‌قرن دوم اسلامی‌تابامروز هزارهاکتاب و رساله متنوع ازطرف فضلا وعلمای ممالك مختلف بالسنهٔ متعدد واسالیب وترتیبات گوناگون درآن نوشته شده و بیش ازهرعلم مورد بحث و تحقیق و تعلیم و محل توارد افکار بوده است بنکاتی تازه از قبیل اینکه عدد مفاعیل در عربی دوازده است نه پنج و آنچه همگان نایب فاعلش پنداشته‌اند فاعل است نه‌نایب فاعل متوجه شده وهرنکته‌را با ادله وشواهدبنحوی که‌مجال رد وانکار برای احدی نماند بثبوت رسانیده است .

ازاین هم که بگذریم سبك واسلوبی که در تحریر وتقریر مطالب علمی اتخاذ فرموده خود سبك واسلوبی بدیع ومستحسن است که نظیرش درمؤلفات دیگران جز بندرت دیده نمیشود واگرمجموع مزایا وخواص تألیفات آن‌نابغه دهررا (از قبیل تفهیم معانی بروشنترین بیان و حسن ترتیب و تنظیم مواد و موضوعات واستخراج مطالب ازقرآن وحدیث واز مبدأ رو بمنتهی سیر کردن دربیان حقایق اشیاء)درنظربگیریم بی‌اختیار اعتراف خواهیم کرد که‌حضرتش

درتألیف هر کتاب و رساله درهرعلم وفن در جواب هرمسائل مبتکر بوده ونه تنها بزبان بلکه برتبه و درجه هم مقدم بردیگران است).

«درحدود همین زمان وتقریبا دراواخرربع سوم ازقرن سیزدهم تدوین مجموع قواعد زبان فارسی ازصرف ونحو دریك کتاب معمول وسومین مرحله تاریخی این فن که مرحله کمال آنست شروع شد.وازاین تاریخ تا بامروز که نزدیك بیك قرن است صدها کتاب صرف ونحو با دستور کامل زبان فارسی با اسلوب‌های مختلف تألیف واغلب آنها طبع و نشر شده و در دسترس است.

و بطوری که از مقایسه تواریخ نسخه های مختلف بدست آمده معلوم میشود قدیمی ترین آنها صرف و نحوی است که عالم بزرگوار حاج محمد کریم خان درسال ۱۲۷۵ قمری هجری برای یگانه‌فرزند جسمانی وروحانی و وراث علوم و حکم خود مرحوم آقاحاج محمد خان اعلی الله مقامه تألیف کرده وتاصرف ونحوی که‌تاریخ تألیفش براین‌تاریخ باشدبدست‌نیامده مرحوم آقا رانخستین دانشمندی میدانیم که در صرف ونحو زبان فارسی کتاب کامل و مستقل تألیف فرموده است.»

و اما آقای بزرگوار از تدوین‌و قواعد زبان‌فارسی مقصود معینی‌داشته و روشی اختیار کرده که وافی بدان مقصود باشد. مقصود آنجناب بطوری که در مقدمه تصریح فرموده این بوده است که فرزند عالی مقدارش که در آن‌تاریخ بیش از دوازده سال نداشته است آنچه را که در صرف ونحو عربی خوانده والفاظ آن را حفظ کرده بود چنانکه باید وشاید نقل کند و روح آنها راکماینبغی بدست‌آورده وبدین نظرقواعد صرف ونحوفارسی‌را باقواعد صرف ونحوعربی تطبیق ونظیرهر نوع فعل و اسم وحرف و ترکیب هر قسم جمله را که در صرف ونحو عربی تطبیق ونظیر هر نوع فعل واسم و حرف و ترکیب هر قسم جمله را که در صرف ونحوهای عربی ذکرمیشود تا حدی که ممکن بوده از زبان فارسی استخراج وبهمان‌ترتیب معمول درعربی‌بیان کرده‌است تا فرزند بزرگوارش‌پس‌ازفهم آن مطالب در زبان‌فارسی که زبان مادری وطبیعی است نظایرآنها را درعربی بآسانی‌تفهم کند. واتخاذ این‌طریقه واسلوب برای مقصودی که منظورآن جناب بوده بهترین و مؤثر ترین وسیله است.»

«و اما املاء زبان فارسی.فضلا ودانشمندان ایران‌توجهی بدان ننموده

و از تدوین قواعـد آن در کتاب مستقل نیما در ضمن صـرف و نحو غفلت ورزیده‌اند (۱)

ویگانه دانشمندی که بتدوین این فن توجه وکتاب مستقل و مخصوص در آن تألیف کرده آقای بزرگوار است که در سال ۱۲۷۳ قمری هجری یعنی دو سال پیش از تألیف صرف و نحو زبان فارسی بخواهش فرزند بزرگ خود حاج محمد رحیم خان نخستین وقدیمترین کتاب املاء فارسی را بنام تنبیه‌الادباء تألیف کرده درکتاب ازچگونگی رسم صورحروف وکلمات وآداب تحریر مراسلات فارسی کلیاتی ذکر شده است که قواعد املاء را از آن استنباط وبر طبق آن وضع توان کرد . ومؤلف بزرگوار درمقدمه کتاب تصریح کرده‌است که در این علم سابقا کتابی بنظر نرسیده که بعضی مسائل درآن ضبط شده باشد وبعضی را حقیر زیاده کنم و شاید بسیاری مسائل از حقیر فوت شود و بعداز این اگر کسی بنویسد آنچه حقیر نوشته‌ام ضبط و قدری هم خود علاوه کند تا به‌این واسطه علمی مبسوط گردد. درمقدمه صرف ونحو فارسی‌هم نزدیك باین معنی نوشته‌اند که چون از سابقین کتابی در این باب ندیده‌ام احتمال میرود که بسیاری‌از مسائل صرف ونحو از من فوت شود وهمه‌آنها رابخاطرم نرسد وبدیهی است که این‌علوم که مبسوط شده ازفکر یك‌نفرودونفر وصد نفر نیست و افکار عدیده تواردکردن وهرکس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببینندکه بعضی مسائل ازمن فوت شده وُبخاطرمن‌می رسد بر من نکته نگیرد. این بیان در مقدمهٔ کتاب حاکی ازکمال انصاف در تألیف وتصنیف و تحقیق علمی است کـه خود یکی از فضائل آن عـالم ربانی بشمار میرود (۲)

۶ ـ کتاب دقایق العلاج درطب علمی وعملی دربمبئی بعربی چاپ شد .
یکی ازپیران زنده دل خراسانی‌که استاد طب یونانی در طهران بود روزی

---

(۱) درسالهای اخیر رساله‌های‌متعدد ومتنوع بعنوان‌املاء برای‌شاگردان مدارس جدیده تألیف و طبع ومنتشر شده و میشود لیکن این رساله هادر فن‌املاء و قواعد رسم وتحریر نیست‌بلکه مجموعه‌هائی از قطعات مختلف نظم و نثر فارسی است که‌تلفیق از کتب فارسی انتخاب می شود تا معلم بتدریج برشاگردان‌املاکند و آنها بنویسند و املاء بعضی از کلمات را یاد بگیرند .

(۲) قسمتی از مقدمه استادفقید احمد بهمنیار بر کتاب صرف ونحو فارسی و رساله املاء زبان فارسی چاپ کرمان از ص‌ی تاص‌کب

مرا گفت هنگامیکه دقایق العلاج را در طب دیدم تمام کتابخانه طبی خود را فروخته و بی‌نیاز از همه کتب طبی قـدیم شدم چه در این کتاب شیره همه طب یونانی را بسبك بسیارساده و مختصر نوشته شده است که طبیب و بیمار راآسوده میسازد و کتاب دیگری بنام حقایق الطب وجوامع العلاج بعربی تألیف کردند که هنوز چاپ نشده «نسخه جواهرسرمه حاج کریم خان بهترین ومؤثرترین دواهای چشم است که داستانها دارد ودوست ودشمن از جواهرسرمه استفاده ها نموده اند و هنوز هم در کـرمان و تهران برای روشنائی چشم ازآن بکار میبرند . »

۷ ـ رساله اعجازقرآن بعربی چاپ شده : بسیاری ازشبهات وایراداتی که بقرآن مجید نموده اند بابیانی دقیق ورسا ردکرده و از لحاظ فصاحت و بلاغت اعجاز قرآن را ثابت نمود بعد ازکتاب اعجاز قرآن ابوبکر با قلامی بهترین کتاب این رشته ازبحث قرآنی است که بزبان عربی تألیف شده (۱)

۸ ـ رساله تجویدوقرائت قرآن بعربی که بحث درقرائت های مشهوده قرائت نموده و مانند یك عالـم قاری و تألیف این علم شریف را بیان نموده است (۲)

۹ ـ تفسیرسورةالحجرات خلاصه دقیقی است ازآراء وعقاید شیخیه در باره قرآن وتفسیرسوره حجرات بعربی چاپ شد

۲۱۵ ـ کتاب معیاراللغه ، بهترین وجامع ترین و دقیق ترین کتاب لغت عربی در دوقرن اخیر است مؤلف آن میرزا محمد علی شیرازی است ؛ میتوان اورا ابن درید عصر نامید واز شاگردان حوزه علمی حاج محمدکریم خان بود ؛ بنا بدستورواشاره استادکتاب لغت خودرا تألیف کرد . ومیخواست کتاب لغت اوطوری تألیف شود که بدون اعـراب خوانده شود از این جهت اوزان کلمات را در نظر گرفت حرکات آنرا بکتابت درآورد ! بدبختانه در هنگام کتابت چاپ ، کاتب اعرابی از خود گذاشته و همان قسم غلط چاپ شد ولی خواننده دقیق که آشنا بدقایق زبان عربی باشد می‌تواندازمعیاراللغة استفاده کند بدون آنکه توجهی باعراب کلمات کتاب «که نسخه چاپی آن زیر وزبر گذارده است» داشته باشد ، حتی بعد ازچاپ آن یکی ازفضلای کـرمان از

---

۱ ـ طبقات قراء جلد سوم تألیف نگارنده «نسخه خطی»

۲ ـ طبقات مفسرین جلد پنجم تألیف نگارنده «نسخه خطی»

لحاظ زیروزبری که کاتب چاپ بر کلمات معیاراللغه گذاشته کتابی بنام اغلاط معیاراللغه در دو مجلد تدوین کرد ! ! هر گاه معیاراللغة بدون اعراب چاپ شود دیگر کتاب اغلاط معیاراللغه ارزشی نخواهد داشت چه اغلاط کاتب چاپ است نه اغلاط مؤلف بزرگوار آن ، در عصری که این گونه علوم ادبی ارزشی نداشت این درید زمان بود و بقول دانشمند فقید احمد بهمنیار حاج محمد کریم خان کرمانی که همواره دوستدار علم ومعرفت بود درتشویق مؤلف کتاب معیاراللغة کوشش بسیاری کرد وتمام‌مخارج روزانه اورا درآنزمان میداد، پس از تألیف معیاراللغة مؤلف بر سرذوق آمد وکتاب بسیار مهم و نفیسی به سبك «مجمع البحرین طریحی» در لغات قرآن وحدیث تألیف کردبنام«فرائداللغة» که نسخه منحصربفردآن درکتابخانه شیخیه کرمان است . ومیرزا محمد علی شیرازی که بدون فرزند فوت کرد ، و دیوان اشعاری بعربی دارد که قصائدی ازآن در وصف استاد حاج محمدکریم خان کرمانی‌است وتاریخ وفاتش بدست نیامد وتقریباً یك دوسالی بعد ازوفات خان کرمان زنده بود .

۲۱۶ـ چند سال بوفات سید باقی مانده او را مریدپر وپا قرص و پر شور مانند حاج محمدکریم خان کرمانی پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله والی کرمان (پسرعموی‌فتحعلیشاه) پیدا شد ـ گوئی حاج محمد کریم خان همان علاقه‌ای را در نهاد پیدا کرد که سید در آغاز عمر داشت ، بوسیله علماء و مجتهدین شیخیه‌وعرفاء متصوفه مانندحاج میرزا زین‌العابدین شیروانی‌صاحب بستان السیاحة وریاض السیاحة و غیره از کرمان بسید کاظم رشتی راهنمائی گردید ـ خود را مابین سال های ۱۲۵۰ الی ۵۹ قمری هجری از کرمان بکربلابه سید رسانید ویکباره دل ودین‌وعقل وآنچه دربرداشت دربرابر سید باخت ودراین موقع سن اوبین ۲۵ الی ۲۸ سال بود .

جائی که باب وشیخیه دربرابر یکدیگر قرارگرفتند

موضوع موقوفات ظهیرالدوله هم مزید بر علت شدکاربجائی رسید که موقوفات تحت اداره برگزیدگان حاج محمد کریم خان درآمـد وپایه یك اختلاف غیرمذهبی را برای سالهای سال بنا گذارد.

برای تلخیص موضوع باید برای زندگانی حاج محمد کریم خان چند دوره قائل شد .

دروه اول ـ زندگانی او در دوره حیات سیدکاظم رشتی که با یك شور عجیبی هم خود را مصروف تبلیغ امر شیخ احمد احسائی و سید نمود و البته فقها چنین نتیجه گرفتند

شیخیه پیروان عقایدشیخ احمدبن زین‌الدین احسائی‌میباشند و چون‌بنا باصطلاح خود آنها از(شیخ‌مرحوم) تبعیت مینمایند بنابراین بشیخیه معروف شده‌اند

شیخ‌احمد احسائی ازلحاظ رعایت‌احترام در موقع زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام و گویا سایر ائمه نیز همیشه در پائین پا‌ءبایستاد و آداب وزیارت را بجا میآورد و بخود اجازه نمیداد که در بالای سر بایستد شیخیه نیز همین عمل را انجام‌میدهند ولی چون‌سایر فرقه‌های‌اسلامی زیاد باین موضوع‌اهمیت نمیدهند واز هر چهار طرف آداب زیارت را بجا میآورند و در بالای سر هم میایستند بنابر این شیخیه سایرین را (بالاسری) میگویند این بود وجه تسمیه شیخیه و بالا سری واما تاریخچه ظهور مؤسس این فرقه .

در۱۲۲۱ قمری شیخ احمدبن زین الدین احسائی ـ از اهالی(احساء) جزء منطقه قطیف و از ملحقات بحرین در ساحل عربستان‌که ازعلمای زمان خود بود نظربفتنه و استیلای(وهابی‌ها) در آن حدود راه‌کربلا واز آنجا راه ایران را درپیش گرفت‌و در این‌زمان در حدود ۵۵سال‌از عمروی می گذشت. در ایران در یزد سکونت کرد . پس از اندکی علمای فارس و خاك‌کرمان در مسائل‌باو مراجعه میکردند واندك اندك شهرتی بسزا یافت . زهد وورع‌او مورد توجه قرار گرفت درآن زمان فتحعلیشاه در ایران سلطنت میکردشهرت (شیخ) بگوش او نیز رسید و در دو مرتبه طی دو نامه از وی دعوت نمود که باتجلیل کامل بتهران بیاید وشاه را ازمحضر خود مستفیض‌سازد . دعوت اول را قبول نکرد ولی دعوت دوم را پذیرفت از راه اصفهان بتهران آمد .

دراصفهان بعضی مراجع تقلید زمان از قبیل مرحوم‌حاج محمدابراهیم کلباسی مجتهد معروف نسبت بوی احترام زیاد قائل و بوی اقتداء کردند . بوی اجازه داد و از وی اجازه گرفت.

چون‌بتهران رسیدفتحعلیشاه فریفته اخلاق‌وزهد او شد و هر چه اصرار کرد که در تهران بماند قبول نکرد و عازم یزد و بعد زیارت مشهد گردید از مشهد بسایرنقاط‌از آنجمله گویابقزوین آمد. قبلایکی از مجتهدین‌قزوین

از شیخ دعوت کرده بود که در خانه وی منزل کند ولی شیخ بر حسب وعده قبلی بخانه مجتهد دیگری رفت . از همین جابنای گله و شکایت آغاز شد .

ازقزوین بکرمانشاه آمد وبعد بعتبات حرکت‌نمود وازآنجا بطرف مکه ومدینه حرکت نمود و در سال ۱۳۴۱ قمری (۱۳۳ سال قبل) در سن ۷۷ سالگی در دومنزلی مدینه وفات یافت ودرجوارائمه بقیع مدفون شد .

تألیفات شیخ بسیار واز لحاظ تألیف جزء اشخاص درجه اول محسوب میشود .

آغاز اختلاف

شیخ دارای عقاید و افکاریست‌که آن عقاید پیش قاطبه مردم وحتی بسیاری از اهل علم همه جدید وتازه فرض شده ولی با مطالعه درتاریخ اسلام و تحقیق و موشکافی میتوان‌گفت‌که مقداری از آن عقاید تازگی ندارد و سلسله های‌گوناگون دیگر اسلامی نیز نظیرآن عقاید راگفته وداشته اند .

ولی برخلاف سایرعلماء تاآن روز عقائد خود را با زبانی صریح ترو واضح تر وعباراتی روشن‌گفت‌که همه فهمیدند و بنا براین جنجالی بپاکرد .

خود شیخ همه جاگفته معتقدات من با اخبار وآیات منطبق است ، میگفت من غیراز (قال الباقروقال‌الصادق) هیچ نگفتم حتی در یکی ازبیانات خود ادعامیکند ومیگوید‌که بکلمات من‌خطاراه بردارنیست زیراکه من پیرو ائمه اطهارم ولی مخالفین او اصل اخباری راکه وی بدانها اسناد و استدلال کرده بود مورد اعتبارنمیدانستند ، میگفتند این اخبار ازعلمای غلات (یعنی غلوکننده) یا اسماعیلیه بوده وبهمین جهت درفضائل ائمه اطهار (ع) بیش از حد لزوم مبالغه وغلوکرده‌اند واین برخلاف حقایق واصول‌دین اسلامی‌است.

آنچه در تاریخ مطالعه‌کردیم تا برگشت شیخ از سفر مشهد هیچگونه اختلاف نظر بارزی با اودرتاریخ دیده نمیشود ولی مثل‌آنست‌که ازشهرقزوین این اختلاف سر چشمه گرفت و دامنه آن بعراق عرب و بعداً بسایر بلاد کشیده شد .

درتمام مدت حیات شیخ مخالفت وضدیت با اوبصورت حاد وشدیدی‌که منجر بخونریزی شود دیده نشد .

عده ای ازطلاب وفقهای کربلا ونجف با او درمسائلی مانند معراج و معاد وفضائل ائمه (ع) اختلاف نظر پیداکردند واظهار میداشتند‌که این عقاید

با ظواهر شرح و آنچه جزء معتقدات عامه مردم است منطبق نیست ولی این اختلاف اندك اندك عمیق ترمیگردید تادرزمان جانشینان شیخ بصورت حادتر وشدید تری بروز کرد .

ـ موارد اختلاف چه بود ؟

اختلاف اساسی در چند مورد مهم ودرچند موردکم اهمیت تربوداصول اختلات بین شیخ وسایرین را میتوان دراین نکات خلاصه‌کرد :

معاد

مفهوم معاد درنزد عامه امامیه وغیرشیخیه این است‌که روزی مردگان دو مرتبه بدنیا بر میگردند وقالب هستی میپوشند . گرچه متکلمین و عـرفاء تصریح میکردندکه عود فضولات بدن و چیزهای زیادی‌که غیراز نفس انسان باشد لازم نیست ولی شیخ صریحاً گفت دیگراین جسم (عنصری) برنمیگردد و عود نفوس مردم دریك‌کالبد لطیفی است‌که بالنسبه بعالم برزخ و قیامت جسم محسوب میشود ولی جسمی لطیف تر ازاین جسم دنیائی اختلاف اول ازاینجا شروع شد .

معراج

عامه متشرعین معتقد بوده وهستندکه پیغمبر اکـرم (ص) با همین جسم ظاهری مشهود ازخانه (ام هانی) خواهر امیرالمؤمنین (ع) بآسمانها وعرش اعلی وبهشت ومقام (قاب قوسین اوادنی)یعنی‌جائیکه فاصله او باخدا باندازه سرکمان بود عروج‌کرد شیخ اصل معراج ومعراج جسمانی را همچنانکه همه میگفتند قبول وبدان اظهار ایمان‌کرد ولی گفت پیغمبراکرم (ص) درهرفلکی ازافلاك جسمی متناسب باجرم وجسم آن فلك برای خودگـرفت تا خـرق و التیامی لازم نباشد وورود درافلاك مختلف برای بـدن ظاهـری وجسمانی او مشکلی ایجاد نکند .

(توضیح : این مسئله ازمعضلترین مباحث است ورود درآن ازمقتضیات روز دور است ؛ مانند بسیاری ازمتکلمین وفقها بایدگفت این‌گـونه مسائل را باید تعبداً قبول‌کرد)

وجود امام عصر (ع)

سومین مورد اختلاف مهم موضوع وجودامام زمان (ع) میباشدکه شیخ وجود او وظهور ویرا ازاصول مسلمه حتمی دینی معرفی میکند ، میگفت امام

زمان امروز جزء سکان یك عالم روحانی است غیر ازاین عالم مادی ازآنجا برهمه عالم امکان حکمرانی‌دارد وروزی هم که خدا بدو اجازه دهـد بدین دنیا ظاهرشده وعالم را پس ازظلم وجوریکه فراگرفته پرازعدل وداد خواهد کرد، غیرشیخیه میگویندامام زمان (ع) با همین بدن جسمانی زنده وموجود ولی از انظار غایب است ، ایراد برشیخیه میگیرندکه این عده با این ترتیب منکروجود مبارك امام زمان (ع) دراین دنیا هستند .

مقام ائمه ونایب امام

اختلاف دیگر بر میزان اعتقاد بائمه است . غیرشیخیه معتقدندکـه در این قسمت شیخیه راه مبالغه در پیش‌گرفته اند میگویند شیخ احمد احسائی و سایرین درکتب خود ائمه را بپایه ربوبیت رسانیده اند ! این برخلاف حقایق اسلام است .

نسبت بنایب امام وکسیکه ازجانب امام باید دراین دنیا راهنمای دینی مردم باشد نیزاختلاف بارزبین عقیده شیخیه وسایرین وجود دارد (شیخ) مثل بعضی ازفرق مسلمین و امامیه وجود رجال بـزرگ وشیعیان‌کامل را واسطه بین مردم و حضرت امام زمان (ع) میدانند ولی معتقد است‌که یك فرد واحد ویك شیعه‌کامل انحصارا باید سمت نیابت خاص حضرت حجت را دردنیا داشته باشد وبعقیده شیخیه این‌شخص‌هم وجود پیشوای شیخیه اورا رکن رابع‌مینامند میباشد بدیهی‌است‌که این‌عقیده مورد مخالفت شدید و صریح سایرعلمای اعلام ومراجع تقلید خواهد بود وبا شدت‌آنرا مردود میدانند .

اصول اصلی اختلاف ازموارد بالا آغاز شد .

۲۱۷ ـ مختصرآنکه فرقه شیخیه در زمان سیدکاظم رشتی نموو توسعه زیادی یافت وعلت اصلی آن زهد وتقوی و صراحت لهجه سید واقبال وتمایل درباریان وشاهزادگان قاجار باین فرقه‌بود ـ سید درسن ۴۸ سالگی درعراق عرب درگذشت ولی نفوذ او دردربار عثمانی قابل توجه بود ـ پسرسید (بنام سید احمد جزء چهار نفری بودکـه کرسی ثابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطـور عثمانی داشت و چـون دست سیاست میخواست عـراق عـرب را از امپراطوری عثمانی منتزع‌کند تحت عنوان دین ومذهب ـ (سید احمد) را پس ازمرگ پدر با طپانچه مورد سوء قصد قرارداده واو راکشتند .

درزمان خود سید هم اختلافات مذهبی بیش ازپیش هویدا شدوچند بار

بجان خودش وشاگردانش سوء قصد شد بطوریکه این پیش‌آمد ها برطبع حاج محمدکریم خان کرمانی که بالفطرة والی زاده وازخاندان سلطنت بود بیش از سایرین گران آمد واز همانجا آماده جدال ومبارزه گردید .

بطورخلاصه اززمان دومین پیشوای فرقه شیخیه سیاست بنحوبارزی از سرزمین عراق عرب وارد مذهب شد ومثل تمام مسائل قرون اخیر سعی‌کرد ازراه دین ومذهب راهی برای پیشرفت خودپیداکند وچون بعداز(سید مرحوم) مرکز شیخیه بکرمان منتقل گردید خواه وناخواه این اختلاف ونفاق را نیز با خود ازعراق عرب بسرزمین کرمان کشانید .

۲۱۸ ـ دوره دوم دوره زندگانی وی بعد از وفات استادش تاحدود سال ۱۲۶۸ الی ۷۰ و ۷۲ قمری هجری است ، دراین دوره گرفتار دشمنی با شخصی شدکه دشمنی باوی خصومت های سابق را تحت الشعاع قرارداد ! آن شخص (باب) بودکه با یك دعوت بسیار صریح وبزرگی قدم بعرصه گذارد ! حاج محمدکریم خان وهمه علماء بزرگ شیعه را دعوت بامرخودکرد ! یك عده اتباع پرشور وریاست طلب وازجان گذشته پیرامون او جمع شدند ودست به‌کشتارهای سهمگین زدند . رسما قیام کردندکه سلطنت را منقرض نموده زمام حکومت را دردست گیرند !

دو قوه برای سرکوبی بابیه لازم بود ـ یکی قوه‌مسلح دولتی ودیگری قوه تبلیغ و قلم و مذهب‌که در اینجا معدودی از مجتهدین در رد برآن‌طایفه مضایقه‌نکردند از همه بی‌محاباتر حاج محمدکریم خان بود که در عین‌حال با دستگاه سلطنت و قدرت نیز نسبت بسیار نزدیك داشت مساعی او را دراین مورد به‌خصوص سلطان‌عصر(ناصرالدین‌شاه) نیز مورد تأیید وتقویت‌قرارمیداد.

در اینجا نکته‌ای درکار بودکه چرا میبایست‌پرچمدارمبارزه‌با (باب) از لحاظ قلم و تألیف کتب و غیره از کرمان حاج محمد کریم خان و عهده دار مجادلات حضوری با باب در تبریز علماء شیخیه آن شهر باشند ؟ و آن نکته‌این بودکه این دسته برمصطلحات باب بهتروارد بودند زیرا که باب‌پس از یك دوره ریاضتهای شاقه چون بعتبات عالیات رفت به‌حوزه درس حاج سید کاظم رشتی دومین پیشوای شیخیه را یافت و از آنجا موضوعاتی راکم وپیش فراگرفت و خیالاتی عجیب بسر او افتاد .

وآنچه معلوم است بعد از وفات سید نخست او راه هوس‌اشغال‌مقام‌نیابت

سید بود وچون معتقدینی پیدا کرد دست بادعاهای بزرگتر زد و از کدام موضع باز رمز خفی سیاست بقیام وی کمك کرد ؟ ! چیزی نیست که فعلا مورد بحث ما باشد ولی بطور حتم آن سیاست مرموز حد اکثر استفاده را از این دعوت جدید و بزرگ نمود .

۲۱۹ ـ باب بعد از نزول آیه‌ای درشأن حاج محمد کریم خان که‌متن آن اینست (ان الکریم کان فی الکرمان کریما) وشاید میتوان آنرا بررشوه بحاج محمد کریم خان کرد نامه‌هائی نیز باو نوشت ـ یکی رسمی و دیگری تا حدی خصوصی و در نامه اول از وی خواسته بود که امردهد تابعین وی در موقع اذان و اقامه نام او را بر زبان آورند در نامه دوم شخص حاج محمد کریم خان را دعوت بهمدستی کرده بود که باکمك یکدیگر دنیارامسخر نمایند.

(توضیح ـ متن این دو نامه محفوظ است وشاید روزی وسیله انتشار متن و کلیشه آن فراهم شود).

باب نامه‌دیگر نیز بمرحوم حاج آقا مجتهد رئیس اصولیه بکرمان نوشت که‌وی شفاها جواب داد و گفت (ما مرجعیت تام نداریم ـ اگر این مرد خود را بر علماء بزرگ عتبات اثبات کرد و آنها هم تصدیق نمودند ما طبعا تابع آن مجتهدین خواهیم بود).

اما حاج محمد کریم خان وجوه شهر کرمان را دعوت و دو نفر نماینده وسفیر باب راکه از اهم پیروان وارکان بابیه بودند حاضر کرد وازهمان جلسه مبارزه با باب‌را بسختی آغاز نمود ودستور داد آنان را از کرمان اخراج کنند.

۴۳ ـ هسته اختلاف جدید

۲۲۰ ـ در این مورد معدودی در کرمان و توابع که ادعای ذوق داشتند و یکی‌دو نفرشان ازشیخی های‌دوآتشه بودند قلبا به باب ارادت پیدا کردند!! ویك هسته مرکزی خیلی‌خفی برای دشمنی با حاج محمد کریم خان و شیخیه کرمان تشکیل دادند که بعد ها دشمنی‌های بسیار مؤثر وعالمانه و ماهرانه‌ای در راه منظور خویش بکار بردند ایجاد فرقه بابیه در کرمان وسپس انشعاب آن بنام (ازلیه) در آن شهر از این تاریخ شروع شد ، از این جا بود که علاوه بر اختلافات سیاسی، دینی و ملکی سابق هسته اختلاف دیگری نیز در کرمان ایجاد شد که جمعا دست بهم داده و آهسته آهسته باکمال مهارت نظر مساعد

اولیای درباروقت را هم نسبت به حاج محمد کریم‌خان تغییر دادند ! او رادر نظر در بار مردی معرفی کردند که گرچه با (باب) مبارزه میکند ولی‌خود با یك سازمان منظم واتباع معتقد وازجان گذشته‌خیال تشکیل سلطنت روحانی دارد ؟ در دربار چنین تلقین کردند که او برای این منظور گنجها واسلحه های بسیار جمع آوری میکند ! حال آنکه این دو موضوع صحت نداشت !!

۲۲۱ - هر چه بود جنگ شیخیه و باب در گوشه‌کرمان و در سرحد هندوستان و جائی که سیاست‌استعماری و دستورهای رمز نایب‌السلطنه‌هندوستان لازم میدانست که ویرانه‌ای بنام استان کرمان وبلوچستان بوجود بیاید مزید بر علت شده و به فاصله کمی آثار آن نیز هویدا شد .

جنگ هرات پیش آمد ایران هرات را با قوه قهریه مسخرکرد ، هر چه انگلیسهاتدابیر وحیل‌بکار بردندکه قوای ایران بر هرات مستولی نشود سودمند واقع نگردید لذا برخلاف صریح پیمانهای گذشته قوای بحری خود را برابر بوشهر متمرکز کردند ، بنای پیشروی در خاك ایران را گذاردند هیجانی‌عجیب از این پیمان شکنی درایران ایجاد وجبهه واحدی از مجموع ملت علیه انگلیس تشکیل گردید (درصدواندی سال‌قبل) چندتن از مجتهدین رسائل‌وکتبی‌علیه‌انگلیس‌دتألیف وانتشار دادند که‌ازآنجمله‌حاج‌محمدکریم‌خان بود! چندکتاب دراین‌باب‌تصنیف و تألیف‌کردکه ازهمه مؤثرترکتاب(خاتمه ناصریه) علیه سیاست خارجی بود ، از اینجا دست سیاست خارجی پدید تر در اختلافات‌کرمان واردشد ! مؤثرترین عوامل آن‌معدودی از رجال در بار وقت‌بودندکه رسماعامل‌سیاست‌ایجاد اختلاف وپیشرفت منویات سیاست‌خارجی بودند ! باید اضافه کردکه‌هیچ یك از مجتهدین و مراجع تقلید که درقضیه فتح هرات و سایر قضایای مشابه آن از تمایلات ملی‌خود تبعیت کرده وعلیه سیاست خارجی واردمبارزه شدندکم وبیش‌ازلطمات وصدمات مصون‌نماندند!!

۲۲۲ - مرحله سوم -در مرحله سوم‌که چند سالی بیشتر طول نکشید اختلافات و خصومت های کرمان بجائی رسیدکه ناصرالدین شاه حاج محمد کریم حان را بتهران احضار کرد و وی با ۱۸ نفر از اولاد و خواص خود بتهران آمد ! دشمنان او اطمینان داشتند بارمینه سازیهائی که شده در همان روزهای اول موفق بقتل او خواهند شد ؟! در اینجا چند عامل دست بهم داد و مانع از حسول مقصود مخالفین و زمینه سازان شد که یکی از آنها و جود

(خانم شکوه السلطنه)ملکه زمان مادرمظفرالدین‌شاه وخواهرزاده حاج محمد کریم خان بود - عامل دیگر وجود رجال متعصب شیخی بود که در دربار خدمت می‌کردند وکم و بیش‌در شاه مؤثر بودند ! البته سابقه دوستی خودشاه و قرابت فیمابین نیز از عوامل مؤثر بود .

حاج محمد کریم خان در دربار و حرم خانه و نزد شاه رفته بی‌گناه بقلم‌رفت وشاید محبوب واقع شد ولی‌این‌محبوبیت بر بغضها واختلافات بیشتر دامن زد .

تا آنجا که از راه مجادلات علمی و تشکیل جلسات مناظره و تألیف کتب علیه او - پس‌از مدتی توقف در تهران او راخسته روانه کرمان کردند بطوری که ایشان تا حدی مجبور به گوشه گیری و تفسیر گفته های گذشته خود گردید (مثل کتاب سی فصل وغیره) و در آن گفته ها وکتب آخرعمر هم آهنگی بیشتری بین عقاید او و نظریات مخالفین دیده میشود ولی البته‌از حیث تأثیرزیاد مثمرواقع‌نگردید - مخالفان برمخالفت خویش‌باقی‌ماندند(۱)

۲۲۳ - در دوران‌آخرعمر حاج محمدکریمخان صلاح خود را درآن دیدکه بصرف امور اجتهادی وتألیف وتصنیف وموعظه ودرس واقامه عزاداری بگذراند ، غالباً سالی چندین ماه ازشهرخارج میشد ودرقصبه (لنگر)کرمان اقامت مینمود ودرامور سیاسی ومحاکمات ابداً دخالت نمیکرد .

دراین دوره تألیفات وتصنیفات‌بسیارکرد وحوزه درس‌مدرسه‌ابراهیمیه اهمیتی یافت وازکرمان نمایندگانی باکثرشهرهای ایران اعزام داشت .آنان درنشرعقاید استادشان منتهای جد را مبذول داشتند ، رویهمرفته دراین دوره بواسطه اینکه رؤسای طرفین‌عاقل وبیغرض تراز ادوار بعد بودندکار اختلاف ازحدود مباحثات علمی ومشاجرات قلمی بالاتر نرفت واگرهم وقتی صحبتی بین عوام دوطرف میشد البته رؤسای طرفین نمیگذاردندکاربزدوخورد برسد، دراین قسمت مساعی حاج آقا احمد مجتهدکه گذشته ازهمشهری گری باحاج محمدکریمخان دوسال هم بامراستاد خودش در حوزه درس استاد حاج محمد کریم خان یعنی سیدکاظم رشتی درس خوانده بود قابل‌توجه است‌که هیچگاه این دونفرنسبت بهم از طریق ادب خارج نشدند ، پیروان یکدیگررا نیز به

---

۱ - نقل از سلسله مقالات آقاسید محمد هاشمی کرمانی

مراعات شئون و احترامات دیگری توصیه میکردند ، رئیس دسته مخالفین خود شاگرد استاد شیخی بود ، تا روز در گذشت نسبت بشیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی‌احترام قائل‌بود، باحاج محمدکریم خان هم‌که رقیبش بشمار میرفت مراوده ودوستی داشت، حتی‌یك دختراونامزدپسرحاج محمدکریمخان بودکه بعداً تندروی های عوام ومرید های طرفین وتحریکات انگشت سیاست نگذاشت این وصلت انجام‌گردد !! در ایندوره رقابت بین مرید های طرفین فقط برسرموضوع خیرات و مبرات بودکه بجای خود ممدوح وباعث استفاده عموم بود .

۲۲۴ ـ ما میخواهیم این نتیجه را بگیرند کـه همه جا دست سیاست آتش‌افروزی میکنندو گرنه سران عاقل قوم درگذشته تااین اندازه‌بایکدیگر حسن تفاهم داشتند .

آن دوره که برای‌کرمان دوران خوشبختی بود بمرگ سه چهار نفر خاتمه پذیرفت .

وکیل الملك درگذشت . حاج سید جواد امام جمعه وفات یافت بعد حاج محمدکریم خان و در آخر حاج آقا احمد مجتهد نیز برفتگان ملحق گردیدند ونوبت ریاست به‌آقا زاده های جوان رسیدکه مسلماً دروجود هـر یك ازایشان نظریات مریدان قدیم مؤثربود یعنی‌آنان‌که درسابق مطیع صرف بودند دراین موقع محلی برای اعمال نظریه خود پیداکردند .

۴۴ ـ موضوع وراثت ریاست شیخیه

۲۲۵ ـ حاج محمدکریم خان دارای اولاد متعدد ازآنجمله هشت پسر بود . پسربزرگ وی حاج محمد رحیم خان مردی فاضل وشاعروعلاوه بسیار با جربزه بود وعامه شیخیه وقاطبه اولاد ابـراهیم خان نسبت باو احترام میکردند .

پسردوم وی حاج محمد خان‌که مادرش دختر (ملك‌آرا) پسرفتحعلی شاه بود جنبه اعیانیت و ظرافت شاهزادگی او برسایرجنبه هایش میچربید و اوودیگر برادرانش‌که ازشاهزاده خانم‌بودند بواسطه ادب درنزدپدرمحبوب‌تر از سایراولاد بودند .

حاج محمد خان درحیات پدرچندان بتحصیل نپرداخت وتمام همش مصروف خدمتگزاری وجلب رضایت پدر بود

۲۲۶ ـ چون حاج محمد کریمخان درگذشت روی مفاهیم عبارات وصیت نامه وی عامه شیخیه بحاج محمد خان گرویدند معدودی ازخواص و اهل سرحاج محمد خان را اولی بنیابت پدر دانستند ! در این میانه عده ای ازفحول اهل علم که پیرامون حاج محمد خان جمع شده‌بودند بحال وقفه در آمدند ؟ ! چنان معلوم میشود که از ارثی شدن ریاست شیخیه ناراضی بودند! گروهی ازآنان تأمل وتحمل کردند وچیزی نگفتند ؟

۲۲۷ ـ بعضی افرادازقبیل‌حاج‌میرزامحمد باقر (درچه‌ای) که بعدامعروف به‌همدانی شدوغیره براین پیش‌آمد اعتراض کردند !! حتی حاج میرزا محمد باقر که دارای تألیفات بسیاری است ازکرمان با میرزاابوتراب ازمجتهدین شیخیه (از طایفه نفیسی کرمان) وعده ای دیگر بعنوان اعتراض از کرمان مهاجرت کردند ! ! حاج میرزا محمد باقر گذشته از اینکه در میان شیخیه کرمان وچند فامیل مریدان پروپا قرصی پیداکرد درنائین واصفهان وجندق وبیابانك وهمدان اتباعی پیداکردکه امروزبشیخیه **حاج میرزا محمد باقر معروفند .**

۲۲۸ ـ نتیجه این دودستگیها و انشعابات آن شدکه بهرصورت اولا ریاست شیخیه در کرمان و بعضی نقاط دیگر در خانواده اولاد حاج محمد کریمخان بصورت ارث باقی ماند ! ثانیا خواص طرفدار (حاج محمد خان) برعوام طرفدار برادر او پیروز شدند ! ریاست بدست حاج محمد خان افتاد ولی پیروان (حاج محمد رحیم خان) هم برعقیده خود باقی ماند وتا پس از درگذشت حاج محمد خان بازبسایرشیخیه ملحق شدند دوران ریاست حاج محمد خان بود !

۴۵ ـ علل اصلی جنگ شیخی وبالاسری

۲۲۹ ـ اثرات اختلاف دوبرادر لازم است برحالات حاج محمد رحیم خان پسرارشد حاج محمدکریم خان‌که اززمان او زد وخورد رسمی شیخی و بالاسری شروع شد اطلاع مختصری‌که ما را در فهم علل اختلافات رهبری میکند حاصل کنیم .

آنچه معلوم است حاج محمد رحیم خان برای پدر مقامی جز علم و فقاهت وتقوی قائل نبوده وشخصاً هم با متصوفه و بالاسری ها درکرمان سر سازش داشته وازاینجهت قبول عامه ای پیدا کرد .

اما حاج محمد خان برای پدر مراتب معنوی دیگری را قائل بود ! ! چند تن از اصحاب خاص حاج محمد کریمخان نیز برای وی گذشته از مقام علمی رتبه شیعه‌کامل را قائل بودند ! ووی رادرمراتب باطنی رشتی میدانستند وبعد ازوی هم حاج محمد خان را دارای‌آن روح ومرتبه معنوی میشناختند! وهمین اشخاص بودندکه از اقاریر صریح حاج محمد رحیم خان نسبت باینکه من نایب پدرم بآن معنی‌که شما میگوئید نیستم وازاشارات خفیه حاج محمد خان مشعر براین‌که من هستم ! حد اعلاء استفاده را بردند و منظور خود را که نفی اولی واثبات دومی باشد پیش بردند .

۲۳۰ ـ شواهد بسیار برای این امر میدانیم‌که بیك حکایت مختصری اکتفا میکنیم .

چون حاج محمد کریمخان وفات یافت گروه انبوه شیخیه و ابراهیمیه کرمان را حیرت فرا گرفت !! چشم همه بپسررئیس طایفه وبعداً بحوزه علمیه مدرسه ابراهیمی‌بودکه چه تصمیم اتخاذ کنند ؟! حاج محمد رحیم‌خان دعوتی از وجوه شیخیه (اهل علم وخوانین) درمدرسه ابراهیم خان‌کرد ، بآن جمع چنین گفت گرچه پدرم درگذشت ولی ما رابلاتکلیف نگذاشت ! بدین معنی که علماء ومدرسین در هرعلم تربیت‌کرد وکتابهائی در هر علم نوشت‌که فهم آن سهل الحصول باشد اینك برای طلاب سلسله نسبت بتحصیل هیچ اشکالی باقی نیست علماء ومدرسینی درهمین مدرسه وجود دارند وحاضرند طلاب در نزدآنان بتحصیل بپردازند ، یعنی هرعلمی را نزد مدرس مخصوص‌آن تدریس کنند مثلاعلم لغت عرب را نزد جناب میرزا محمد علی شیرازی صاحب معیار اللغة و علم هیئت و نجوم و اسطرلاب را نزد جناب محمد باقر خراسانی و صرف ونحورا نزد جناب محمد علی معلم (پدر استاد بهمنیار) تحصیل‌کنند ، همچنین سایرعلوم را برشمرد ومدرس و متخصص آنرا حضوراً معرفی‌کرد ، همه حضارتصدین وتحسین‌کردند جزحاج محمد خان‌که هنوز آقا محمد خان وجوان بود ! ساکت ماند وچیزی نگفت ! حاج محمد رحیم خان بدو گفت عقیده شما چیست و چه میفرمائید ؟! جواب داد : اشکال من اینست‌که اگر

کسی علم انسانیت خواست تحصیل کند بچه کسی باید مراجعه کند؟! از این بیان وتفرقه مجلس بینتیجه ماند!! رفته رفته حاج محمد رحیم خان ازتجمع اصحاب خاص پدرش پیرامون برادرکوچك تاحدی متأثرشد وبا برادر بتشدد گفت چرا علماء سلسله را دور خـود جمع میکنی و بازاریها را بطرف من میفرستی؟

وی جواب داد که بنده که نمیگویم آنان دور وبرمن بیایند گفت اگر تونمیگوئی ونگفته‌ای برو بالای منبرورسماً این امریعنی ادعای نیابت پدر را انکارکن حاج محمد خان قبول کرد وبمنبربالا رفت وپس ازتمهید مقدمه ای رسانید که بمن امر کرده‌اند که علانیه موضوع را تکذیب کنم من بدین شعر اکتفا میکنم:

بسرمناره اشتربشدو فغان برآورد   که نهان شده‌ام دراینجا مکنیدآشکارا

وهمه بخوبی مقصد اورا دریافتند وتوجه بیشتری باوکردند و بهمین دلیل آن خواص درراه تثبیت ریاست حاج محمد خان از هیچگونه مجاهدتی کوتاهی نکردند.

۴۹ ـ اوضاع سیاست وروحانیت

۲۳۱ ـ این اختلاف داخلی که بعداً منشأ اثرات بزرگ گردید بجای خود باید اینك دید درآنروزگار وقبل ازشروع جنگ شیخی وبالاسری وضع روحانیت وسیاست درکرمان چگونه بوده است که زمینه رابرای یك خونریزی فراهم میکرد.

وکیل الملك بزرگ والی کرمان وفات کرد مرتضی قلی خان وکیل الملك ثانی پسر وی برمسند پدر تکیه زد واز اینجا درمقام رقابت با شیخیه این طایفه همسعی کرد ریاست سیاسی کرمان را درخانواده خود توارثی سازد.

در خفا میرزا مهدی خان کلانتر واقعی که در سیاست مطلع وخبیر بود انگشت تخریبی بکارها میرسانید ودرآنموقع این مرد متظاهر بشیخی گری حمایت شیخیه بود.

جنگهای شیخی وبالا سری وقتل یحیی خان کلانترپسر میرزا قاسم خان دیوان بیگی که در سرموضوع نان در چهار سوق کرمان اتفاق افتاد و قیام

تاریخی علیمحمد شالباف معروف به علی محمد خان و سلطنت سه چهار ماهه او در کرمان که تاریخ مفصلی دارد پیش آمد .

وضع سیاسی چنین بود .

۲۳۲ ـ اما وضع روحانیت ظاهری آرام ولی باطنی مستعد برانقلاب داشت .

اوضاع روحانیت کرمان بدست آقا زاده ها اداره می‌شد جزحوزه حاج آقا احمد که اوهم‌بواسطه پیری وضعف اغلب کارهارا بحاج شیخ ابوجعفر پسر خود واگذارنموده ولی مراقبت داشت که اطرافیان حاج ابوجعفررا وآقا‌زادگان حاج محمد کریم خان وحاج سید جواد امام جمعه بهم نیاندازند ولی این میانجی گری بوفات حاج آقا احمد دراوایل سال ۱۲۹۵ هجری قمری خاتمه پذیرفت شاید چند ماهی‌نگذشت که جنگ میان خوانین ابراهیمی و مریدان حاج محمد رحیم‌خان (با حاج محمد خان‌اشتباه نشود) بامریدان حاج شیخ ابوجعفر در گرفت آنهم برسرموضوعاتی ازاین قبیل :

۱ ـ زیادی ارتفاع مناره ها وبادگیره‌های مسجد حاج آقاعلی(مسجد چهل ستون) که متعلق بشیخیه بود که اگرروی آنها میرفتند مشرف برخانه حاج ابوجعفرمیشد !این ارتفاع مناره ها بهانه ظاهری بود ولی اساس موضوع اختلاف بربنای بازارکاروانسرا ومسجدوآب انبار ووقت املاکین چند برای رئیس شیخیه بودکه مورد غبطه قرارگرفته بود .

۲ ـ بعضی مغرضین‌بحاج‌محمد رحیم خان‌خبردادندکه‌حاج‌ابوجعفر بر خلاف یکی از احکام حاج محمد خان حکمی صادر کرده و اینموضوع در برانگیختن عرق برادری تأثیرکرد و منجر بفساد های بزرگ شد

۳ ـ اینکه بچه ها از روی پشت بام مسجد حاج آقاعلی‌سنگ اندازی میکنند و سنگ بمنزل (احمدی ها) اصابت میکند از این علل ظاهراً کوچك و مسخره زیاد بود! ولی در باطن‌امردستی قوی تر وعمیق‌ترکه همیشه توفیق خود را در اختلاف میداند بآتش دامن میزد ! چنانچه که مثل همه قضایا و حوادث سیاسی ومذهبی‌این‌مملکت و شرق‌سر رشته را حتی از دست‌خودعاملین خارج ساخت.

جنگ شیخی و بالا سری کرمان با این مقدمات و علل شروع شد ! در حدود یکسال طول کشید از حمله بخانه حاج ابوجعفر و اهانت باو آغازو

کار بجائی رسید که کرمان یکسال روی آسایش ندید!!

۴۷ ـ حمله از اینطرف شروع شد و آن طرف باشلیك تیر جواب داد

۲۳۳ ـ علل اختلاف بین شیخیه و سایرین در زمان ریاست حاج محمد خان چهارمین پیشوای شیخیه و برادرش حاج محمد رحیم خان که منجر بزد و خورد های یکساله و عوارض آن در کرمان شد علل کوچك ومضحك ظاهری داشت ولی در باطن علل دیگری در کار بود همان علل کوچك و ناچیز ماده را منفجر کرد

۴۸ ـ اختلافات دیگر

۲۳۴ ـ باید دانست که قبل از عنوان جنگ مذهبی نیز در کرمان بعلل استعداد آشوب وفتنه وجود داشت . بدانسانکه از دو سال قبل از این عنوان جوانان و پهلوانان محلات با کلاههای دوشاخ نمدی ونمدهائی که بشانه میانداختند در دامنهٔ قلعهٔ کوچك و صحرای زریسف صف بندی میکردند و بعنوان حیدری و نعمتی بافلا خون چوب و قداره وششپر باهم میجنگیدند هر دسته مدعی حیدری بودن میشد (این جنگ را ازاول زمان صفویه مردمان ایران بارث برده بودند ولی درآن اواخر بدون آنکه پی به مفهوم آن ببرند آنرا مایه نزاع قرار داده بودند) و با دسته‌ای دیگر می جنگیدند . حتی در این صف آرائی خوانین و اعیان زادگان محل نیز شرکت میکردند و باهل محله خودکمك های لازم را مبذول میداشتند تا از ضعف مرتضی قلی خان وکیل الملك ثانی والی وقت این جنگ‌ها شدت غریبی پیدا کرد ومخصوصا در روزعیدقربان برسر شتر قربانی ودر ایام ولیالی عاشورا در داخل شهر ومصلی شهر برشدت و خونریزی آن افزوده میشد.

این جنگ حیدری و نعمتی بامساعی حاج محمدرحیم خان تخفیف بلکه موقتا موقوف شد باین معنی که مشارالیه در حین جوش وخروش جنگ جویان سوار شد و با یك جلودار بمیان متخاصمین آمد و آنان را به نصایح مؤثر ازجنگ با یکدیگر منصرف گردانید . متأسفانه این آرامش طولی نکشید . حملات عوام مریدان به بهانه هائیکه قبلا ذکرشد جنگ شیخی و بالاسری را قائمقام جنگ

حیدری و نعمتی کرد .

۲۳۵ - جریان امر را بنقل از عین سندی که بقلم یکی ازمعاصرین مطلع که شخصا ناظر قضایا بوده اکتفا میکند :

میرزا مصطفی خان مستوفی که ازمستوفیان معروف کرمان بود (پدرحسین محاسب الملك سعید) که نه شیخی ونه بالاسری بود بلکه درویش و از متصوفه معروف نعمت اللهی بشمارمیرفت و نوشته اوبیطرفانه بنظرمیرسید درذیل حوادث سال ۱۲۹۴ هجری قمری در نسخه اصل منحصر بفرد خطی بخط خود ایشان که دردسترس ماست چنین می نویسد: (عین عبارات نا برده نقل می گردد)عنوان جنگ شیخی بالاسری در کرمان شروع شدبعدازاین جمله شرحی از حاج شیخ ابوجعفر وحاج محمدرحیم خان معرفی نموده وآنگاه مینگارد(مریدهای طرفین بملاحظات اغراض شخصی یا نفهمی یاحب و بغض و بنای فساد وفتنه راگذاشته و عنوان مذهب را بمیان آورده بنای زد وخورد ونزاع را گذاشتند !! جمعی از شیخیه بخانه حاج شیخ ابوجعفر ریخته در هتك احترام آن مرحوم کوشیدند . یکدفعه ازراه مسجد که بمنزل مراجعت میکردشبانه زحمت وارد آوردند وهمچنین ازحضرات متشرع که ببالاسری معروفند سرراه حاج محمدرحیم خان راکه از مسجدمیآمد گرفته بعضی ازحرکات وحشیانه کردند درآن وقت اوضاع کرمان بی اندازه هرج ومرج بود ومرتضی قلیخان وکیل الملك هم از جلو گیری عجز داشت و باطنا بی میل نبود که هر دو را ازکرمان بیرون کند پس بنای شکایت را بدارالخلافه گذاشت و از دولت مأموربرای بردن این دو نفر بکرمان فرستاده شد حاج شیخ ابوجعفر برفسنجان برای سرکشی املاك خود رفته بود ازهمان جا تحت الحفظ آقا را روانه دارالخلافه که تهران باشد کردند و از کرمان مرحوم حاج محمد رحیم خان را فرستادند .....)

۴۹ - حمله و فتح

۲۳۶ - برای اینکه خوانندگان از موضوع سه چهار واقعه ایکه بین طرفین اتفاق افتاد بیخبر نباشد از قول و نقل علیمحمد خان که بعد ازیکی دو ماه پهلوان صحنه مخصوص درکرمان شدو واقعه (علیمحمد خانی)رابوجود آورد همت میگماریم :

او چنین میگوید :

(من جزو جوانان بسیاری بودم که از بیرونخانه حاج ابوجعفر دراول شبی چوب و چماق و اسلحه برداشتیم و داوطلب حمله بخوانین و شیخیه در وقت مراجعت از مسجد شدیم چون بدر مزار سید علویه نرسیده به مسجدحاج آقا علی (مسجد شیخیه) رسیدیم گروه انبوه آنانرا مشاهده کردیم که از مسجد دسته جمعی میآمدند خوانین که جلو و مسلح بودند احساس خطر کردند ـ پیش از حمله ما باطپانچه بهوا شلیك نمودند ـ ما پا بفرار گذاردیم وآن شب فتح بهمین آسانی نصیب خوانین شد . شب بعد مجهز تر پا بمیدان گذاردیم تا تلافی شب قبل را درآوریم . بتعلیم مردان آزموده صبر کردیم. آنها باز تفنگهای پر را خالی کردند و البته پر کردن مجدد دقایق چند لازم داشت‌در این موقع ما مجال ندادیم و باچوب و سنگ و زنجیر بآنها حمله بردیم ودر این شب فتح نصیب ما شد . باکمال خوشحالی به بیرونخانه مرحوم حاج ابوجعفر آمدیم و خواستیم گزارش فتوحات را بدهیم آقامتانت خود را از دست نداد از جای بر خاست و بنوکر خود (حاج علامرضا) در وقت ورود باندرون گفت : (حاجی بچه هارا مهمانی کن) رفتند وبره‌آوردند و باملحقات آن شبی را بخوشی گذراندیم .

۵۰ ـ دوست دولتیها

۲۳۷ ـ از همه این وقایع مهمتر دستور حمله حاج محمد رحیم خان بخانه حاج ابوجعفر بود که‌خواست‌ازمرکزقدرت طرف دماغ‌سوزی کرده باشد. چنان تعصبات تحریك شده‌بود که‌هنوز حرف حاج محمدرحیم خان تمام نشده سیل جمعیت روبخانه حاج ابوجعفر حرکت کرد . بقسمی‌که چون خود حاج محمد خان رحیم خان برائر تذکار حاج محمدخان خواست مردم را منصرف کند دیگر حریف نشد .

حاج محمدخان از محضر برادر بر خاست و تعظیم کرد که بیرون‌بیاید. حاج محمد رحیم خان‌علت را پرسید گفت دراینجا یك مشکل شرعی‌برای بنده پیش آمده است فکر کردم در میان ازدحام عوام اگر چندین خون بیگناه ریخته شود مظلمه آن بگردن چه‌کسی خواهد بود ؟

این سخن در حاج محمد خان‌بسیار مؤثر واقع شد با پای‌برهنه‌بیرون آمد که مردم را منصرف‌کند دیگرکار از کار گذشته بود .

این اندازه را مینگاریم که عوام طرفین و دوستان متظاهر هر دوجانب که راه غلو در تعصب می پیمودند در ایجاد حوادث ناهنجار سهمی بسیار بسزائی داشتند و از این طبقه و دسته بیشتر مأمورین محلی دولت در آتش افروزی بین این دو طایفه سهیم بلکه محرك ومؤثر واقعی بوده‌اند زیرا زمامداران که صلاح و رفاه خود را در القاء فتنه و فساد میان مردم میدانستند وایران از این رهگذر بلاها کشیده ورنجها دیده که باکمال تأسف باید گفت هنوز هم آثار آن دراغلب نقاط ایران مشهود است .

بهر حال نتیجه آن شد که جماعتی بخانه حاج ابوجعفر ریختند و بدو توهین نمودند همین عمل عوام منشأ یك فتنه چهل ساله بنام (جنگ شیخی و بالا سری) در کرمان گردید .

۵۱ - قحطی وغلاء

۲۳۸ - بایدمتوجه بود که دراین موقع مردمان کرمان هم دچار قحط و غلاء و گرانی بودند . بدین معنی که نان ازخرواری ۱۵ ریال وبیست ریال بخرواری یکصد ریال که لااقل معادل با هزارتومان امروزبود رسید . بهمین مناسبت چون حاج محمد رحیم خان در صدد جبران امر برآمد وخواست از راه تأمین نان و گوشت وسایراجناس مورداحتیاج مردم جبران وتألیف قلوبی کندوحاج محمد خان بخوانین امرداد که گندم وآردی برای خبازخانه کرمان بقیمت ارزانتر بدهند و بمردم هم گفتند چند نفررا برای نظارت در امر نرخ تعیین کنند بازآن دست مرموز که ازهرحادثه ای نتیجه سوء میگیرد وهرپیش آمدی را ازمنظور اول منسلخ میکند نگذاشت وفتنه دیگر برپا شد . یعنی رندان که البته بتحریك میرزا مهدی خان کلانترمعزول معرکه آرائی میکردند علیمحمد شالباف جوان ۱۷ الی ۱۸ساله را بنام (علیمحمد خان) برای اینکار علم کردند (برای تعدیل نرخ) ویك حادثه سه چهار ماهه عجیبی را بظهور رسانیدند تاآنجاکه علیمحمد خان شالباف دم از استقلال کرمان زد ومرتضی قلیخان والی وقت را مستأصل ساخت و متعاقب آن حوادث شوم دیگر مانند قتل یحیی خان کلانتروتجدید جنگ محلات شهر کرمان پیش آمد کرد .

مرتضی قلیخان درقلعه ارك را بروی خود بسته بود وپی درپی حوادث

کرمان را بعنوان یك یاغی گری عمومی به پیشگاه شاه وقت جلوه میداد تا بدان حد که نزدیك بود آتش خشم ناصرالدین شاه زبانه کشیده وشدت عمل عجیبی در کرمان نشان دهد وبالاخره کارفقط به تبعید دونفر نافذالکلمه یعنی حاج محمد رحیم خان وحاج ابوجعفر پایان یافت.

بعد ازاندکی این دو در گذشتند وریاست شیخیه برای حاج محمد بلا منازع تثبیت شد وموقع آن رسید که جنگ‌دوم شیخی وبالاسری آغاز گردد .

افسوس که همیشه دین ومذهب آلت اجرای مقاصد دیگرشده و همواره ازبین عده‌ای خیال گل آلودکردن آب و گرفتن ماهی را دارند

۵۳ ـ نقش وقف درکرمان

۲۳۹ ـ موقوفه ظهیرالدوله در کرمان منشأ اصلی یك اختلاف عمیق و مداوم گردید .

باید دانست که ابراهیم خان ظهیرالدوله والی کرمان وپدرحاج محمد کریم خان سومین پیشوای شیخیه تحت تعالیم سر سلسله قراختائیان که در اوایل قرن هفتم درکرمان بنای مدرسه عظیم وعمارات چندی راگذارد (در محله ترك آباد یعنی قبه سبزوخواجه خضرامروزکه ویرانه شده است) اوهم مدرسه بزرگی بضمیمه دو بازار بنام قیصریه ویك حمام کم نظیروآب انبار با نهایت متانت و ظرافت بنا نمود وبرای این مدرسه و مخارج طلاب و روضه خوانی وخریدکتب واطعام وغیره رقبات مستعد وخوبی وقف کرد وخیلی مفید بودکه بناهای خیراو واملاکی که وقف میکند یا ازحاصل املاك مازندرانش باشد و یا املاکی که شخصاً خریداری ویا آبادکرده است باشد والبته این راهنمائی هم از برکت وجود شیخ نعمت الله بحرینی بودگویند چون رغبت فرزند خود محمدکریم خان را درمیانه چهل یا چهل ودو اولاد خود بتحصیل یافت بیشترهمت بکار مدرسه وتوسعه موقوفات آن گماشت سایرآثارآبادی او ازباغها وحمام ها وغیره که جزء موقوفه نبودند از محل مالیات کرمان ساخته وپرداخته شدکه ابراهیم خان ظهیرالدوله بهیچوجه مالیات کرمان را بدربار فتحعلیشاه نمیفرستاد وبا اجازه دربارصرف آبادی کرمان میکرد .

۵۳ - موقوفات واختلافات

۲۴۰ - ابراهیم خان ظهیرالدوله مدرسین چندی از مجتهدین و غیر ایشان بکرمان جلب کرد ، دراین مدرسه بامرتدریس مشغول و ازآن موقوفه هم بهره مند میگردیدند بعد از وفات واقف شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع - السلطنه پسرمعروف فتحعلیشاه واردکرمان شد وکلیه امور مال وثروت اولاد ابراهیم خان راتحت نظر گرفت .وضع موقوفات بهمان طرزسابق ادامه داشت و حاج محمدکریمخان هم چنان مستغرق درامرتحصیل وتعلیم وتعلم (خوداو دراین مدرسه هم درس میخواند و هم تـدریس میکرد) غرق بودکه بموضوع موقوفات نمیپرداخت وعلاوه سن او هم مقتضی نبود .

تا وقتیکه ازکرمان بعراق عرب رفت ، در سلك شاگـردان سیدکاظم رشتی درآمد . مجدداً از طرف او بکرمان عازم شد ، ازاین زمان مخالفینی دربین مجتهدین پیداکرد . دراینموقع دو نفرمجتهد صاحب عنوان وقت مورد تأییدات خفی وجلی والی مقرروقت (فرمانفرما) نصرت الدوله فیروز میرزا پسرعباسمیرزا نایب السلطنه نیزقرار گرفتند ، آن دو حاج سید جوادشیرازی داماد ابراهیم خان ظهیرالدوله و آخوند ملاعلی تونی اعمی (کـورمادرزاد) کهفقیهی معروف بود میباشند .

تابحدی که بمساعیفرمانفرما حاج سیدجواد امام جمعه‌کرمان گردیده، ودراینکار اولاد ابراهیمخان هم اکثراً ذیعلاقـه بودند وبوی‌کمك نمودند و بعداً همین حاج سید جواد سرسخت ترین وبیباك تـرین دشمنان حاج محمد کریمخان گردید .

این دو مجتهد هردو درمدرسه وموقوفات ظهیرالدوله دخالت داشتند ، این امر حدود سال ۱۲۵۵ قمری (۱۱۹ سال قبل) بودکه روز بروز دخل وتصرف این دو امرمدرسه ودکاکین واملاك وقف زیاد ترشد . وعـده بسیاری ازطلاب را درحجرات مدرسه سکونت دادندکه همه حکم یك قوای تدافعی‌را داشت با این وضع برای حاج محمد کریم خان عنوان‌کـردن مـوضوع وقت میسوربلکه مقدور نبود . ازاین روبوقف نامه پدری مـراجعه و ازآن بقوه فقاهت استدلالی شرعی‌کرد ، حکم ببطلان‌کلیه وقف نمود ؛ برای قوه نظریه شرعی وفتوای خود استفتائی‌ازحاج محمد باقرشفتی‌مرجع تقلید عصرفتحعلیشاه ومحمد شاه دراین بابت نمود و معلوم بودکه فتوای او قاطع امرخواهد بود،

آن استفتا را توسط دونفراز اهل علم و اطلاع باصفهان خدمت سید فرستاد ، سید هم صریحاً حکمی دادکه با عقیده حاج محمد کـریم خان درباب بطلان وقف و تعلق داشتن کلیه رقبات برحسب ارث شرعی به‌آنان مستحضرومطلـع ساخت .

بدیهی است دراینجا تقسیم آنهمه عمارات و املاك طرفدار وارث خور بسیاری پیداکرد ولی بااین‌حرفها نمیشد املاك ومدرسه رااز ید طلاب وعوامل بسیاری‌که همه ازآن منتفع بودند انتظارکرد .

گرچه مجتهدین ذینفع ازموقوفه هم نمیتوانستند در برابرحکم مرحوم حجت الاسلام لاونعم‌کنند ولی حاضرهم نبودندکه دو دوستی مدرسه را تقدیم حاج محمدکریم خان نمایند خاصه‌آنکه میدیدند حاج محمدکریم خان دست بدعوتی جدید وتشکیلاتی تازه زده است .

۵۴ ـ تصرف واشغال مدرسه

۲۴۱ ـ اینحال مدتی طول‌کشید ومدرسه ابراهیم خان بصورت یك‌دج وقلعه ای درآمده وطلاب رل سربازان مدافع آنـرا برعهده داشتند . بدیهی است دولت و حکام هم ناظر این اختلاف و دو دستگی وصف بندی بودنـد و مسلماً بآتش اختلاف هم دامن میزدندکه در نتیجه ازنفوذ فوق العاده هردسته بنفع تربیت نفوذ اداری خویش استفاده‌کنند

بالاخره یکی ازطلاب حوزه درس حاج محمدکریم خان موسوم به ملا علی اکبردشتابی‌که نیروی‌بدنی‌عجیب داشت ازحاج محمدکریم خان استجازه کرد وشبانه با تدبیرونقشه‌ای‌که قبلاطرح‌کرده بود درب همه اطاق طلاب را قفل نمود ویکی ازآنها رابا چماق وچوب از درب‌کوچه مدرسه اخراج نمود وباین ترتیب مدرسه را اشغال‌کرد وهنگام سحر نیزطلاب شیخیه راکـه قبلا مجهزکرده بود بجای آنها درحجرات مدرسه مستقرساخت و میتوان‌گفت در آنشب نهال فتنه های چندساله‌کرمان‌که ازموضوع بطلان موقوفات غرس شده بود آبیاری‌گردید .

۵۵ ـ موقوفه جدید

۲۴۲ ـ درسالهای آخرسلطنت محمد شاه نظر بضعف سلطان واختلال

امور دربار و وجود حکام وشاهزادگان مقتدر درکرمان دسته مخالف حاج محمدکریمخان نتوانستند کاری‌ازپیش‌ببرند یعنی‌درمحل‌نیروی اوهم‌ازجماعتی که بنام شیخیه بدو گرویده بودند وجمعیت بسیاری بودندویا خوانین ابراهیم خانی‌که و اولاد واحفاد و نوکران و غلامان وسواران خـود جمعیتی مهم را تشکیل میدادند و بهتراز سابق تحت زعامـت حاج محمدکـریم خان متشکل بودند بردیگران میچربید .

دقیقاً تاریخ‌اینقسمت را ندیده ایم‌که آیا قبل از تصرف مدرسه یا بعداز آن حاج محمدکریم خان خود باکثریت اولاد ابراهیم خان را حاضرکردکه ازنوقسمت خودرا از رقبات قبل مجدداً بصورت وقف درآورنـد بهرحال این امروقوع یافت وهمه حاضر برای وقف‌کردن سهمیهٔ خود شدند جزمعدودی‌که آنرا بصورت ملك طلق وسهم الارث خوددرآوردندمثلاآنکه جزئی ازموقوفه (سلسبیل) بصورت ملکیت درآمد وازوقف خارج شد .

این وقف هم‌جدا جداصورت نپذیرفت یعنی‌کلیه ورثه ایکه حاضر بوقف شدند امرعمل‌کردن وقف رابصورت فقاهتی‌برادر حاج محمد خان واگذاردند واو وقف را برای منظور خاصی وتا اندازه انحصار بطایفه شیخیه و جزئی هم باولاد ابراهیم خان درآوردکه همین موضوع هم تا اندازه ای مـورد رشك و غبطه دیگران گردید وبرآتش اختلافات بیش ازپیش دامن زد .

ولی‌باید تذکردادکه حاج محمدکریم خان شخصاً موقوفات را دردست نگرفت بلکه اداره آنرا باشخاص طرف اعتماد خود سپرد .

۵۶ ـ برای رفع اختلاف

۲۴۳ ـ شاهزاده عالم‌وفقیه ومقتدری مانندطهماسب میرزای مؤیدالدوله پسرزاده فتحعلیشاه والی وقت‌کرمان‌که بعد ازفوت محمد شاه دردوره اقتدار میرزا تقی خان امیرکبیرعهده دارنظم ایالت وسیعی مانندکرمان وبلوچستان گردید وسعی در اطفای نایره های فسادی‌که از سال آخرحیات محمد شاه و سال وقوع‌مرگ اتفاق افتاده‌نمود ودراشتغال این‌آتش‌هم‌سابقه ـ هم موقوفات ـ هم اختلافات مذهبی‌وهم تندروی های عده‌ای ازخوانین وبازماندگان ابراهیم خان ظهیرالدوله دخالت داشت ولی طهماسب میرزا درفرو نشاندن آن خیلی کوشش کرد والی کرمان دوچار مخاطرات خونین وعجیبی میشد .

والی که قبل‌ازهرچیزخود عالم وفقیه مطلع وکم نظیربود تنها با چهل بار شتربکرمان‌آمد وسعی‌کرد اختلاف راازراه دین ومذهب وفقاهت واستفاده از وجود خود علماء مرتفع سازد درسال ۱۲۶۵ هجری قمری وسائل‌آمدن آقای حاج احمد مجتهد را ازرفسنجان بکرمان فراهم نمود .

این مجتهد ازفحول فقها ومجتهدین بشمار میرفت و ورود او بکرمان یکی از مبادی نفوذ علماء اصولیه بشمار میرفت طهماسب میـرزا مجلس بحث علمی با حضور خوددر عصرهای دوشنبه بـوجود آورد که درآن‌جلسه سه نفر: ۱ ــ حاج آقا احمد مجتهد ۲ ــ حاج محمدکریم خان ۳ ــ حاج سید جواد امام جمعه شرکت داشتند وغیراز این سه نفرهیچکس حتی سایرروحانیون‌حق جلوس درحضور طهماسب میرزا را نداشت وجود این جلسه خـدماتی بعلم و توسعه حوزه های علمی‌کرمان وبحث وحل مسائل وتا اندازه ای اختلافـات نمود ولی‌متأسفانه همه حکام ومتنفذین وقت طهماسب میرزا نبودند وحسن‌نیت او را نداشتند بنابراین اختلاف کرمان که پایه ای عمیق پیدا کرده بود در سالهای بعد بنحو بدتروزننده تری ادامه پیدا کرد (۱)

۵۷ ـ ملاعبدالخالق یزدی

۲۴۴ ـ از مشاهیر شاگردان شیخ اجل احمدبن زین الدین الاحسائی بود و در فقه واصول و کلام و حدیث مقامی عظیم‌داشت در توحیدخانه‌مبارکه از ملحقات حرم مقدس رضوی تدریس می کرد کتاب مصائب الائمه از اوست ودریك هزار ودویست وشصت وهشت بمشهد مقدسه رضویه درگذشت: (ص۱۷۵ باب دهم الماثروالاثار)

۵۸ ـ عبدالخالق یزدی

۲۴۵ ـ اعتماد السلطنه در باره او چنین نوشته است صاحب مصائب الائمه‌درحدیث و معین الطالبین در اصول وکتابی دیگر در فقه‌از شاگردهای

۱ ــ ازبند دویست وشانزدهم تا اینجاازنوشته های آقا سید محمد هاشمی کرمانی‌که ازفضلا ونویسندگان بنام معاصرومؤسس روزنامه های بیداری واتحاد ملی بود اقتباس شد

مشهور شیخ احمدبن زین‌الدین احسائی بعداز تحصیل اصول درخدمت شریف العلماء به یزد بازگشت و از آنجا به مشهد مقدس آمد و در توحید خانه مبارکه تدریس می نمود و در مراسم مخصوص به مواعظ اشتغال میجست و در این صنعت استیلا و تسلطی عجیب داشت ، بین او که بر مسلك شیخیه میرفت با علماء مشهد مجالس مناظره مکرر منعقد شد و ماده نزاع منحسم نگشت تا در هزار و دویست و شصت و هشت هم به مشهد درگذشت (۱)

۵۸ ـ آقا سید احمدبن آقاسید کاظم رشتی

۲۴۶ ـ درکربلا مرجع شیخیه بود درشب دوشنبه هفدهم‌جمادی لاولی سال‌یك هزار ودویست ونودوپنج درکوچه باب‌السدربدست اعراب مقتول شد فعلا فرزند هنرمندش سید قاسم بجای پدرناموراست (۲)

۲۴۷ ـ آقاسید کاظم رشتی‌را فرزند نیك اختری بود سمی جدش احمد اوقاتیکه راقم در مجاورت عتبات داشت مکرر صحبت با حضرتش دست داد بزرگوارمردی بود دراصلاح‌امور مردم‌خودداری‌نداشت با آنکه چندان‌علوم رسمی نمیدانست خانه‌اش ملجأ افاضل بود درشب دوشنبه هفدهم جمادی‌الاولی سال هزارو دویست ونود وپنج بعد ازاداء فریضتین‌مغرب وعشا ازصحن مقدس به باب معروف بسدربیرون‌آمدکه شریری بضربتی‌پهلویش‌راشکافت وباجدادش ملحق‌کردوخلف الصدقش آقاسید قاسم بجای پدر ناموراست (۳)

۲۴۸ ـ نگارنده ناچیزاین سطرها گوید :

که سید احمد شاعروخطیب عربی بودکه در عزل ونصب‌کلید دار حرم حضرت ابا عبدالله دخالت داشت .

پول هندی مدتی دست‌آقا سیدکاظم رشتی بود درحدود ویك یا دوسال ونهر رشتیه را ازنواحی حر به‌کربلا کشیدندکه اکنون هم‌آثارش موجوداست پول هندی را مدت یك یادوسال بیشتر بعهده نداشتند

وسید قاسم پسرآقا سید احمد بن سیدکاظم رشتی بودکه از اعیان‌کربلا بشمار میرفت

---

۱ ـ ص ۳۹۹ مطلع الشمس جلد ۱۳۰۲،۲

۲ـ المآثروالاثارص۱٦۴

۳ ـ طرائق الحقایق جلد ۳

۵۹ ـ میرزا علی محمد مشهور به صفا

۲۴۹ ـ برادرحکیم‌الهی (۱) ازمشاهیرخطاطان عصرواز کبراء شعراء عهد بود وبطریقه شیخیه میلی مفرط داشت ودرادوات محاور. ومحاضـره از افراد معدودی گردید ومال بسیار درراه صنعت و طلب اکسیرتلف نمودلختی از اشعارش درتذکره مجمع‌الفصحاء مسطوراست فوتش دریك هزارودویست و نود ونه هجری افتادوهفتاد وهشت سال زندگانی یافت تربتش درجوارحربن یزید ریاحی است (۲)

۶۰ ـ اعتضاد السلطنه وشیخیها

۲۵۰ ـ اعتضاد السلطنه «علی قلی میرزا» با شیخی ها شکرآبی داشته است آنها گفتنددرمرگ تو جشن خواهیم گرفت . شاهزاده گفته بود من وقتی خواهم رفت‌که شما جشن نمی‌توانید بگیرید . شاهزاده شب عاشورا مـرحوم شد بالجمله نعش اورا روزعاشورابحضرت عبدالعظیم‌نقل دادند. بیرون دروازه دسته سینه زنی ازحضرت عبدالعظیم می‌آمدنعش راگرفته برگشتند چون وارد صحن شدند روضه می‌خواندند تابوت را جلومنبرگذاردند . در آن اوقات معروف شدکه شخصی این حال را بخوددیده بود وملاآقای دربندی درکتاب خود یادکرده فرستادم‌کتاب راآوردند هیجده سال پیش‌ازفوت شاهزاده چاپ شده بود . کسی‌خواب دیده بودکه شاهزاده‌فوت کرده‌نعش‌اورابه‌مزارحضرت عبدالعظیم می‌برند چهارملك چهارگوشه تابوت راگرفته آزار میکنند . در آب منکا روضه خوانی بوده شاهزاده ازتابوت در آمد وبکنار منبرپناه برد ملکه عذاب وارد حوزه روضه نمیشوند (۳)

---

۱ ـ میرزا جعفرمشهور بحکیم الهی خلف میرزا حسنعلی لواسانی‌فاضلی خوش محاوره وبدیع المحاضره بود ودر تاریخ وحدیث وشعب معقول شرکتی بـا اساتید میکرد قرب هشتاد و سه سال بعـزت زندگانی‌کرد ودرانشاء مهارتی‌کامل داشت وبدعاء صباح تعلیقاتی مفید نوشته ودرسال یك هزار ودویست ونودوهشت بطهران درگذشت وفرزندهنرمندش میرزاشمس الدین ازجمله اجله افاضل‌میباشد وازجانب ناصرالدین شاه به لقب حکیم‌الهی قرین افتخاراست ودرمجالس علماء وامراء بسیار بااعتبار(ص۱۹۹ باب دهم المآثروالآثار) ۲ـ ص ۱۹۹ المآثرو الآثار ۳ـ ازیاد داشت های حاج مخبرالسلطنه هـدایت ، خواندنیها شمارهٔ ٤٤ سال پنجم شنبه ۲ تیرماه ۱۳۲٤ چاپ تهران

۶۱ ـ میرزا محمد تقی حجة الاسلام نیر

۲۵۱ـ خلف ملامحمد ممستانی ازمشاهیر فرقه شیخیه وعلمای آذربایجان بود ، درسال ۱۲۴۸ هجری درتبریز تولد یافته و درسنه ۱۳۱۲ درهمان شهر برحمت خدا پیوست مشارالیه ازادباو فضلای نامی این ایالت است ومجموعه اشعارش ازقصاید وغزلیات ومنظومه های آتشکده ولالی منظومه درتبریزچاپ شده ومعروف است مثنوی درخوشاب فیجواب قاردوشاب نیزازجمله منظومات اوست که رساله توحیدیه آقا میرزا محمود خوئی معروف به اصولی را درتاریخ ۱۳۰۷ بوظع شیرین وخوشمزه انتقاد فرمود ، وتخلص خودرا درآن منظومه «عمیدا» قرارداد.

مولانا نیزدر قوهٔ انتقاد قریحه فوق العاده داشت ازجمله انتقادات او منظومه عملیه معروف به الفیه عربی است که بشراکت میرزا محمد طسوجی معروف به ملاباشی هریك پانصد بیت گفته اند مطاع منظومه این است:

قال التقی الهاشمی النسابقیة الماضین من طباطبا .

صحیفة الابرار فی مناقب العترة الاطهار نیز که قریب به هشتادهزار بیت می باشد یکی ازتألیفات او بود ودر تبریزچاپ شد (۱)

۶۲ ـ گزارشهای سفیر روس درتهران راجع به بابیها بوزارت امور خارجه (روسیه)

سندشماره ۱

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ صفحه ۴۹/۵۰ گزارشهای سفیر دولگوروکی بوزیر امور خارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ شماره ۶

از چندی قبل تهران در حالت پراضطرابی بسر میبرد شخص سیدی که در اینجامعروف است به باب و چندی پیش از شهراصفهان بعلت ایجادناراحتی اخراج شده بود و سال گذشته بنا به اصرار اینجانب او را از سرحد های ما که بآن نواحی سرنگون شده بود روکرده بودند جزوه انتشار داده و در آن پیش گوئی کرده است که درآتیه نزدیکی تراکمه باینجا هجوم آورده وشاه مجبور به ترك پایتخت خواهدشد این گونه پیش گوئی ها تأثیر عمیقی درملتی

---

۱ ـ دانشمندان آذربایجان تألیف تربیت ص ۳۸۹ ـ ۳۹۰

زود باور مانند ملت ایران دارد .

وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن میرود (پیش گوئی باب) از هم‌اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی در مردم نموده و آنها با وحشت انتظار خاتمهٔ‌سال راکه زمستانش خیلی سخت بود دارند.

سند شماره ۲

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ صفحه ۳۶۰ گزارشهای سفیر دو لگوروکی بوزیر امور خارجه نسلرود ۲۵۰ دسامبر ۱۸۴۸ شماره ۹۶

اینجانب تاکنون چند مرتبه بوزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که به باب معروف است گزارش داده‌ام این فاناتیك بعلت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که در نتیجه فشار اینجانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت نظر میباشد .

شخص مزبور خود را نایب امام دوازدهم معرفی مینماید و عقاید مضره او طرفداران زیادی پیدا کرده و سه روز قبل بمن اطلاع دادند که طرفداران باب بین ساری و بار فروش به اهالی مازندران حمله ور شده و در حدود صد نفر را بقتل رسانیده‌اند و در بین مقتولین نام مصطفی خان سرکرده ایالت نیز دیده میشود .

پس از مشورت امیر (مقصود صدراعظم) باعده‌ای از اعیان مازندران که در حال حاضر در تهران میباشند تصمیم گرفته شد که برای سرکوبی‌این‌فرقه بی بند وبار از قوای‌نظامی استفاده شود و به شاهزاده ملك قاسم میرزادستور داده شده است مراقبت بیشتری در حفاظت رهبر این‌اخلالگران نظم اجتماعی مبذول دارد .

سند شماره ۳

پرونده شماره ۱۷۷ تهران‌سال ۱۸۴۹ صفحه ۲۳ـ۳۲ گزارشهای‌سفیر دو لگوروکی‌به وزیر امور خارجه نسلرودتهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ شماره۹

اوضاع مازندران خیلی وخیم شده است طبق اطلاعات واصله درحدود دو هزار نفر از اصحاب بر ضد حاکم مازندران قیام نموده‌اند و در نتیجه حمله آنها مهدی قلی میرزا حاکم مازندران‌فرار اختیار نموده است و دو نفر ازشاهزادگان داور میرزا پسر ظل السلطان وحسین سلطان‌میرزا پسرفتحعلی شاه در منزلی که بابیها آتش زاده بودند تلف شده‌اند و همچنین پسرشاهزاده

ملك آقا عبدالله میرزا کشته شده است .

سردار عباس قلی خان لاریجانی که از طرف‌دولت مأمور مبارزه بااین طایفه که مسلحانه کمونیزم را تـرویج میدهند شده بود اقدام مؤثری‌معمول نداشته و اظهارداشته که‌با قوائی که‌در اختیار دارد قادربمقابله با بابیها نیست .

طرز رفتار شخص نامبرده(سردار عباس قلی خان) با اینجانب درموقع اقامت او در تهران که درگزارشهای تـاریخ ۱۲ دسامبر سال گذشته بعرض رسیده شاید مفتاحی باشد برای پی بردن بعمل اخیر او در مازندران .

باری بهر سونظرمی انداری نهضت‌انقلابی مشاهده میشوند .

سند شماره ۴

پرونده۱۷۷ سال۱۸۴۹صفحه ۶۸-۵۶ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود۱۰ فوریه ۱۸۴۹ شماره ۱۳

اخبار واصله از مازندران از سابق وحشتناك تر میباشد. بابیها که روز بروز تعدادشان در آذربایجان و تهران روبه افزایش‌است طوایف سوادکوهی و هزار جریبی را تار و مار کرده‌اند آنها (بابیها) بادر دست داشتن شمشیر در حالیکه خود را آماده استقبال مرگ کرده‌اند حمله میکنند و حمله حود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازدهم (مهدی) میباشد شروع مینمایند که ترس فوق العاده در بین اهالی مازندران ایجاد کرده .

این فرقه در دو جناح مبارزه خود را شروع کرده‌اند بدین معنی که‌هم بر ضد دولت و هم بر ضد علما قیام نموده‌اند ضدیت با علما بعلت آن است که آنها معتقدندکه علما قادر نیستند احکام قرآن رااجراکنند ومخالفت بادولت بسبب جلوگیری آن از حاکمیت روحانیت میباشد .

شنیده میشودکه عباس قلی خان لاریجانی‌در خفا به بابیها پیغام داده که او اقدام به حمله نمیکرد ولی چون مجبور به اطاعت امـر شاه است چنین وانمود خواهد کرد که با آنها مشغول مبارزه میباشد ولی سردار لاریجانـی بقول خود وفانکرد و وقتی که بابیها متوجه شدند که نامبرده آمـاده حمله به‌آنها شده‌آنها پیشدستی کرده و چندین صد تن از افراد او را بقتل‌رسانیدند که در بین آنها افراد سرشناس و دو تا از برادر زاده های او بوده‌اند .

پس ازاین واقعه‌عباس قلی مدعی شدکه نمیتوانـدبا قوائی که دراختیار دارد بااین فاناتیك هائی‌که دشمن خونین طایفه اوشده‌اند بمقاومت ومبارزه پرداذد واز دولت خواستار شده که‌کمك مؤثری باو بشود .

حاکم ایالت نیز توجه امیر را (صدراعظم) باین نکته جلب کرده است که برای سرکوبی آشوبگران لازم است چند هنگ سرباز مجهز باتوپ به مازندران ارسال گردد.

صدر اعظم دراین باره با میرزا محمد خان گلبادی (گنابادی) مشورت می‌نمایدولی میرزامحمدخان اظهارمیدارد که فرستادن قوای دولتی به مازندران نتیجه‌اش آن خواهد شد که اغتشاشات وحالت انقلاب به تمام نقاط مازندران سرایت خواهدکرد واهالی محل دراین صورت باباببیها همدست خواهند شدولی با وجود این نظریه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی و توپ به آنجا بفرستد.

سند شماره ۷

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۱۶۲ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۸ مارس ۱۸۴۹ شماره ۲۷

از قرار معلوم از ارسال قوای نظامی بمازندران خود داری شده است و سلیمان خان افشار برای تحقیقات و دادن گزارش امر به دولت بآن صفحات حرکت کرده است و از موقعی که تصمیم گرفته شده که مأمورمخصوص را برای رسیدگی[۱] به عملیات و رفتار عیسی خان به گیلان بفرستند کمتر صحبت از نارضایتیهائی که بین رجال این ناحیه بود شنیده میشود.

سند شماره ۸

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۵۴ - ۵۳ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۱- آوریل ۱۸۴۹ شماره ۳۲

طبق اطلاعات واصله‌ازمازندران سلیمان خان افشار که مأمور بوده با نصیحت بابیها را وادار به اطاعت بکند در مأموریت خود موفقیت حاصل نکرد و همچنین حمله سردار عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان که بمنظور تسخیر استحکامات بابیها که تعدادشان بمراتب کمتر از قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلا اثر مانده و در گیرودارزد و خورد سردار در ناحیه کتف زخمی شده‌است.

سند شماره ۹

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۹۳ گزارش سفیر به وزیر امور خارجه نسلرود مریم آباد ۵ مه ۱۸۴۹ شماره ۳۶

طبق آخرین گزارشهائی که بدولت پادشاهی رسیده موفقیتهائی در راه مبارزه با بابیها بدست آمده و به‌نگرانیهای دولت خاتمه داده‌است بنا به‌اظهارات

صدراعظم موقعی که این فاناتیك‌ها (بابیها) ازقلعه کوچکی که دراختیارداشته‌اند خارج میشده‌اند قوای عباس‌قلی‌خان لاریجانی وسلیمان خان باآنها واردنبرد شده و در نتیجه زد و خوردی که روی داده هزار وسیصد نفر کشته در میدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند(وبعقیده اینجاب نظریه‌آنها بیشتر قابل است) که بابیها را برای مذاکرات‌دوستانه به خارج قلعه دعوت نموده‌اند و موقعی که آنها از قلعه خارج میشده‌اند قوای سلیمان خان بآنها حمله ور شده وکشتاربیرحمانه صورت گرفته است .

آن جناب ممکن است اینطور فکر کنید که موفقیتی که بدست دولت آمده خیلی مهم‌است ولی نباید از نظر دور داشت‌که در مسائل مذهبی‌بخصوص موقعی که با فاناتیزم توأم باشد عدم موفقیت و نارضایتی تولید روح سر کش نموده و قدرت و مقاومت را زیاد تر مینماید .

سند شماره ۱۱

پرونده شماره ۱۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحه۱۰۵ ـ ۱۰۰ گزارش سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ شماره ۱۱

بمناسبت واقعهٔ قتل‌فجیعی که چند روز پیش‌درمیدان‌بزرگ‌تهران‌اتفاق افتاده افکارعمومی‌تحریك ویك نوع حالت بهت زدگی‌حکم فرمامی‌باشد.

اینجانب قبلا یکمرتبه دیگرنیز متذکرشده بودم‌که عملی‌که برای از بین‌بردن بابیها درسال گذشته درمازندران بوسیله قوای دولتی تحت سرپرستی مهدی قلی خان صورت گرفته بود باعث تشدید فاناتیزم آنها خواهد شد . از همان موقع دولت متوجه شده بودکه تعدادآنها (بابیها) در تهران روز بروز زیادترمیشود این عناصر که پای بند اصول مدنیت نیستند ومالکیت افرادی را که جزو فرقه آنها نیستند محترم نمیشمارند فوق العاده خطرناك میباشند و وزرای ایران چون نظام اجتماعی را درخطرمیبینند برآن میشوندکه عده‌ای ازپیروان این‌فرقه را دستگیر واگردربازپرسی اعتراف به ایمان خود بکنند بلافاصله‌آنها را بقتل برسانندازجمله هفت نفرازدستگیرشدگان‌که به هیچوجه حاضرنشده بودند ایمان خود راکتمان‌کنند (تعداد بابیها درپایتخت ازچندین هزار تجاوز میکند) مرگ را باآغوش بازاستقبال نمودند ومسرتی‌که درموقع کشته شدن آنها ازخود نشان دادند نشانه فاناتیزم آنها است‌که با علی درجه خود رسیده است (معاون وزیر امور خارجه ایران میرزا محمد علی اظهار میداشت‌که این اشخاص بهیچوجه هیچ گونه اعترافی نکرده‌اند و فقط سکوت

آنها را حمل بر کفر نموده‌اند) جای تأسف است که اولیای امور آن بصیرت را ندارند که بفهمند که اینگونه اقدامات قادر به خاموش کردن احساسات مذهبی وفاناتیزم نمیباشند بخصوص که دراینگونه موارد بهیچوجه موازین عدالت در نظر گرفته نمیشده وبرای ترسانیدن مردم هر کس بدستشان برسد موردمجازات وقتل قرارمیدهند عده‌ای از بابیها که تحت رهبری سید یحیی که خودرا شاگرد باب معروف میداند با عده‌ای ازلوطیهای یزدی تولید اغتشاشات پراهمیتی در شهریزد نموده بابیهای نامبرده به مقرحکومتی حمله نموده و ۸ نفرازسربازان را بقتل رسانده و ۲۶ نفررا زخمی نموده اند و نایب آقا خان فرار اختیار نموده واستعفای خودرا تقدیم دولت کرده است .

ازموقعیکه لوطیهای اصفهان شهررا ترك کرده اند انتظامات شهر بحال عادی برگشته ولی باید متذکرشدکه طرقی که دولت برای اعاده نظم وآرامش بکار میبرد زیاد مورد اطمینان نمیتواند باشدونمیتوان امیدواربودکه آرامش دائمی برقرارشده است سیداسدالله پسرحاجی سید محمد باقر آقامجتهد معروف با عده‌ای ازبابیها باصوابدید سپهدار حاکم اصفهان ازاصفهان بعـزم تهران حرکت نموده باامیدآنکه درتهران مورد عفوشاه قرار خواهندگرفت ولی پس ازطی سه منزل قوای دولتی که برای تعقیب وسرکوبی آنها فرستاده شده بود بآنها رسیده وعده‌ای ازآنها را بقتل رسانیدند . عده ای محدود مانند نواب ودیگران خود را بقم رسانده وبست اختیار نمودند عده‌ای هم بسمت خراسان فرار اختیار کردند ولی دسته ای موفق شدند خودرا بتهران برسانند منجمله لوطی مشهوربه میرزا عبدالحسین با همراهان خودکه درحدود ۵۰ نفربودند به تهران وارد ودرمسجد شاه مقر گزیدندوعده‌ای راکه دولت به‌آنها دسترسی پیداکرده بود مستقیماً به زندان روانه ساختند .

این گزارش سفیرزیاد روشن نیست .

سند شماره ۱۴

پرونده‌شماره ۱۳۳تهران ۱۸۵۰ صفحه۱۳۷ گزارش سفیردولگوروکی بوزیر امورخارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ شماره ۱۶

در اینجا شنیده میشود که بابیها در نظر دارند دست به عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران زده تولید ناامنی نمایند وچون عقاید مضره این فرقه در بین توده ملت طرفداران زیادی پیداکرده دولت درحال نگرانی بسرمیبرد .

درزنجان (که بین راه تهران وتبریزاست) تعداد بابیها به دوهزارنفر میرسد وتبلیغات آنها دربین اهالی تولید نارضایتی فراوان نموده است .

سند شماره ۱۳

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۳۸۳ گزارش سفیردولگوروکی به وزیر امورخارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ شماره ۴۸

خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده وآنها را متهم به انحراف ازاصول دین وعدم مراعات قوانین قرآن مینمایند وعقاید فاناتیزم پیروان این فرقه روزبروزنفوذ بیشتری درمردم پیدا میکند . چندی پیش دوباره درزنجان تولیداغتشاش نموده وعدهٔ زیادی از اهالی محل را بقتل رسانده وقوای دولتی قادر به جلوگیری ازعملیات آنها نبوده اند واین عدم موفقیت قوای دولتی بار دیگر ثابت میکنندکه اقدامات شدید دولتیها ازفاناتیزم آنها نکاسته بلکه کمك به تشدید آن مینماید .

سند شماره ۱۴

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۳۵ - ۴۳۴ گزارش سفیر دولگوروکی وزیر امور خارجه (سنیاوین) مریم آباد ۳ ژوئیه ۱۸۵۰ شماره ۵۳

از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل بخود گرفته است آرامش بیشتری درپایتخت حکمفرماست همچنین بااقدامات مؤثری که توسط حاکم جدیدشیراز شاهزاده فیروزمیرزا برای جلوگیری ازعملیات بابیها بکار برده شده است فعالیت آنها فوق العاده محدود شده است .

لردپالمرستن ازسفیرخوددرایران خواستارشده‌است که گزارش مبسوطی راجع به عقاید این فرقه برای او بفرستد و اینجانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی بتوانم کتابی که ازتألیفات یکی ازبابیهای مشهوردراختیارمن گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم .

فیروز میرزا موفق شده است به دستگیری ومحبوس ساختن سید یحیی که یکی ازرهبران انقلابی این فرقه میباشد ودرنتیجه افراد اوکه در حدود چند هزار نفربوده‌اند پراکنده ومتفرق شده‌اند .

همچنین فیروز میرزا مبارزات شدیدی علیه پسرایلخانی شیرازشروع کرده نامبرده با اقدامات وعملیات خود سرانه دراولیای دولت تولید نگرانی وعدم اطمینان کرده بود .

لطفعلی خان (تصور میکنم مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد)را بچوب بسته وکتك مفصلی باورزده‌اند و باید امیدوار بود که این تنبیه شدید اثرات نیکوئی در بر داشته باشد . راجع به اعاده نظم‌وآرامش در زنجان که بابیها در آنجا ایجاد اغتشاش و ناراحتی نموده‌اند دولت مجبور است متوسل به قوای نظامی بشود چونکه از کلیه اقداماتی که تا کنون برای قضیه بطور مسالمت آمیز بعمل آمده نتیجه گـرفته نشده است از قرار معلوم رهبر این فرقه راکه معروف است به باب وتابحال در مجلس در ارومیه تحت نظر بوده است بامر دولت در تبریز اعلام شده است .

سند شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۷۱ ـ ۴۷۰ گزارش سفیر دو لگوروکی به سناوین مریم آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ شماره ۵۹

کلیه اقدامات دولت برای تسلیم شدن بابیها در زنجان بی‌نتیجه مانده و ملا محمد علی باعده‌ای در حدود سیصد نفر از این فانـاتیك‌ها در یکی از محله های شهرسنگربندی‌نموده وباعث وحشت اهالی شده‌است . امیر بالاخره مجبور به اتخاذ تصمیم شدید شده ومحمد خان بگلربگی سابق را باد وهزار سرباز و توپ به زنجان اعزام داشته است .

سند شماره ۱۶

پرونده‌شماره۱۳۴ تهران۱۸۵۰ صفحه۵۶۲ گزارش‌سفیر دولگوروکی به سناوین مریم آباد ۱۴سپتامبر ۱۸۵۰ شماره ۷۲

اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیهای زنجان که با جـان خود بازی میکنند در مقابل قوای شاهی‌مقاومت سختی نشان میدهند و از عهده‌دفع حملات محمد خـان بخوبی برمیآیند جای بسی تعجب است که این‌عده با چه شهامتی و ضعیت خطرناك خود را تحمل مینمایند .

رهبر آنها ملامحمد علی به سفیر ترکیه سمیع‌افندی و همچنین به‌کلنل شیل(سفیر انگلیسی درایران)مراجعه و از او خواهش وساطت نموده‌است ولی همکارانگلیسی من(سفیر انگلیس) معتقد است‌که بعید بنظر میرسد کـه دولت ایران حـاضر بشود کـه دول خـارجی در این مورد بکمك ایـن فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شماره ۱۷

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۷۹ - ۵۷۵ گزارش سفیر دو لگوروکی به سناوین تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ شماره ۷۵

یگانه مسئله‌ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان میباشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موفق به از بین بردن یك مشت فاناتیك نشده‌اند بهمین جهت تصور میکنم آنجناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل نمایند و بدین منظور نامه غلامباشی سفارت را که در معیت عزیز خان به زنجان رفته و از نزدیك شاهد قضایا بوده تقدیم میدارد .

قسمتی از نامه غلامباشی

در قزوین پسر وزیر میرزا موسی باعده‌ای سوار وکد خدا باستقبال ما آمده و با تشریفات حاصل که در خور مقام او باشد(مقصود عزیز خان) وارد شهر شدیم در اینجا چاپارامیر فرمانی مبنی بر لزوم اقدامات مؤثر و خاتمه دادن اوضاع زنجان و ماندن در محل تا اتمام کار تسلیم مشارالیه نمود .موقعی که ما به سلطانیه(۱) رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد قوای نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتم آنها از حاکم تبریز محمد خان گله فراوان داشتند و اظهار مینمودند که بدون وجود او تاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود .

در روز جمعه سبزدهم ماه از سلطانیه حرکت ووارد زنجان شدیم حاکم زنجان اصلان خان وبگلربگی تبریز محمد خان وسران نظامی باستقبال ما آمدند در اینجا آژدان باشی باحالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرار داد وگفت شما خجالت نمیکشید از آنکه مدت پنجماه است شخص ملائی رامحاصره کرده و هنوز نتوانستید او را دستگیر کنید من فردا او را وادار به تسلیم خواهم کرد آژدان باشی نامه‌ای گله آمیز به ملا محمد نوشته و او را بعلت قیام بر ضدشاه سرزنش نموده وباوپیشنهاد کرده بود بااوبه تهران بیاید ووعده داده بود که ازشاه وامیرعفواورا خواهدبدست آورد.این نامه بوسیله نجف قلی خان از اهل ایروان برای اوفرستاده شده بود ولی ملامحمدعلی به پیشنهادات آژدان

---

۱ - شاید سلیمانیه باشد . سلطانیه صحیح است بین خرم دره و زنجان قرار گرفته وگنبد معروف مقبره سلطان محمد خدابنده در آنجا قراردارد.

باشی جواب رد فرستاده بود . عزیز خان (آژدان باشی) برای مرتبه دوم همان قاصد را نزد اوفرستاد وتهدیدکرده بودکه اگرتسلیم نشودکلیه دارائی و زنهای او نصیب سربازهای دولتی خواهند شد ولی ملامحمد علی در جواب گفته بود: من‌خودم پادشاه هستم هرچه ازدستت برمیآیدبکن .

در روزچهارشنبه آژدان باشی‌قوای خود رادراطراف زنجان صف‌آرائی نموده وباردیگرازملامحمد علی خواستارتسلیم شد ولی‌آن اقدام هم مؤثرواقع نشد . بالاخره روزیکشنبه عزیرخان پس از دعوت لشکریان برشادت فرمان حمله را صادرنمود وتوپها همگی بصدا درآمدند ولی بمحض آنکه سربازها به سنگرها نزدیك شدند ۱۰ نفرازآنها کشته وبقیه فراراختیارنمودند . عزیز-خان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر نموده ولی چون از نتیجه‌کار زار ناامید شد سواربراسب شده درحالیکه به سربازها تأکید مینمودکه بایستی‌در عرض دو روز زنجان را فتح نمود ازمحل دورشد . پس ازحرکت آژدان‌باشی سربازها ازادامه حمله (ازترس) منصرف شدند دراینموقع سه چهارم شهر در تصرف سربازها وفقط يك چهارم شهردردست ملامحمدعلی بود . خانه‌هائیکه درنواحی‌متصرفی سربازها بود تمام مخروب وچوب وتختهٔ آنها بوسیله‌سربازها بفروش رسیده بود .

دربازدیدی‌که ازلشکریان شاهی بعمل‌آمده معلوم شده است‌که ازموقع ورود به زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ وزخمی از ۲۰۰ نفر تـجاوز میکند . چادری نیست‌که درآن سرباززخمی وجود نداشته باشدکلیه بـا بیهائی راکـه دستگیر مینمودندبحضورآژدان باشی‌آورده وسربازهاآنها رابقتل میرسانیدند درموقع مسافرت درهرمنزل (ایستگاه ــ توقفگاه ــ برای‌آژدان باشی‌هدایای زیادی (قاطرــ شال ــ نقدینه) میآوردند و رویهمرفته عایدات سرشاری نصیب او میشود .

سند شماره ۱۸

پرونده شماره ۱۳۳ تهران صفحه ۵۷۲ گزارش سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۶ اکتبر ۱۸۵۰ شماره ۷۸

بعقیده‌اینجانب خیلی بجابودکه دولت قضایای زنجان را جدی ترتلقی مینمود . اکنون درحدود ۵ ماه میگذردکه بابیها بابهترین‌سربازان شاهی‌که تعدادشان به ۶۰۰۰ میرسد مشغول جنگ میباشند ومحمد خان‌که سه چهارم

شهررادرتصرف دارد نتوانسته است محله‌ای راکه بابیها سنگربندی کرده‌اندو بارشادت وشجاعت خارق‌العاده‌ای ازآن دفاع میکنند فتح کند.

گفته میشودکه بگلربگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست وسربازانی که تحت‌فرمان اومیباشند دارای روحیه فوق‌العاده ضعیفی‌بوده وکاری ازپیش نمیبرند .

دراینجا باین موضوع هیچ توجه ندارندکه درمسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمیتوان بابکاربردن قوای نظامی حل نمود - بلکه قسمتی محتاج تعمق و سیاست بیشتری است .

سند شماره ۱۹

پرونده شماره ۱۳۴تهران ۱۸۵۰ گزارش‌سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۲۶اکتبر۱۸۵۰ شماره ۸۱

بابیها هنوزهم باشدت سابق مشغول نبرد میباشند و طبق اطلاعاتی‌که بدست مارسیده (از زنجان) سرتیپ فرخ‌خان که ازکرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود بزنجان نزدبیگلربکی برودگرفتاربابیها شده و این فاناتیکها او راآتش زده سوزانده‌اند تعداد بابیها را درزنجان درحال حاضردرحدود۳۰۰ نفرمیدانند این‌اوضاع ناگواروزرای‌شاه را مجبورکرده‌است‌که دوهنگ تازه نفس‌بفرماندهی پسرعزیزخان بزنجان فرستاده شود واحتمال میرودکه قوائی که درآنجا فعلا هستند فراخوانده شوندشاید بعلت‌آنکه دروفاداری‌آنهاتردید حاصل شده باشد .

سند شماره ۲۰

پرونده شماره ۱۳۴تهران ۱۸۵۰ صفحه۹۹گزارش سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ شماره ۸۴

برای قلع وقمع بابیها بتازگی قوای جدید بزنجان فرستاده شده . اخیرا حاکم این شهرامیراصلان خان برادر مادرشاه را متهم ساخته‌اند که رفتاربی رویه اوباعث شده است‌که بابیها درمقابل قوای شاهی باین سرسختی مقاومت‌کنند .

سند شماره ۲۱

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۲۲۷ و۲۲۶ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ شماره ۲۶ به اغتشاشات

زنجان خاتمه داده‌شده‌است . پس‌از تقریبا ۶ ماه محاصره قوای نظامی موفق شده‌اند کانون شورش‌را خاموش کنند بابیها تاسرحدامکان‌ازخوددفاع مینموده‌اند وآخرین نفرات آنها درحدود بیست نفربوده‌اند ودریك زیرزمین مخفی‌شده بودند که‌آنها را نیز قطعه قطعه‌کرده‌اند . صرفنظرازمخارج مادی این نبرد برای ایران بقیمت جان ۱۵۰۰ نفرسربازتمام شده‌است.

سند شماره ۲۲

پرونده شماره۱۲۹ تهران۱۸۵۱صفحه ۱۵۶ گزارش سفیردولگوروکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۲۰فوریه ۱۸۵۱ شماره ۱۲

اینطوربنظرمیرسدکه بعداز واقعه زنجان بابیها بازساکت نشده وخوف بدل‌آنها راه پیدانکرده ودرصددتهیه شورش واغتشاش جدیدی میباشند ودولت که نسبت بآنها هیچگونه شفقتی راجایز نمیداند برای ازبین بردن آنها از ازهروسیله بشود استفاده میکند عده‌ای زیـاد ازآنـها رااخیرا در شهر بقتل رسانده‌اند وباوجودی که درموقع مجازات ازعقیده خودکتمان نموده‌اندبآنها رحم نکرده ودرمیدان ارك میدان مقتولشان ساخته‌اند .

سند شماره ۲۳

پرونده‌شماره۱۵۸۲تهران‌صفحه۵۰۳-۵۰۱- گزارش‌سفیردولگوروکی به سناوین مریم‌آباد۱۱ اوت ۱۸۵۲ شماره ۵۵

اینجانب قبلانیزمتذکرشده بودم‌که مسائـل مذهبی را درمیدان جنگ نمیتوان حل کرد . هماطوریکه انتظارش میرفت نه‌کشتار مازندران ونه‌قضیهٔ زنجان‌هیچکدام‌درحرارت پیروان‌این‌فرقه‌تأثیری‌ننموده واخیراً بمناسبت سوء قصدی‌که نسبت به‌شاه شده دولت‌کلیه افرادمنتسب باین‌فرقه راتعقیب وزندانی مینماید وطبق اطلاعاتی‌که بدست‌آمده عده‌ای زیادی از آنها درتهران مخفی میباشندکه دربین‌آنها ازهرطبقه وجود دارد (حتی‌افراد درباری)

دولت مدعی است‌که اسامی کلیه اشخاصی‌که درقضیه سوء قصد ۳ اوت شرکت داشته‌اند بخوبی میداند واطلاع حاصل نموده‌است‌که ۴ نفرازآنهامدت یکماه است در زرگنده بطور پنهانی بسرمیبرند و وزارت امورخارجه بوسیله نامه‌ای ازاینجانب تقاضا نموده‌بودکه‌اجازه داده شود دراین دهکده به‌تفتیش بپردازند . من بلافاصله به غلامباشی دستور دادم‌که با مأمورین دولتی دراین امرهمکاری و (ضمنا نظارت) نماید وپس ازجستجوموفق به دستگیری‌یکی‌از

آنهائی که اسمش درلیست قیدشده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمك نموده به دستگیری دونفردیگر که دراوین (یك‌فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند نفرچهارم ازقرارمعلوم ازاقوام میرزای (منشی) سفارت میباشد وچون معلوم شدکه شخص نامبرده (منشی) ازبابیهاست وتبعه دولت ایران میباشد و وازکارمندان رسمی مانیست بدست دولت ایران سپرده شد .

دونفری‌راکه دراوین‌دستگیر نموده‌بودندشبانه‌به‌زرگنده آورده ودرخانه یکی از مستخدمین ماجای دادند . فراشهای شاه حاضر نبودند این دونفر را بلافاصله به نیاوران روانه کنند و اظهار میداشتندکه درراه ممکن است مورد حمله قرارگیرند ولی من اصرار کردم‌که آنها را ببرند و برای حفاظت‌ده سرباز ویك افسرجزء ازقوای انتظامی ایرانی سفارت دراختیارآنها گذاردم.

مدت زمانی‌است‌که درتهران یك زن بابی‌تحت نظررئیس نظمیه‌محبوس میباشد ولی گفته میشودکه باوجود محدودیتهائی‌که برای اوقائل بودند اوبا۔ وسائلی موفق میشودهمکیشان‌خودرا دورخود جمع‌کند وبالاخره زن نامبرده را درباغی درحضورآژدان باشی خفه نمودند و چهارنفردیگر ازبابیها را از وسط درشقه‌کرده‌اند . دربدن‌آنها شمعهای روشن داخل نموده و دراین حال آنها را درشهرمیگرداندند . این بدبختهادرحالیکه بشاه ناسزامیگفتند اظهار شادمانی میکردندکه باین ابهت وجلال جان میدهند .

هیچکس جرأت ندارد ازدولت وحتی ازشاه خواستارعدالت ورسیدگی برای تعیین‌گناهکاروبی‌گناه بشود ودرموقع مجازات هیچ فرقی بین آنهائی که درسوءقصددخالت‌داشته‌اند وآنهائی‌که مشهوربه بابی‌بودن‌هستندنمیگذاردند واین طرزقضاوت‌فاناتیزم‌بابیها رابیشترتحریك خواهدکرد وبدین‌ترتیب شاه درمعرض خطربیشتری قرارخواهدگرفت .

سند شماره ۲۴

پرونده شماره ۱۵۸ تهران ۱۸۵۲صفحه ۵۰۹ و۵۰۸ گزارش سفیر۔ دولگوروکی به‌سناوین مریم‌آباد ۱۲اوت شماره ۵۶

دولت ایران سه روزقبل به‌سانك پطرزبورك قاصدی اعزام داشته‌است‌که حامل خبرسلامتی‌شاه (جان‌بسلامت بدربردن ازسوء قصد) میباشدکشتارفجیعی که بعداز واقعه سؤقصد درتهران شروع شد ومناظردلخراشی‌که من شاهد آن بودم مرا برآن داشت‌که شخصا نزد میرزاآقاخان رفته تا باو بفهمانم خاتمه

دادن باین قضایا بمنفعت شاه میباشد و اگر مجازاتی در کار هست اقلا قبلا رسیدگی بشود وبین‌شرکت کنندگان درسوءقصد وآنهائیکه فقط اصول باب را تبلیغ میکنند فرقی گذاشته شود من مخصوصاً این‌نکته را متذکرشدم که برای شخص پادشاه خیلی خطرناك است که جلوی کشتار دسته جمعی درملاء عام را نمیگیرد واونبایستی مرتکب‌قتل بشود فقط به‌اتکای‌آنکه هرکس را میخواهد میتواند مجازات‌کند . صدراعظم (میرزاآقاخان) بانظریات وعقیده اینجانب کاملا همراه است ولی اعتراف نموده که قادرنیست جلو خشم شاه رابگیرد و محرك انتقامجوئی رامادرشاه وحاجی‌علی‌خان‌فراشباشی معرفی نموده‌تاکنون تعداد بابیهائی راکه بقتل رسانده‌اند به ۹ نفرمیرسد و تصمیم دارند عده‌زیادی ازبابیها رابین مأمورین‌متنفذ دربارونظامیها وعلماء تقسیم نمایند تاآنهابدست خود بابیها رابقتل برسانند .

سند شماره ۲۵

پرونده‌شماره ۱۵۸ گزارش سفیردولگوروکی به سیناوین تهران۱۸۵۲ صفحه ۶۰۸-۱۷ سپتامبر۱۸۵۲ شماره ۶۶

بابیهاآنچه من ازاظهارات امام جمعه درك‌کردم باصول اسلام مخالف بوده وآنها را رد میکنند وضمنا درسیاست مدعی‌شاه مملکت میباشند .آنها در صددتأسیس دیانت جدیدی هستند وطرفدارتقسیم اموال (بطور تساوی) بوده و ومیتوان اهداف ومقاصد سیاسی واجتماعی‌آنها را تشبیه به کمونیستهای اروپا نمود. (۱)

۶۳ـ سیرحکمت وکلام

۲۵۲ـ بنابه عقیده یکی‌ازفضلا دوره‌هیجان‌عقلانی‌روحانی‌راکه برزمینه

---

۱ اسنادی‌که در اینجا نقل شده از کتاب ایوانف نهضت بابیت درایران ازصفحه ۱۵۹ـ۱۴۳ ترجمه شده است . اصل‌کتاب بزبان روسی درمسکودرسال ۱۹۳۹ بطبع رسیده وگزارشهای سفیرروسیه درایران‌ازآرشیووزارت امورخارجه استخراج شده است اصل‌گزارشهای سفیربزبان فرانسه بوده است .

درمجله پیام نوین سال دوم شماره نهم خرداد۱۳۳۹ چاپ تهران در زیر عنوان‌آثارمؤلفین روس درباره ایران چنین ثبت است : ایوانوف م . س شورش بابیان درایران «سال‌های ۱۸۴۸ـ۱۸۵۲» مسکو. لنینگراد نشریه فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س جلد ۳۰

مشرب صدرالمتألهین وشاگردان او جریان داشت قریب دویست سال بایددانست که دراین مدت قوه مجتمع شده اهل باطن بآتش افکار مستعدین دامن میزد اهل ظاهرهم درایستادگی ومحافظه کاری چنانکه گفته شد دریغ نمیکردند .

دراین احوال ازمردم احسای بنادرفارس شخصی پدید آمد که درروحانیت شیعه مذهب طرح تازه‌ئی ریخت و او احمدبن زین‌الدین هجری احسائی بود شیخ احمد احسائی که درعراق عرب تحصیل کرده همانجا اقامت داشت برای ترویج طریقه خود بایران آمده مدتی در یزد و اصفهان وکرمانشاهان وغیره توقف کرده افکارخود را ترویج میکرد وجمعی پیرو یافت .

شیخ احسائی خود را همه چیزمیدانست فقیه حکیم متکلم اخباری عارف واهل کشف واشراق .

۲۵۳ - شیخ احسائی با اینکه باصطلاحات صدرائیین چندان آشنا نبود آنها راتخطئه میکرد وتصورمینمود طریقه ملاصدرا سیراب کننده تشنگان وادی معرفت نیست وبرای این کارسرچشمه شاداب‌تری باید بدست آورد .

ازطرف دیگر دودسته از روحانیان باا وازمخالف بودند اول قشریین و اهل ظاهردوم پیروان طریقه ملاصد را از اهل باطن چنانکه دراصفهان ملاعلی حکیم نوری وشاگردان ملاصد را که اول شخص روحانی آن شهرشمرده می‌شد ازشیخ احسائی ملاقات نکرد بلکه پسرش میرزا حسن را بملاقات وی فرستاد میرزاحسن هم که مردی دانشمند وپیرومشرب پدربود بطریقه ملاصدرا نمیتوانست باشیخ احسائی توافق نظری حاصل نماند .

۲۵۴ - وبالجمله دراصفهان که درآن زمان دارالعلم ایران بود بواسطه مخالفت این دودسته ازروحانیان باشیخ احسائی کار اورونقی نگرفت وخواست به‌عراق عرب بازگشت نماید درکرمانشاهان طرف توجه یکی ازشاهزادگان بزرگ قجرکه درآنجا حکومت میکرد واقع شده تا حاکم مزبور زنده بود شیخ باعزت وحرمت بسیار درآن شهر اقامت داشت و چون اودرگذشت شیخ بعراق عرب رفته آنجا اقامت گزید و حوزه ریاست شرعی وتدریس معقول و منقول ودائره ارشادی برای خود مهیا ساخت وباید دانست که درآن زمان عراق عرب هنوزمرکز روحانیت ایران و ایرانی نبود رؤسای روحانی شیعه مذهب عرب ویامتعرب ایرانی‌الاصل درآن اماکن شریف ساکن بودند و بر اعراب شیعه آن‌سامان پیشوائی میکردند بی‌آنکه درایران نفوذ قابل توجهی داشته باشند .

رؤسای مزبورهم بشیخ‌احسائی تعرض نداشتند واگر باطریقه اومخالف بودند بحدی نبود که بپیشرفت کاراورا مانع بوده باشد این بود که طریقه‌شیخ احسائی درعراق عرب قوت گرفته حوزه ریاست او وسعت یافت صدای او در عراق عرب درایران وبلکه در هندوستان بلندگشت تجدد خواهان از طلاب علوم‌دینی دوراوجمع شدند وطریقه شیخی درمذهب‌جعفری ازاینجا شروع‌شد.

۲۵۵ - شیخ احسائی درعراق عرب ودرایران پیروان زیاد داشت‌ودر عین حال مخالف هم کم نداشت بی‌آنکه بتوانند اورا از تعقیب‌کردن خیالات خود بازدارندمخالفین‌شیخ با اوبدزبانی میکردند چنانکه یکی ازآنهادریکی ازتألیفات خویش جمله‌هائی ازتحقیقات شیخ‌نقل‌میکندوآخرش‌مینویسد.انتهی هجوالهجری یعنی مهمل گوئی شیخ هجری .

۲۵۶ - بیشترچیزی‌که قلب دوستان شیخ را جلب میکرد وآتش‌کینه دشمنانرا برافروخته می ساخت دعوی رؤیتی بود که اومینمود چه بنابرطریقه شیعه هرکس درزمان غیبت امام دوازدهم محمدبن حسن عسکری ادعای رؤیت آنحضرت رابکند اورا دروغگو وافترازننده باید شناخت دراین صورت گفتار شیخ احسائی‌که میگفت سمعت عن‌الحجة آتش‌کینه روحانیان اهل ظاهر را شعله‌ورمیساخت وشاید بعضی‌ازپیروان‌اوهم‌که بمذاق‌اهل‌ظاهرانس داشتند گفتار شیخ را براین حمل میکردندکه درجواب دیده باشد .

شیخ احسائی درضمن مباحثه‌هاوموعظه‌ها وخود درخلال تألیفاتش‌بظهور مهدی موعود وعده نزدیك میداد .

۲۵۷ - شیخ احسایی با اینکه چند مرتبه دارائی خود را میان فقرا تقسیم کرده بودبازمتمول شده با دولتمندی‌زندگانی میکرد یکی ازشاگردان وی چنانکه شنیده شد در این موضوع ازوی پرسید ویاخواست بپرسد و شیخ حدس زدو گفت درخواب علی‌ابن ابی‌طالب را دیدم بمن امرکرد راه حق و صواب را بخلق بنمایانم ومن مدتی دراین‌کارمتحیربودم تاآنکه باز درعالم خواب یکی دیگرازامامان را دیدم بمن‌فرمود یااحمداجب مولاك چون‌بیدار شدم دانستم این تأکیدی‌بوده است دراجرای امرمولایم‌علی‌ابن ابی طالب‌این بودکه قیام‌کردم وبراهنمائی خلق پرداختم وچون تمول حاصل‌کردم وچند مرتبه هرچه داشتم به بی‌نوایان دادم درمرتبه‌آخرکه خواستم باین کار اقدام کنم باز درعالم رؤیا خدمت یکی ازائمه رسیدم بمن‌فرمود خدمتی که بعهده‌تو

گذارده شده است انجامش باتمول وعزت ظاهری صورت پذیراست این بود .
که دیگر باین کاراقدام نکردم واینك باثروت زندگانی مینمایم .

۲۵۸ - شیخ احسائی درسال یکهزار ودویست وچهل وسه هجری بمکه رفت ودرسه منزلی مدینه وفات یافت‌سنش درحدود نودسال نعش او را بمدینه بردند درقبرستان بقیع مدفون گشت .

۲۵۹ شیخ احسایی از میان شاگردان خود یك تن را برای جانشینی خویش برگزید وآن سیدکاظم رشتی بود شیخ احمدبسید رشتی بسیار احترام میکرد و تا او در مجلس درس حاضر نمیشد بدرس گفتن شروع نمینمود پس از وفات شیخ احمد احسائی پیروان وی بی‌اختلاف کلمه سید رشتی را نایب مناب وی و پیشوای خویش‌دانستند حوزه درس وریاست شرعی‌اوقوت گرفته در مقابل فقهای بزرگ عرب که درکربلا بودند طریقه شیخی را پسند نمیکردند حوزه و مقام خود را نگاهداری نمود و چون نماز جماعتها درکربلا بیشتردر حرم‌امام‌حسین(ع) واطراف‌آن برپا می شد طایفه شیخی که در احترام نمودن ازقبورائمه ودین‌غلوداشتنددربالای‌ضریح حسین(ع) نمازنمیگذارند وآن‌مکان را فوق‌العاده تقدیس میکردندمخالفین آنها از روحانیان‌شیعه‌وپیروان آنهاکه در بالای سر ضریح حسین‌نماز میخواندنددر مقابل‌شیخی بالاسری نامیده‌شدند بالجمله جمعی کثیر از فضلای شیخی در حوزه‌درس سید رشتی حاضر میشدند و هر چه درآن حوزه گفته و شنیده می‌شد روی تعلیمات شیخ احسائی بود با تحقیقاتی، که نایب مناب او و از روی بسط اطلاعات وآشنائی باصطلاحات اهل فن برآنها میافزود .

۲۶۰ - دوره ریاست سید رشتی شانزده سال طول‌کشید طایفه شیخی‌در همه جا از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سیدکاظم معالم دین خود را بجا میآوردند و خودرا از دیگر فرقه‌های شیعه ممتازمیدانستند بصدرائیین بی‌اعتنا بودند چون که رئیس اول ایشان شیخ احسائی مؤسس این طریقه یا معلم‌اول این مکتب را بجای صدراظهرا خوانده او را تخطئه کرده بود وبروحانیان اهل ظاهر از فقها تازه پروبال‌گشوده بی اعتنا بودند چونکه آنها را قشری ظاهر پرست میدانستند و خود را اهل معنی وباطل میشمردند .

بهیچیك از دو فرقه مزبور یعنی فقها وحکما هم لازم نمیدانستند بایك

فرقه از شیعه که در میان آنها اهل قدس و تقوی و پیرو اخبار و آثار آل علی فراوان تعرض نموده آنها را از پیروی طریقه خود بازدارند فاصله که در طبقه اول و دوم رجال دولت ایران هم که طرف ملاحظه تمام فرقه‌های روحـانی بودند از پیروان طریقه شیخی متعدد دیده میشدند وروی دل تجدد خواهان از اهل آئین نیز بحکم آنکه در هر تازه‌ئی لذتی‌است بجانب حوزه شیخی بود.

۲۶۱ ـ و اما اینکه گفته شد اصولیین که تازه پروبال میگشودند بلی این موضوعی‌است که بآئین تشیع ایران‌مربوط است بیش‌از‌آنکه بهمین طریقه جعفری در میان عرب مربوط بوده باشد وزائد نخواهد بود چند سطوری در این موضوع نوشته شود تا خوانندگان را موجب مزید اطلاع بوده باشد.

روحانیان شیعه مذهب چه ایرانی وچه عرب وچه غیر آنها دراستنباط مسائل شرعی فرعی از روی دلیلهای تفصیلی که این کار نایبهای عـام امـام دوازدهم است در زمان غیبت او بعضی‌تنها قرآن‌آنهم‌ظاهرش و اخبارواحادیث راکه صادرشدن آنها ازیکی از معصومین معلوم بوده باشد دلیل رأی وفتوای خویش قرار میداده‌اند و باین دسته از رؤسای روحانی شیعه مذهب اخباریین گفته می شده‌است.

۲۶۲ ـ دسته دیگر کسانی بودند که اصول فقه چون استصحاب واصل برائت و غیره را نیز در اجتهاد خود دخالت میداده‌اند اینها اصولیین نامیده میشوند و هر دو دسته بیکدیگر بی اعتنا بوده‌انـد رفته رفته در دو سه قـرن اخیر در میان مجتهدین ایرانی بحث کردن در مسائل اصولی‌رواج یافت و این موضوع که نگارشش بیش از این بیکی دو صفحه در مقدمه کتابهای فقهی اختصاص داشت در رساله های خصوصی مانند معالم الاصول وبلکه کتابهامانند قوانین میرزای قمی وغیره تألیف یافت وروز بروز بر شاخ وبرگ‌آن افزوده شد و پیروان این رویه قوتی‌گرفتند و مورد ملاحظهٔ اخباریین شدند وبعضی از اخباریین که اهل حکمت و عرفان هم بودند از طعن زدن باصولیین دریغ نمیکردند.

۲۶۳ ـ آئین بطریقه تشیع در ایران بود هنگامیکه ملت و دولـت و شریعت‌آمخته بود مانند زمان سلطنت شاه عباس‌کبیر همانطورکه قدرت‌سلطنت دولت راعظمت بخشیدآئین را هم قوت داد و دماغ‌مستعدین را برای‌تحقیقات تازه علمی وادبی و روحانی‌آماده ساخته هیجان شدیدی در افکار تولیدکرد.

توسعه‌فکر و ذوق ادبی شیخ بهائی ودقت نظر میرداماد در مسائل‌فلسفی از یك طرف روح‌تازه‌ئی در وجود شاگردان ایشان تولیدکرده همه رابتحقیق و مشائین از حکما واشراقین از آنها را موجب تشتت افکار محصلین معقول و منقول شده‌بود دائرهٔ عرفان هم‌که اساسش برالهامات غیبی بود و پای‌بست افکار ظاهرپرستان وادله اهل استدلال‌نبود روز بروز بر قوت خود میافزود.

در این حال زمینه برای جمع آوری افکار مختلف آئین حاضر شده کام طالبین را تشنهٔ اصلاحات تازه فلسفی و عرفان و شرعی گردانید این‌بود که بعد از از وفات میرداماد‌که در سال یکهزاروچهل هجری واقع شد یکی از لایقترین شاگردان او وشاگردان فاضل معاصرش شیخ بهائی بمیدان جمع آوری افکار مزبورقدم نهاد و او محمد صدرالدین شیرازی بوده‌که بملاصدرا معروف شد و صدرالمتألهین لقب یافت .

۲۶۴ ـ ملاصدر راخواست میان حکمت وکلام و عرفان و ظاهر شرع یعنی ملاصدرا خواست میان حکمت وکلام و عرفان و ظاهر شرع یعنی قران و حدیث جمع نموده طریقه خاص ایجاد نماید و تا یك اندازه بمقصود خـود رسیده روی دل دانشمندان واهل معرفت را بجانب خود متوجه ساخت .

۲۶۵ ملاصدرا در عین حکمت مآ بی علاقه‌مندی شدید خود را بقرآن و حدیث‌ظاهر ساخته بگشوده بودن دریچه‌الهامات غیبی‌هم بروی خود اشاراتی دارد و در حال بعضی از مسائل مشکل حکمت و عرفان میگوید با تضرع و زاری بدرگاه الهی‌حقیقت امر برمن‌مکشوف گردید و در مقام‌مفاخرت گوید:

و هذا ممامن الله علی بعضی فقراته ۱۳۱ ـ بالجمله تعلیمات ملاصدرا افکار اهل معرفت را برای پی‌بردن بحقایق از راه‌کشف والهام حاضرساخت و چون درسال یکهزار وپنجاه هجری از دنیا رفت شاگردانش‌کشته های‌ویرا آبیاری‌کردند مخصوصاً دو تن از ایشان که هردو داماد وی بودند و یکی از جانب او فیض لقب یافت (ملامحسن کاشانی) و دیگری فیاض (ملاعبدالرزاق لاهیجی) پس اختلافات مذهبی دراین عصر بواسطه عملیات ملاصدرا و پیروان او تا یك اندازه رنگ ائتلاف بخودگرفت ولی نتوانست افکار بهیجان آمده را آرام‌کندوتشنگی‌ها را برطرف سازد و روز بروز درحوزه حکمت وعرفان وعالم تشیع روح پیروی افکارتازه وتوجه بالهامات غیبی‌قوت گرفت وباحوزه روحانی‌ظاهری نبرد باطل‌کرد.

۲۶۶ ـ وباید دانست که روحانیان قشری که‌ازآنها باطل تعبیر میشود دراواخرسلطنت صفوی قوت گرفتند وبابی‌اطلاعی ازسیاست حقیقی اسلامی و ازافکارعالم بشری خواستند بردولت وملت حکومت کنند و در مقابل هیجان فکری‌عقلانی اهل‌باطن ایستادگی مینمودند .

کوته نظری عوام ازیك طرف و ضعف سلطنت بی‌لیاقت‌ترین پادشاهان صفوی هم ازطرف دیگربآنها فرصت میداد .

۲۶۷ـ گویند شیخ‌احمد احسائی مردی فاضل بود ولی در بعضی علوم استادندیده بود! هرسئوالی درهرکارازاومیکردند نمیدانم را حرام میدانست! به‌مطالعه‌کتب جواب میخواست بدهد ! از اصطلاح کتب حکما و عرفا بی‌خبر بود! این هم بدون شنیدن ودرس خواندن ممکن نیست‌لذا شیخ درامهات‌مسائل اصول معرفت برخلاف رفته سلسله طولی وعرضی وربط حادث بقدیم او مسئله شیئیت‌شیئی بصورت بلکه مسئله اصالت وجود و ماهیت که تمام حکمت برآن مترتب‌است درست ندانست ! ماهیت رااصل دانست بعلاوه ازاینکه احدی‌باین قول نرفت مستلزم قبول نمودن مذهب مجوس‌است‌که یزدان واهرمن باشد ! تصدیق نمودن هنوداست‌که به‌نور وظلمت قائلند! صفات ذاتی‌راکه بنای دین اسلام‌براواست درجواب مسیحیان که‌اقالیم سه‌گانه قائلند ! اشاعره که صفات را زائد برذات دانسته‌اند منکرگشت ـ از آنجمله علم‌است‌که عین ذات حق است میگوید نگوئید چراکه تکلم درذات جائز نیست ! سلسله طولی و عرضی خود جعل نمود ! و لازمه حرف اواین‌است‌که منطق پوچ‌است ! مغالطه‌باعوام کرد. که میزان ماکلام اهل‌بیت‌است گفته‌است اگرعلم منطق‌حق باشدپیغمبران باید حیوان باشند چه‌آنکه‌النبی‌انسان و کل انسان حیوان نتیجه دهد فالنبی حیوان ازاین پریشان نویسی اودوطایفه در مذهب اسلام پدیدآمدند یکی نام خود را رکن رابع ودیگری‌باب نهاد! کتبی‌نوشتند وبروی یکدیگر تاختند ! کلمات پریشان شیخ درزمان سیدکاظم رشتی رسید خود تحقیقاتی دراو افزود سیدعلی محمد شیرازی وحاج محمدکریم‌خان قاجارکرمانی هردو در روضه حسینی درحوزه سیدرشتی بودند ! این مطلب راکه عالم نطفه‌بود وعلقه شد و آنجاکه‌انسان‌شد ودرزمان آدم متولد و رفته‌رفته ترقی نمود در زمان حضرت محمد (ع) بالغ ودرزمان شیخ احمدبکمال رسید عنوان نمودند ! بعد از سید

گفتند دراین زمان ترقی بیشتر نموده بیشتر! کتب را باید ازمردم گرفت و گرنه‌ایمان ندارد هر که معتقدبر کن نباشد؛ اگر ایمان بر کن نیاورد ازتمام اقسام کافران بدتر است آن دیگری همین دعوت را بدون خدعه نمود من هستم ناسخ کتاب حق ونبی مطلق ! نهایت اینکه اولی ازلازمه حرفش نسخ نمیرسید بلکه کذب کتاب میرسید کـه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی اگر راست باشد پس ترقی زمان آقا یعنی چه ؟!

خلاصه زمان ترقی کرده دوره ظهور الوهیت را اقتضا کرده نمیدانم بعد از این چه اقتضا نماید که لیس وراء عبادان قریـه ! راستی اگر زمان ترقی نکرده باشد .

۲۶۸ ـ شیخ احمد احسائی درشرح عرشیه صفحه ۱۷۹ سخنانی دارد که خلاصه‌اش این است : حرفهای مشرکین عرب رااز سر گرفته است ایشان هم حرفشان همین بود کـه جسد عنصری پوسیده چطور خواهد رجوع نمود ! شیخ احمد همان حرف را زنده میکند !! جسد عنصری رفت پی کار خود وتمام اجزاء وباصل خود ملحق شد ! خبری که ماند جسد باقی ماندو اوغیب بود ! دراول پس اولی مفقود شد گوید مراد از قبر محل گرفتن تربت است که ملك بامر خدا اثریت اورا ازآنجا گرفته بود و ازآنکه تربت ظاهری نباشد تربت باطنی باید باشد واین هم محلی ندارد !!

۲۶۹ـ در اینکه عالم آخرت غیر از عالم عنصری است شبهه ئی نیست عقل حاکم است !! باید هیئت آن عالم طور دیگر باشد ! وگرنه همین بدن ، باین هیئت بدون کم وزیادازاین نشاءبردن ودرآن نشاء بدون کم وزیادآوردن منافی کار حکیم است ! چه اگرمقصود جزای اعمال بودودراین عالم هم برای خدا امکان داشت ! دیگر درآن عالم چرا ؟ اگربگویند با این بدن عنصری ممکن نبود تمام لذت را دریابد پس باید درآن عالم هم اگرهمین بدن بی کم وزیاد باشد همین است پس مسلماً آن عالم عالمی است غیرازاین عالم است حالا جسم لطیف میشوند یا روح مجردند یا طور دیگراست باید به برهان مراجعه نمود ! همین قدردانیم باین بدن عنصری اگرباشد پس بایددرهمین عالم باشد! این بازگشت می کند بتناسخ مثلا مردن یعنی پراکنده شدن اجزاء یعنی هر جزئی بکلی ملحق شود ! یعنی عنصر آبی بآب وناری بناروخاکی بخاك وهواء

بهوا پس اگر بخواهد دوباره همین اجزاء را بگیردوهمین جسم رادرست کند باید درهمین زمین وهمین هواء وهمین کره آب وکره ناریعنی درمقرسطح فلك قمر باشد پس بایددرهمین روی زمین باشد . این محال است چه آنکه غلط است خلق‌ها آمده‌اند ومرده‌اندا گرزنده شوند دیگر ازخاك چیزی نماند چه آنکه هر بدنی ازمرده ها خاك خودرا بردارند زمین تمام میشودوجای ماندن هم‌ندارد چه آنکه اگرهزار سال بنی نوع انسان نمیرندزمین وسعت ایشان را ندارد ! زنده کردن ایشان ودوباره‌بجای دیگر بردن امکان ندارد چه آنکه مرکزخاك دیگر نیست ! اگرطوری باشدکه تصادم نکنند پس جسم دیگرند.

۲۷۰ ـ در بیشتر احادیث بهشت درآسمان چهـارم است ! دربعضی در بالای فلك اطلس است ! پس انسان را درتهران زنده کردن و بآسمان چهارم بردن امکان ندارد ! قدرت خدا رامینگریم ولی ... ؟!

۲۷۱ـ ولی‌ازروی قانون میگویم وصریح قرآن است (یوم تبدل‌الارض غیرالارض والسموات مطویات بیمینه) پس میرساندزمینی است غیرازاین زمین پس اجزاء انسان معادل اجزائی است غیرازاین اجزاء پس چون چنین شدچه انتظاری است‌برای خداوندکه ایشان رادرآن روز زنده‌کندپس باران باریدن غیراز این باران است پس خدا چرا وقت مردن زید بدن او را درست‌کرده نداشته باشد ؟ جهت این انتظارچیست ؟آیا تناسخ را میرساندکه مدتی اجزاء بدن زید درمیانه عناصر بماند تادوباره بآلات خارجه جمع شودانسانی شودآیا روح سوابوداز آن اجزاء ؟ یاآنکه درآن اجزاء خواهدبود ! خدایا نمیتوانم درست مطلب را بفهمم هرچه میخواهم بظاهرآیات واخبار اتکال کنم واعتقاد خودازدست ندهم فکرهای دورودرازمرامانع است ! خودت فرمودی: والذین جاهدوافینالنهدینهم سبلنا تومرا هدایت‌کن واصل مطلب را بمن بفهمان خسته شده‌ام ازبسیاری فکرهای دور ودراز .

۶۴ ـ رویه پیروان شیخ و سید و باب

۲۷۲ ـ گوینددررویه وسلوك‌پیروان مکتب شیخ‌احمداحسائی وجانشین اوسیدکاظم رشتی با سید علی محمد باب‌که ابتدادرشهرشیراز مولد خوددعوی بابیت نمود سپس خودرا بنامهای دیگرنقطه اولی ذات حـروف السبع شجره حقیقت وغیره خوانده‌وصریحاًدرحبس ماکودعوی قائمیت نموده‌است اختلافات

آشکاری پیداشد،!! وبرای آگاهی خوانندگان دربارهٔعموم این افراد باشاره مختصری قناعت میشود، بیشتربیان رفتارحجة الاسلام ملامحمد ممقانی مجتهد مشهورتبریز وفتوای اوبرکشتن سیدعلی محمد میپردازد ، برای این منظو ازکتابی که ملا محمد تقی ممقانی فرزند آنمرحوم در اجرای امرناصرالدین شاه نوشته ودرپایان آن چنین ذکرنموده (فارغ شد ازتسویداین اوراق منشی آن بنده ضعیف جانی محمدتقی ابن محمدالتبریزی الممقانی درپانزدهم شهر شوال المکرم ازسنه ۱۳۰۶ هجری وامیدکه مقبول طبع مبارك همایونی آید) استفاده میشود .

۲۷۳ ـ ولی پیش ازورود بمطلب مناسب است باین نکته توجه شودآیا سید علی محمدباب هم جزو شاگردان سیدکاظم بوده است یانه؟ اگربوده چه مدت وچگونگی آن چه بوده ؟ بـرای روشن ساختن این قسمت بهتراست از بیانات خود سید باب آورده شود .

نخست درپایان خطبه اول تفسیرسوره بقره است (فسبحانك اللهم انك لتعلم فی یوم الذی اذااردت انشاء ذلك الکتاب قدرایت فی لیلتها بان ارض المقدسه قدصارت ذرة ذرة ورفعت فی الهواء حتی جائت کلها تلقائیتی ثم استقامت ثم جاء خبرفوت الجلیل العالم الخلیل معلمی رحمة الله علیه من هنالك و قد اخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومی فصل الله علیه بجوده) کـه مصرح است درآن روزی که اراده نموده انشاء این کتاب را شب آن درخواب دیـده است زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده ودرهوا بلنده و همه آن آمـده است در برابرخانه اش ایستاده .

۲۷۴ ـ بعدخبر وفات دانشمندجلیل دوست معلم من رسید. پیش ازرسیدن این خبرخوابم را ببرخی ازمردم خبردادم پس درودفرستد خدا براوبجودش دراین بیان بطورروشن اورا معلم خودخوانده ونیزدریکی ازآثارش که ظهور۔ الحق هم اصل خط نقطه اولی را میان دوصفحه ۲۶۳ و۲٦۴ گراور نموده و رونوشت آنرا بااسقاط های زیادی درصفحه ۲۲۳ چاپ کرده است مینویسد از آنجائیکه همیشه صبح میدیدم تلاوت می نمودند آمنت بسر آل محمد (ص) الخ خواستم کشف غطا شود که عمل مطابق ذکرقولی شوداز وقت نزول قرآن تانوزده ۶۶ سنه که عدد اله باشد ظاهر آل محمد (ص) کـه هر ٦٦ حول یك حـرف

بسم الله الرحمن الرحیم گذشت وچهارسنه مزید برصورت جمع چهار کلمه بود که بزمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم علیه صلوات الله ثم علیه‌سلامه وازاین جهة بود که حروف بسم الله الرحمن الرحیم که کل قرآن در او است نزداو جمع شدند و۱۹۱ روز باول ظهور سرمانده بملاء اعلی واصل واول سنه ۱۲۶۰ اول ظهورسربود . تاآخراین اثرکه بازمطالب بسیار سودمندیرا در برداردواستنباط میشودحتی باسیدکاظم شبها را بصبح آورده باشدکه خواندن این دعارا می‌دیده است وبازدر اثردیگرکه در روی دیگرهمان برگ گراور شده گراور گردید است و۱۴ ربیع الاول سنه ۱۲۶۰ تاریخ دارد پس ازبیان خبروفات سید مینویسد(آه ثم آه من صعوده الی‌ملاءالاعلی‌لم‌یرالدهرفی انفس الشیعة نفس مثله قسط»

۲۷۵ – امابرای اینکه چه مدت درکربلابوده است بااحتراز ازاینکه مانند دکترمهدیخان زعیم الدوله درمفتاح باب الابواب بشبهه دوسال متوالی دیده شدن درکربلادچارنگردد . ازدعائی‌که خودباب برای سال بیست وهفتم ازعمرخودنوشته است . درآن تصریح‌نموده هریك ازسالهای عمرتاسی سالگی خودرا درکجا بسربرده استدلال میشود .

(یاالهی تعلم‌ان من اول‌یوم الذی قدخلقتنی من‌ماء محبتك الی‌ان قضی من عمری خمس وعشرسنة لقدکنت فی‌ارضی التی‌قد شهدت‌علی خلقی علیهاثم قداصعد تنی‌علی‌جزیرة البحرهنالك اتجرت بالاء مملکتك وماقدخصصتنی من جواهربدایع عنایتك الی‌ان قضی خمسته هنالك قدصعدت الی‌ارض المقدسه و قدقضی‌عنی‌حولاهنالك‌ثم‌قدرجعت الی‌ارض التی قدشهدت خلقی‌علیهاواستشهدت فواضلك العلیا ومواهبك العظمی‌هنالك فلك الحمد علی کل‌آلائك ولك الشکر علی کل‌نعماتك ثم‌قدصعدت الی‌بیتك الحرام‌فی‌حول الخامس من‌بعدالعشرالثانی وقدقض عنی‌حولاهنالك ثم رجعت الی‌ارض الاولی التی‌قد شهدت خلقی هنالك ثم قدصبرت هنالك‌فی‌سبیل محبتك و استشهد مواردجودك عنایتك الی‌ماقدرت لی‌الصعود الیك و التهاجرلدیك فخرجت باذنك من هنالك وقـدقضی عنی‌نصف حول‌علی‌ارض الصاد ثم سبعة شهرعلی جبل‌الاول‌الذی قدنزلت علی‌فیه ماینبغی لاجلال قدس عطائك وعلوفضلك وامتنائك ثم هذاسنه الثلاثین حیث‌لتشهدن علی ذالك‌لجبل‌الشدید وقدقضی حولایا الهی‌لاکونن علیها .) وباتوجه باینکه باب

حساب عمررا ازآغازانعقاد نطفه مقررداشته برای خود هم میگوید ای خدای من میدانی که ازهنگام آفرینش من ازآب محبت تاپانزده سال ازعمرم در زمینی که مراآفریدی (شیراز) بوده‌ام وسپس بجزیره دریا (بوشهر) مرا بردی وتا پنج سال در آنجا تجارت نعمتهایت نمودم و سپس بزمین مقدسه (کربلا) بردی مرا ویك سال درآنجا از من گذشت و آنگاه برگرداندی مرا بشیراز زمین مولدم ودرسال بیست وپنجم ببیت الحرام بردی مرا ویك سال درآنجا ازمن گذشت وبازبزمین مولدم مرابرگردانده ومراشاهدبخشش ها وعنایتهای خود ساختی ودر راه دوستیت شکیبائی نموده تا آنکه صعود بسوی خودت و مهاجرتم را مقررفرمودی باذنت ازآنجا بیرون آمده ونصف سال را برزمین صاد (اصفهان) گذرانده وهفت ماه درکوه اول (ماکو) بوده و درآنجا برمن نازل فرمودی آنچه سزاوار جلال قدس بخشش و بلندی فضل وامتانت بوده است واینك که سی ساله‌ام یك سال است مرادراین کوه شدید مشاهده میفرمائی که بمناسبت تساوی شماره حروف ماه‌کورا باسط وچهریق را شدید نامیده و نتیجه اینکه یك سال بیست ویکم عمررا درکربلابوده ودیگرهم بآنجا برنگشته است .

۲۷۶ ـ ولی بهرحال تجلیلی که درآثارخود ازشیخ احمد احسائی و وسیدکاظم رشتی نموده بسیارقابل دقت وملاحظه‌است که چه مقام بلندی برای آنان می‌ستوده که کیفیت آنرا باید درآثارپراکنده باب جستجو کرد

۲۷۷ـضمناً بیشتر ازگروندگان‌اولیه خود را ازتلامذه سیدکاظم رشتی معرفی‌نموده که‌ازجمله درباب‌اول‌ازواحددویم بیان‌فارسی‌است(وامروزاگرکسی تصورکندازاول نزول بیان تاامروزبیقین مشاهده میکندکه‌آنهائی‌که اعتراف بحجیت‌آیات نموده وتبلیغ‌آنها را بکل فرموده حجج‌الله‌بوده‌واگرظاهرنبوده حجیت ایشان ولکن علوعرفان ایشان‌نزد هیچکس پوشیده نیست زیراکه‌ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علوعلماء و حکمای روی ارض‌را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق بحجیت‌آیات نموده‌اند چه از این طایفه چه غیرآنها نزد هیچکس شبهه درعلو تقوای ایشان نبوده ونیست)

۲۸۸ـبنابراین همچنانکه بیشترگروندگان‌اولیه بسید باب ازاصحاب سیدکاظم بوده‌اند می‌بینیم‌بیشترسخت معارضه‌کنندگان‌بااوهم‌ازهمین طایفه بوده

چنانکه معارضه حاج محمد کریم‌خان کرمانی‌علاوه برآنکه بوسیله کتب عدیده رد بر او نوشت که دقت در آن کتب بسیار سودمنداست

۲۹۰ـ ولی مرحوم حاج‌ملامحمد حمزه‌شریعتمدار کبیر مازندرانی که او نیز ازمکتب شیخ‌احمداحسائی‌استفاده کرده بود جانب احتیاط‌راملحوظ‌داشته و فقط در مقابل پرسش از اوعقیده خودراشرح‌داده نقل‌شده و از معارضه حاج ملامحمود نظام‌العلماء وآخوندملاحسن‌شهیر به گوهر ساکن در کربلاوملامرتضی ملقب بعلم‌الهدی هم که آنهانیز ازشاگردان شیخ احسائی‌بوده‌اند ضمن‌همین کتب آقای ملامحمد تقی‌یاد شده‌است بیشترآنچه درناسخ‌التواریخ ودیگر کتب تاریخ‌حکایت شده بنقل‌ازنظام العلماءاست که ضمن شرح معارضه حجة الاسلام ملامحمد ممقانی از رفتار وسخنان‌نامبردگان‌آگاهی حاصل خواهدشد .

۲۹۱ ـ اینك قسمتهائی‌ازکتاب نامبرده برای روشن شدن چـگونگی محاوره ومذاکره درمجلس اول با حضورناصرالدینشاه درهنگامی‌که ولیعهد محمدشاه بوده و مجلس دوم‌که نتیجه‌آن فتوای قتل شده دراینجاآورده‌میشود

ملامحمدتقی پس‌ازمقدماتی‌که در کیفیت دعوی باب ذکر نموده درباره رفتارجناب ملاحسن گوهر با مبلغینی‌که ازطرف باب درهمان اول امر بکربلا فرستاده شده بوده‌اند میگوید .

۲۹۲ ـ پس‌داعیان‌این گوساله بازبامید همین نویدازپاننشسته دراضلال خواص وعوام مجاهده و ابرام راازحد بدربردند جناب علیین مآب آخـوند ملاحسن شهیر بگوهرکه از اعـاظم تلامیذ شیخ اجل امجد مولانا شیخ احمد الاحسائی بود وآن اوقات درعتبات عالیات سمت ریاست عامه داشت جمعی از آنها را احضارکرده هرچه میخواهد بالقای حجج وافیه ومواعظ شافیه ازآن عمی و ضلالت‌بازآرد بمضمون سواء علیهمء انذرتهم‌ام لم‌تنذرهم لایؤمنون اصلا مفید نیفتاد .

عاقبت بعضی را بچوب تعزیرتأدیب میکند باوصف این آن جماعت در غی وضلالت‌خود طغیان‌کرده آخرالامرآن مرحوم‌اضطراراً مراتب رابحکومت بغداد اظهارداشته معروفین‌آنها را مغلولا ببغداد برده بعضی را حبس و بعضی را مفقودالاثر کردند وبعض دیگرهم بعدازمشاهده‌این‌احوال ازآنجامهاجرت کرده درسایر بلاد متفرق‌شده بنای دعوت گذاشتند وعتبات عالیات از این فتنه

آسوده شد پس از آن شرحی راجع به نفوذ بابیان نوشته میگوید:

۲۹۳ـ از آنجاکه مورخین عهد در آن مجلس مبارك حضور نداشتند محاورات آن مجمع را باستناد سماعات افواهیه بکلی تغییر دادند مقاولاتی که اصلا اتفاق نیافته مذکور داشتند، بیان واقع را بالمره قام نسخ برسر گذاشته‌اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم بخط حاج محمود نظام‌العلماء که در آن اوقات سمت معلمی اعلیحضرت را داشت نسبت داده‌اند درصورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم ازمحاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده درهنگام سؤال بتکلف خیال چیزی نظر آورده وبرای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی درمیان است بنحوی که میتوان گفت کل ذالك لم یکن ، عجب‌تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز درهمین قضیه با همدیگر مباینت تامه دارد فلهذا این بنده ضعیف را مدتها درخاطر میگذشت که محاورات آن مجلس راکه والد ماجداز فراغت آن مجمع برتراخی من‌البدء والی‌الختم تقریر فرموده واین بنده حقیر را صورت آن مجلس ازکثرت تذکار و تکرار ملکه شده در صفحه خیال الاماشند وندر محفوظ ومرکوزاست بقیدتحریر بیادگار گذارد .

۲۹۴ ـ سپس مینویسد آنچه خلاصه‌اش این است تا آنکه اعلیحضرت بعزم فرنگستان رفتن بآذربایجان وارد شده وشرح مجلس نامبرده راتمجید فرمودند عزیمت نموده بر نوشتن شرح وقایع مجلس و هدیه نمودن بپارگاه سلطنتی و سپس مقدمه دعوی سیدباب و جریان آنرا یاد کرده تا آنجاکه عیناً دراین جا نقل میشود .

دراوائل سنه ۱۲۶۴ هجری ، اعلیحضرت .... که درآنوقت سمت ولایت عهد .... داشتند بحکمرانی آذربایجان تشریف فرماشدند چندی بعداز ورود مسعود فرمانی ازجانب شاهنشاه صادرشد که سیدباب را بتبریز احضار داشته علمای تبریز از روی تحقیق بحقیقت صدق وکذب دعاوی اورسیدگی نمایند تا بطلان دعاوی او برهمگنان واضح شده بساط این فتنه ناهنجار از مملکت اسلام برچیده شود وهمین فرمان مبارك بامر اعلیحضرت همایونی درمسجدوالدماجد علام درملاء عام برای مردم خوانده امرهمایونی باحضارا وصادرشده وازآنجاکه

اغلب مردم همج رعاع واتباع کل ناحق هستند وحرکات وسکناتشان ازروی بصیرت وشعور وتحقیق نیست درهنگام ورود او بارومیه (رضائیه) عامه اهالـی آنجا از صغیر وکبیر واناث وذکور باستقبال اوشتافته اورا با کمال طمطراق واجلال وارد شهر کردند اتفاقاً فردای آنروزمشار الیه بجهت شست‌وشو بیکی ازحمام‌های آنجا رفته بعداز بیرون آمدن او اغنام کالانعام هجوم وازدحام آورده تمامی آب خزانه حمام را فنجانی بقیمت یك تومان ازحمامی خریداری نمودند چون این حکایت در تبریز منتشر شد عوام اهل تبریز نیز بتوهم افتاده گمانها درحق او بردند ومنتظر ورود او و انعقاد مجلس علما بودند که اگر درآن مجلس آثارغلبه از جانب اوظاهر شود یا امرمجلس باشتباه بگذرد عارف وعامی وغ.ریب وبـومی حتی عساکر نظامیه بی‌تأمل دست بیعت باوداده اطاعت اورا بهرچه حکم رود واجب شمارند بالجمله حالت غریبی در شهر حادث شدکه جای حیرت عقول اولی الالباب .

۲۹۵ ـ دراین بین باب رانیز حاضر کرده دریك سمت مجلس جادادند نظام‌العلماء بااستجازه ازوالد روبه باب کرد وگفت این نوشته جاتی که بعضی باسلوب قرآن وبعضی بـاسلوب خطبه‌های قیصر روم‌است وادعیه بتوسط اتباع شما درمیان مردم منتشراست آیا از شماست یـا برشما بسته‌اند گفت ازخدا است نظام‌العلماء گفت هرچه هست‌از زبان شماجاری شده گفت بلی مثل صدور کلام ازشجره طور گفت این یکی را فهمیدم این اسم باب راکه برای شما گذارده گفت خدا نظام‌العلماء گفت گستاخی است خدااین شب بخیررا کجا برای‌شما کرده ؟ !

باب متغیر شده

گفت من مسخره شده ام نظام العلماء گفت از این نیز گذشتیم شما باب چه هستید ؟ گفت انا مدینة العلم وعلی بابها گفت شما باب مدینه علمی گفت بلی فادخلوا الباب سجدا نظام العلماء گفت باب حطه هم هستی گفت بلی نظام العلماء گفت حالا که شما باب مدینه علمی ازهرعلمی ازشما بپرسند جواب خواهی داد گفت بلی شمامرا نمی شناسید من همان شخصم که هـزار سال بیشتراست انتظار مرا می برید پس والدفرمودند سید تواول دعوی بابیت امـام را داشتی حالا صاحب الامرغایب شدی گفت بلی من همانم که ازصدراسلام انتظار مرا می برید

والد ازاین حرف گزاف سخت برآشفته فرمود سید حیا چرانمیکنی این چه لاف وگزاف است میزنی ما انتظارآن امامی را می‌بریم که پدرش امام حسن عسکری ومادرش نیزنرجس بنت یشوع است ودرسنه دویست وپنجاه وشش در سرمن‌رآی‌ازمادر متولد شده وازمکه معظمه باشمشیرظهور خواهدکرد

تاکی انتظارسید علی محمد پسرسید رضای بزاز شیرازی راکه دیروز ازشکم مادربیرون‌آمده می‌بریم وانگهی‌صاحب عصروقتی‌که تشریف می‌آورند جمیع مواریث انبیاء ازآدم‌تاخاتم‌درخدمت ایشان است شمایکی‌ازآن مواریث را دربیاربه‌بینم گفت ماذون‌نیستم والد تغیرکرده فرمودند توکه ماذون نبودی بسیار غلط‌کردی وسرت را بدیوار زدی آمدی برو وماذون شوبعد ازآن بیا صاحب الامرغیرماذون نوبراست‌گذشته ازاین صاحب عصرکرامات ومعجزات دارد بسم الله توهمین عصاراکه دردست داری اژدهاکن تا ماایمان‌بیاوریم پسر علم الهدی گفت جناب آقا خدا درکتاب‌کریم فرموده واعلموا انما اغنمتم من شئی فان لله خمسه حکم‌آیه منسوخ‌آیا باقی است‌گفت باقی‌است‌گفت پس شما ازچه بابت درکتاب خودآورده‌ئی واعلمواانماغنمتم من شیئی فان للذکر ثلثه آیااین تشریح نسخ قول خدانیست‌گفت‌آخرسهم امام بمن میرسد . علم‌الهدی گفت سهم امام نصف خمس است ونصف خمس عشرمیشود نه ثلث‌گفت نه خیر ثلث میشود حاضرین همه خندیدند . وپس از سؤالات دیگرهر یك ازسه نفر مینویسد علم‌الهدی‌گفت جناب‌آقا شما درکتاب خود گفته‌ئی‌که من در خواب دیدم‌که حضرت سیدالشهداء را شهیدکرده‌اند ومن چندکف از خون خوردم وباب فیوضات برمن مفتوح شد این درست است‌گفت بلی والد فرمودند توجه عداوت‌با سیدالشهداء داشتی‌که خون اورا خوردی مرحوم نظام العلمابشوخی گفت آخرهند جگرخوار بود جوابی ازآقا نتراوید پس والد بعدازتعبیرات وتغیرزیاد ازاین حرفهای‌گزاف اوفرمودند خوب لوطی شیرازی این دیگر چه منافقی وحقه بازی است وقتی‌که اتباع شیخ احسائی ازتوسؤال میکنند‌در جواب‌آنها مینویسی احمد وکاظم صلوات الله علیهما و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی‌که پدرش درمسئله معاد با شیخ احسائی مخالف است ازتو سؤالی میکند درجواب اومینویسی‌که شیخ درمعادخبط‌کرده وصریحاً تکفیرش

میکنی ولقدا جادالسید جعفردارابی ۱ بیماکتب فی سنابرق المحیط بالمشارق والمغارب آن صلوات فرستادنت چیست واین تخطئه وتکفیرت چه ؟ تو اگر آدم درستی هستی چرادرسریك ویسمان نمی‌ایستی سیدسر بزیر انداخته جوابی نگفت .... تابآنجاکه بشرح جوب زدن وتعزیر بوسیلهٔ میرزا علی اصغر شیخ الاسلام وپسرش میرزاابوالقاسم وسامات کسانش وبرگرداندن بچهریق رانموده

۲۹۶ - سپس مینویسد. درسنه۱۲۹۶هجری که سال دوم جلوس همایونی بود از جانب اولیای دولت بمرحوم حمزه میرزای حشمه الدوله حکمران آذربایجان فرمان رفت که سید باب را ازچهریق بتبریز آورده اولا درمحضر علما اورا تکلیف توبه وانابه ازدعاوی وعقاید خودبکنند ودر صورت امتناع او را بکیفر اعمال خود برسانند حشمة الدوله حسب الامرمشارالیه را احضار داشته اول درمحضرخود که جمعی ازارباب کمال آنجا جمع بودند مجمعی قرارداده بعضی سؤالات کردند بعد ازعجزاز جواب صبحی مشارالیه را بود بعد ازچند روزمشارالیه را بی‌خبروارد شهر کرده در خانه مرحوم کاظم خان فراشباشی محترماً منزل دادند وملاشیخ علی نام نیزکه دراواخرحضرت عظیم بجهة تطابق عدداسم ملقب شده بود باسید حسین خراسانی که کاتب ترهات او بود همراه بودند پس ازچند روزی حاج ملامحمود نظام العلماءکه ازجمله تلامیذ سید اجل آقا سید علی طباطبائی وشیخ اجل شیخ احمد احسائی ومدتی درتبریز صاحب مسجد ومنبرجماعت بود وبعد بحسب امر شاهنشاه ماضی بسمت معلمی اعلیحضرت منتخب شد حسب الامر ابلاغی بعامه معتمدین علمای بلد نوشته وایشان را تکلیف بحضورمجلس مخاوره بامشارالیه نمودند هیچیك از علمای شهراقدام باین امر نکردندومتشبث ببعضی اعذارشدند واین فقره بیشتر مایه توهمات واهیه عوام الناس شدبجز والد ماجد علام حجةالاسلام که بمجرد اظهاربحضور آن مجلس اقدام فرموده حاجی ملامرتضی ملقب بعلم‌الهدی رانیز که از معارف علما و ازتلامیذ مجاز شیخ احسائی وبا و الدماجد غالباً انیس محجره وجلیس سفره بود بهمراهی خودبآن مجلس که درحضورمبارك حضرت ولیعهد منعقد بود بردند ونظام العلماء نیزکه سمت معلمی داشت حاضر بود .

---

۱ ـ سید جعفردارابی ازدانشمندان بنام بودکتاب سنابرق اوهنوز نشده ونسخه خطی آن درکتابخانه نویسنده ناچیزاین سطور می‌باشد .

بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر بهمین سه بزرگوار شد و بس .....
بازدحام تمام اهل بلددو بهمراهی دو نفر از اتباعش که یکی آقا محمدعلی تبریزی
ویکی سید حسین خراسانی بود اولا بخانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا
احمد مجتهد تبریز بردندودر آنجا مشارالیه چیزی ازعقاید خود اظهار نداشت

۲۹۷ـ از آنجا بخانه والد حجة‌الاسلام آوردندواین داعی حقیر آنوقت
خود درآن مجلس حضور داشت مشارالیه را درپیش روی والد مرحوم نشانده
آنمرحوم آنچه نصایح حکیمانه ومواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت ودلسوزی
بمشارالیه القاء فرمود درسنك خاره قطره باران اثر نکرده پس والدبعدازیأس
ازاین فقره ازدر احتجاج درآمده فرمودند : سیدکسی که چنین ادعاء بزرگی
درپیش داردبی بینه وبرهان کسی ازاو نمی‌پذیرد آخراین دعویها که تومیکنی
دلیل وبرهانت بر اینها چیست ؟ بی‌تحاماً گفت اینها کـه تو میگوئی دلیل و
برهانت برآنها چیست والد از روی تعجب خندیده فرمود سید توکـه طریق
محاوره را هم بلدنیستی ازمنکر کسی بینه نمیخواهد شهود وبینه وظیفه مدعی
است من که مدعی مقامی نیستم که محتاج اقامه دلیلی باشم . گفت چرا حرفهای
من دلیل میخواهد حرفهای شما دلیل نمیخواهد والد بعد ازتعجب زیاد ازاین
جواب ناصواب فرمودندای مردمنکه بتوحالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی
است نه منکر تو هنوزدرامور بدیهیه هم که جاهلی . گفت دلیل من تصدیق علماء
فرمودند علماتی که تصدیق تورا کرده‌اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنهارا
صاحب عقل درستی بدیده‌ام وتصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمیباشد گذشته از
این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینك درمیان جمیع ملل باطله اسلامیه
وغیر اسلامیه علمای متبحر بوده وهستند که تصدیق مذهب خودرا میکنند بنابر
این پس بایـد جمیع مذاهب وملل باطله حق باشند وهذا شیئی عجیب . گفت
دلیل من نوشتجات من . فرمودند نوشتجات تورا هـم اکثرش را من دیده‌ام
جز کلمات مزخرفه مهمله معتل‌المعانی ومختل‌المبانی چیزی درآنها مشاهده
نکردم ودر حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نـه دلیل
حقیقت گفت آنهائی که این نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند . والد
فرمودندتصدیق دیگری برما حجت نیست وآنگاه این ادعاها که تومیکنی از
دعوی امامت ووحی آسمانی وامثال آن ثبوت آن جز معجزه یاتصدیق معصومی

دیگر راه ندارد اگر داری بیاور والاحجتی برمانداری . گفت خیر دلیل من همان است که گفتم فرمودند حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی ازدعوی صاحب الامری وانفتاح باب وحی تأسیس واتیان بمثل قرآن وغیره آیا درسر آنها باقی هستی گفت آری فرمودند ازاین عقاید بر گرد خوب نیست خود و مردم راعبث بمهلکه نینداز . گفت حاشا وکلا . پس والد قدری نصایح بآقا محمدعلی کردند اصلا مفید نیفتاد موکلان دیوانی خواستند آنها را بردارند باب روبوالد کرده عرض کرد حال شمابقتل من فتوی میدهی والد فرمودند حاجت بفتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خودفتوای توهست . گفت نه من ازشما سؤال میکنم فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که دراین دعاوی باطله وعقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی بحکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول میدانم اگر ازاین عقاید اظهار توبه نمائی من تورا ازاین مهلکه خلاص میدهم گفت حاشا حرف همان است که گفته ام وجای توبه نیست پس مشارالیه را با اتباعش ازمجلس برداشتند وبمیدان سربازخانه حکومت بردند

۲۹۸- بمناسبت ذکری که راجع بتخطئه شیخ احسائی برعایت سیدیحیی دارابی نبوده است برای روشن شدن چگونگی این نسبت مواردی که نقطه اولی درشرح دعای غیبت در این‌مورد اختلاف عقیده شیخ احسائی‌وسید جعفر کشفی بیان کرده است عیناً دراین‌جا نقل میشود.

۲۹۹ ـ درباب دوم کتاب پس ازذکر احتلاف دانشمندان میگوید : ولقد طالعت سنا برق جعفر العلوی وشاهدت بواطن آیاتها وانه ما عرف الانفسه وما وصف آلاشئون عبودیة وکل ماقال فی‌حق آل‌الله سلام الله علیهم فی‌تفسیر الدعاء المشرقه عن‌ناحیة‌المقدسه لم یك فیهم‌ولایلیق‌عندالله بشأنهم‌لانه ماقرء الاحروف عبودیته وما وصف ال‌الله الا بما تجلی آخرهم فی کنه ربوبیته ولایعرف آل‌الله احد ولایقدر بوصفهم عبداذماسویهم من‌فاضل ذکرهم‌لیذکرون ویوجدون وانه سلام‌الله علیهم بعدما بلغ‌الاالی‌معرفة نفسه قدررق‌الارقاء من‌الاحباب وخرق‌الاحجاب من اولی‌الالباب واستعلی علی‌اهل‌الکتاب بفصل‌الخطاب فجزاه‌الله کماهواهله وشاء لاهل‌الباب ولکن اطالب منه بمااطلع من‌آیات احمد الاحسائی قدس الله تربته کلمة العفووالرحمة لعل‌الله یغفرلی ولها برحمته انه‌لااله الاهوذوفضل عظیم

مطالعه کردم سنا برق جعفر علوی راومشاهده نمودم نهانهای آیاتش راواو نشناخته جز نفس خودرا ووصف ننموده جز شئون بندگیش را وهر آنچه درباره آل الله سلام الله علیهم گفته است در تفسیر دعاء مشرق از ناحیه مقدسه درایشان نباشد ونزد خدا سزاوارشأ نشان نیست ، زیرا که او نخوانده جز حروف بندگیش راو وصف نکرده آل الله را جز بآنچه درآخر ایشان در کفه ربوبیتش تجلی فرموده است درصورتیکه آل الله را هیچکس نشناسد و بوصف ایشان هیچ بنده‌ئی توانا نگردد زیرا که اسوای ایشان ازززیادتی ذکر ایشان ذکر نمایند ویافت شوند واو بعد ازآنکه نرسیده مگر بشناسائی نفس خود بحقیقت نازك بین شده است نازك بینی های دوستان را ودریده است پرده های خردمندان را وبرتری جسته بر اهل کتاب بفصل الخطاب پس خدا پاداش دهد چنانکه اوشایسته آن است و خواسته است برای اهل بازگشت ولیکن ازاو میخواهم ازآنچه آگاهی یافته ازآیات احمداحسائی قدس الله تربته کلمه عفو ورحمت را شاید خداوند بیامرزد برای من وبرای آن دوتن برحمتش زیرا اوکه نیست الهی جزاودارای فضل عظیم است .

۳۰۰ – درباب ششم دربیان معرفت سرقدم وتشریح اختیارات درمقابل نداء پروردگارو ذکر نادرستی گفتار حکما میگوید :

ومن هذه المسئله قد ذهب الشیخ رحمة الله علیه الی مقام والسید رحمة الله علیه الی مقام والسید المعاصر قدس الله مقامه فی طرفی القدرالی مقام و اناما اخترت الاالواقع وهی خطالاسواء بین الامرین لله الحمد بماالهمنی حق لصواب فی کلمة الخطاب وارجوالله من فضله ان یعفوعنی ومن اهل محبته زلات اقدامهم فی مستمرات اختیارالاشیاء وان الحق کلمة واحدة والاختلاف جهت کثرة وان الله مااحب ولاشاء اوشاء الاکلمة واحدة

۳۰۱ – دراین مسئله شیخ رحمة الله علیه بمقامی رفته وسید رحمة الله علیه بمقامی وسیدمعاصر قدس الله مقامه دردوطرف قدربسوی مقامی ومن برنگزیده‌ام مگرواقع راوآن خط استواء میان دوامراست ...

وبرای خدااست ستایش باینکه بمن الهام فرمود حق صواب را درکلمه خطاب وازفضل خداوندامیدوارم که عفوفرمایدازمن وازاهل دوستیش لغزشهای قدمهایشان دررازهای نهان اختیاراشیاء وبحقیقت حق یك کلمه است واختلاف جهة کثرت است وبدرستیکه خدا دوست نداشته و نخواسته جز کلمه واحده را

۳۰۲ ـ درباب دهم در بیان مبدأ ومعاد پس‌ازاشاره بشبهه فلاسفه واینکه بیشتر علماء هم ازآنها پیروی کرده اندبدون‌تصریح بنام شیخ احسائی میگوید:

وبعضا منهم قدثبتوا لرفع شبهتهم جسمین وجسدین وجعل اصل واحدة منهما من عالم هورقلیا الذی لم یتبدل ولم یتغیر فسبحان‌الله من اقرارهم بتعطیل آیات‌الله فی‌مکان الاجسام لاوربی انا ما اتبع احدا منهم واشاهد حشر الاجساد والاجسام بمثل ما اشاهد فی حشر النفوس والارواح واشاهد الان حشر کل ما فی علم الله بمثل الان فی بین یدی‌الله وذلك من فضل الله علی ولکن الناس لایعلمون ولقد بلغ الی خطیرة الواقع فی بواطن تلك الرقائق والد قائق سیدالمعاصر عضدالمحقیق بما فصل فی سنا بـرق المحیط علی المغارب والمشارق فجزاه الله فی بیانه فی حقیقة ذلك المسأله بالسر الواقع والکلمة لبالغ والنور الساطع بعد انجمد الکلمات فی قباب اشاراته ولکن ذلك ماکان الالحفظ نظرة الناظرین فجزاه الله کماهو اهله والحمدلله رب العالمین .

۳۰۳ ـ برخی ازآنان برای رفع شبهه خودشان دوجسم ودوجسد ثابت نموده‌اند وقرارداده اصل یکی‌ازآنها راازعالم هورقلیاکه تغییروتبدیل نپذیرد خداوند پاکیزه است ازاقرارشان بتعطیل آیات خدادرمکان جسمها نه بپروردگار سوگند من پیروی نمیکنیم هیچیك از آنان را ومشاهده میکنم حشرجسمها و جسدها رابمانند اینکه مشاهده میکنم درحشر نفسها وروحها وهم‌اکنون مشاهده میکنم حشرهرآنچه راکه درعلم خدا است بمانند همین‌آن درحضورخدا واین ازفضل خدابرمن‌است ولکن مردم نمیدانند وبتحقیق سید معاصرعضدالمحققین رسیده‌است بمحوطه واقع درنهانهای‌این نازکیها ودقیقهاآنچنانکه درسنا برق خود فراگیرنده برمغرب ها ومشرقها تفصیل داده است پس خداوند جزایش دهد دربیانی در حقیقت این مسئله بسرواقع وبکلمه رساننده ونـور درخشنده نموده است بعدازآنکه کلمات منجمد گشته درقبه‌های اشاراتش‌ولکن این‌نبوده جزبرای نگاهداری دیداربینندگان پس خداوند جزایش دهد چنانکه اواهل آن است وستایش برای خداوند پروردگارجهانیان .

۳۰۴ ـ با تأمل در این موارد آشکار می‌سازد باهمه تجلیلاتی که در موارد عدیده دیگراز شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی نموده اگربیانی از مطالب آنها را هم نپسندیده چنانکه دراینجا یاد نموده باطف بیانی آورده و

معلوم نیست جناب ممقانی کلمه تکفیر را از کجا یافته اند والا در قسمت اول غفران خود و هر دو آنان را خواسته و در قسمت دوم هم باذکر اینکه من جز واقع را برنگزیده ام عفو خدا را برای خود و همه خواسته و در قسمت سوم هم گفته است من احدی از آنها را پیروی نمیکنم . ؟!

476
200

676